

میں قادی

فارسی
صراطِ مستقیم
یعنی

ملعون

ملفوظات حضرت سیدنا شہید علیہ الرحمۃ قدس سرہ
۱۲۱۱ھ ————— ۱۲۴۶ھ

جمع و ترتیب

● سید محمد اسماعیل شہید علیہ الرحمۃ ملعون
م- ۱۲۴۶ھ

● مولانا عبدالحی بدھانوی علیہ الرحمۃ ملعون
م- ۱۲۴۳ھ

مکتبۃ السلفین شیش محل روڈ لاہور

اول بعد وجدان محبوب زائل میگردد و لیب آن منطفی میشود همچنان حسب ثانی بوصول محبوب باز میاید و بند
از یک هزار می شود و سستی میگردد که هرگز آن دست قوت در هر تصور نیست چنانکه اول منی برنقد بود و شرط بهر
قد و اوقات الشطر فانت للشطر و ثانی بر علم فوائد و منافع محبوب بر نفس گمالات و احتیاج بکود و این
معنی در وصال وضع تر میشود چه علم این یقین مبدل میگردد و اجمال تفصیل منشرح میشود مثلاً عطشان را
ز نزدیک عود و وضع حالت عطش یعنی همچنان حرارت در عود و سوزش در سینه و خشکی بر لب نسبت آب عشق هم رسید
یعنی از حد طبیعت و میلانی بسوی آب قلقلی و کزنی بنایافت و سر سرینه اند اگر چه از کسی نشینده باشد که آب است مکن
عطش هست و اگر عقل او مانع از استعمال آب بسبب قبح حضرتی حیوانی یا انسانی باشد چون در حدیث است عطش با
زاللی نرسد از آن سیراب میشود و آن سیرابی در برین موی او مرست میکند و آن زمان یک حالتی دارد می شود
که تعبیر از آن بجز نسیان مساوی آب نتوان کرد بلکه بایست که خمار می شنید بسکرا و ابهم میرسد بسبب آن
ساعتی از خود رفتگی بدست می آید و آن حالت عطشیه با کمال میل میگردد و ابل زرجعت و فلاح است به نسبت
آب حسب عقلی است چه میلان آن آب بسوی تحصیل آب یعنی بر آنست که قطعاً میل کند که مایع و مرامی در ریاض
آنها که سر مایع معاش و اساس حیات است بدون آن آب صورت نه بدود و با کجاست جلیج خود بسوی
آب و کثرت منفعت او را در وجوب و ثمار دانسته و بعد طلب آن از فقر عقل ایشان سر بر آورده و بگفتن ایشان
را و طلب آب مصروف ساختن پس چه تصرفات او علیه است که در طلب باران از ایشان صادر میشود و چه
جمل تدبیرات است که در ترکیب ولایات سوانی و دوالی از ایشان صورت می بندد و چه شقما است که در
حضر بار و کرمی آنها را کشیدن و غرب در دست کردن حیاض شب در زیر ایشان بر باران ایشان میگردد و
ایشان آنهم را کمال و افتخار خود دانسته و تمامی جست و خیزهای در دشتال این امور سرگرمی چالاکان و تحصیل
آنها بجا میبرند که برگزین و توبه است و غریب و در آن غنی نیست اگر اعیان آنی از ایشان درین امور فزاید است
شود بهر مینا و دامطون و ملام خوابند که در دنیا است و در آن حتی او را منوب آهند نمود و هر قدر که آب بدست
ایشان می آید بر فوائد و منافع او بعین یقین مطلع میشوند تمام همه سستی خود را و مشاغل و طلبش تحمل کرده و بوی
بجای انگارند و آن فرحان و شاکر میشوند و در تحمل مشاق چالاک تر میگردد و چون بقصد درین زمین شرم

پس باید دانست که حق جل و علا بعضی را از بندگان خاص و کسایات ازلی نصیب شان شده صطفا کرد
بعض عنایت کرم خود نوعی از نوعین محبت یا بر و از آن به نسبت خود هدایت میکند ایشان را باین ایستاد
و د جهانی موفقی می سازد و به ثمرات خراج آن مغر و مبتاهی میگردد و اندک ذلت بفضل الله و توکل بر نعمت است
و هر یکی را از این نوعین سببانی و سودیاتی و ثمراتی هست که بآن نوع اختصاص پیدا رود و از یک طالب
لطفی هر یکی را از نوعین محبت متنازع و نوع دیگر همین امور شناسند از این امور بعد از او جوه تمایز فحاشین انون
ملقب ساخته شد **افاده ۲** از بسکه حسابیانی و احوال مقامات و دستاچ و ثمرات او منتهی به نبوت می شود
این طریق را که ابتدای آن از حسابیانی و انتهای آن به نبوت است به نبوت نسبت نبوت سبی کرده
شده و از بسکه حبشقی احوال مقامات و دستاچ و ثمرات او منتهی به معرفت و محال حقایق شیا و جنب جوهر
حق کما معرفت خلاصه لایت هست می شدن بر علیه این طریق را که ابتدای آن از حبشقی انتهای آن معرفت
است بله و لایت و نسبت لایت سبی کرده اما **افاده ۳** اکابر این است یعنی آمدن طریقت پیش از امان حقیقت
اگر چه بحکالات طریق نبوت متصف و در مقام ثمرات او را رخ بقدم بودند اما طریق تحصیل او را متنازع از
طریق تحصیل راه ولایت نفرموده در مباحث و متعلقات لایب نخشوده و در تعیین مبادی آن سعی بلیغ
نموده لهذا چنان مناسب نماید که یک باب ازین کتاب برای بیان جوه تمایز فحاشین انون عقد کرد
شود و از بسکه دریافت آثار و علامات هر طریق مقدم بر سلوک آن طریق است این باب را مقدم بر سایر
ابواب کرده شود و از بسکه تخلیف نفس از ذاکل تخلیه آن بفضائل بجا آوردن عبادات شرعی و طریقتیکه
مقصود شایع است اساس را نبوت و رونق بخش را ولایت است پس لابد یک باب ازین کتاب که شغل بر
تخلیه و تخلیه متضمن بیان طریق ادای عبادات شرعی باشد مقدم از بیان سلوک هر دو طریق منزه از این
وجه تمایز طریقین معین کرده شد تا طایفه این راه نبوت را سرشته کار خود بدست آید و ساکنین راه ولایت را
ثمرات سستی خود در نماید و نیز کار بر طریقت اگر چه در تعیین مبادی راه ولایت از کار و مراقبات و ریاضات و
عبادات سستی پیش از پیش بکار برده اند اما حکم آنکه مصراع هر سخن وقتی در نکته مکانی دارد و هم شغال منایک
هر وقت مریاضات لایق هر قرن جدا جدا می باشد و انداختن هر وقت از کار هر طریق در تجدید اشغال

گوشه‌ها کرده اند بنا علیه مصلحت و بدقت چنان اقتضا کرد که یک باب از این کتاب برای بیان اشتغال بدین
که مناسب این وقت است تعیین کرده شود و در تجدید اشتغال بطریق ثلاثه یعنی قادر بر جنبه و نقشبندیه گفتا نموده
شود که این طرق ثلاثه شهرالطریق اند پس تجدید اشتغال این طریق منتهی به تجدید اشتغال دیگر طرق است از بسکه حصول
نسبت دلالت سلوک را نبوت را آسان میگرداند و صاحب نسبت دلالت نسبت نبوت را بسی قلیل حاصل
تواند کرد لهذا اس ترتیب مقتضی تقدیم این باب بر باب چهارم که مشتمل بر طریق سلوک است کرده و بدو باشد
التوفیق و بیده از نه تحقیق **باب اول** در بیان وجود تائید طریقتین یعنی طریق نبوت و طریق دلالت
فان شل بر فصل است **فصل اول** در بیان وجه تائید طریق دلالت آن مشتمل بر چهار هدایت است بدین
اولی در بیان سبب تحصیل حب عشقی و آن مشتمل بر دو افاده است ۱- باید نیست که سبب عادی
برای تحصیل محبت حضرت حق ذکر و فکر است اما ذکر و فکر که سبب تحصیل یک نوعی از نوعین محبت باشد غیر ذکر
و فکر نیست که سبب تحصیل نوع دیگر تواند شد چنانچه اشارتی بسوی این معنی در ضمن تفصیل احکام آن هر دو نوع کرده
خواهد شد افاده ۲- سبب حصول عشق پس تصویرش است که چنانکه تارک الطف و صفی و عظامی عناصر است
باجزای لطیفه ارضیه که سخی بدخان است متبرخ میشود از بسوی خیر خود که فوق جمیع اجزاء عنصریه است جذب
می کند تا او را فانی در خود گرداند و هر گاه خود را تا در احکام مبارک و در لیکن چون غبار یک جمیع در خود غرق شده شود
است عاقل از خود و آن خان بجانب خیر می شود لکن در میان اقتضای تارک نفسانی غبار از جنس تعارضی هم میرسد
این سبب صوت نامر و عدید شعل نار بر بقیه حادث میشود تا اینکه اجزای نار به سبب شدت همت خود بعضی عوائق
تخلیل باب کرده بسوی ارض میریزد بعضی دیگر را پاره پاره کرده در جو پریشان میساند تا اجزای لطیفه فانی را
کشان کشان بجانب خیر خود برده فانی و ملامتی در خود گرداند چنانچه نطق مبارک است که تجلی حضرت یحیی است
و نشار الفاظ چون طلق و زبان و کلام و گوش و فکر بالکفر فی المعهوده فیما بین القسوی قبه الدنیا لکن کما
الموضوعة لیدفع الوسوس من جمیع الخواطر توفیق الادو لکم از نور و سکینه و اندازد اما مال می سازد و چنانچه
خیال و هم او را با تکرار فی المشهوده فیما بینهم لکن المحیی الموضوعة لرجدان الحلاوه بهذا اللفظ
و الحصوص لایلا لتنداد الحلاوه و السکوت و التفرغ عن الخاطیة مع الناس المکمله معهم

اضحالی تحولی می بخشد خواهد بود و چون لفظ این معنی حاصل شده باشد خواه بضم نفی یا صفات دیگر طالب را
از این انتقال تصور مفهوم این لفظ میگرداند و آن تجلی حضرت حق است در تارک الطف و اعلائی تجلیات و
اقرب آنهاست بحضرت ذات و چون این تجلی یعنی مفهوم این لفظ که بسیط محض و مجرد است در ذهن
او استقرار میگیرد و حیثیکه بصیرت او را کم التوج بجانب همان مفهوم باشد تمام قوت و ارکان او مثل چشم
و مقصوره نظر علی ذلک الفهم گردد و التفانی بسوی ماسوای آن از صمیم قلب سر برزند اگر احوالنا خطرنا مسا
در ذهن خطوری کند هر آینه مثل امور اتفاقیه باشد تا از صمیم قلب این سعی بفکر است نزدیک قوم با بکار چون
طالب بودارک و همت خود درین مفهوم استغراق قوی حاصل میکند و آن تجلی پیوند جان او میگرد و الطف
اجزای سالک را که روح الهی اوست و که خود ساخته و با او امتزاجی بهم رسیده و او را به اصل خود میکشد و روح
الهی که از عالم پاک است و قل الروح من امر ربي در شان او مستطیع میگرد و سبب باین شش خاک اصل
خود را نیایان کرده و آئینه دارک از رنگ خورده بود چون نور این تجلی ردی او قتل گردیده و عکس کمالات
حق در خود دیده که ان الله خلق آدم علی صورته اشاره است بان و درین فراموش کرده خود را با زیاد نموده
اقتضای حصول اصل خود میکند پس جذب آن تجلی این روح را در انجذاب این روح به سبب تنهی و تقطعی که از
استقرار این تجلی حاصل کرده اقتضای صعود به حظیره القدس میکند اقتضای فوق بر فوق اعلی نماید اما چون غبار
بشریت مانع حقوق او به حظیره تقدس میگرد و ناچار راجعی در باین اقتضای روحانی و نفسانی حادث میشود باین
سبب شورش و تغلیظ و گرمی در سینه که منقلب روح طی است حادث میشود مثل حدوث شورش و گرمی در وقت
غضب یا انبساطی و انشراح در وقت فرج با بکار این شورش و تغلیظ که در روح نفسانی حادث شده طالب را
دیوانه وار و ستانه شارب میگرداند و عقل و فکر او را بر هم میزند و بسا است که از قانون شرع و ادب بیرون می کشد و سبب شدت
و حدت این آنست لبانی و میادین و دشت از مجالس مسکن و صد و راه و فغان و حدوث زردی رنگ و
اشکباری بهم میرسد و همین کیفیت سبب همت است از بسکه حاصل این کیفیت روح حیوانی است این را بجنب نفسانی
سعی کرده شود و این کیفیت آفاقا متزاید میشود تا که حجاب بشریه و تکر و تخرق شود و غبار نفسانی پاش پاش
گرد و ثمره این حب مرتب شود بدایت ثانیه در میان مؤیدات حب عشقی و آن مشتمل بر افاده است

افاده ۱- از عمده دیات حب عشقی ریاضت است یعنی تقییل منام و کلام و صحبت با نام و چهره حیوانی را
 باین نوعی تقییل طاعتی حاصل میشود و هر که روح حیوانی رقیق تر شود و تغافل و مشغولش و گرمی سریع تر افاده ۲
 از جمله مویات آن اجتماع الحان بخش و صوت و بخش و قصص شوق آمیز و شعار عشق انگیز است افاده ۳
 از جمله مویات آن اجتناب از اموریکه باعث حدوث کثافتی در روح طی باشد مثل کثرت منام و لذت
 براغذیه کشیده و امثال آنکه بر اهل تجارب پوشیده نیست هلاکت ثالثه در بیان آن است حب عشقی و آن
 شمل بر پنج افاده است افاده ۱ از جمله آثار آن نیست که این حب بالذات مقتضای اخراج حجاب بشری و
 وصول روح الهی بآل خود میکند و بن مطالبه هیچ قانونی خواه قانونی شرح باشد خواه قانون ادب و نجفای
 رضای کسی خواه رضای محبوب باشد خواه رضای غیر آن نه التزام متابعت کسی خواه متابعت محبوب باشد خواه
 غیر آن ندانی که مقصود از این کلام نیست که با باب عشق مواجید مقید بقیود شرعی و متادب و ادب عرفیه طالب
 رضای مولی و ملزم متابعت مصطفی صلی الله علیه و سلم باشد حاشا و کلام بلکه مقصود آنست که این حب بالذات
 مقتضی ماین امور نیست بلکه محض ضحکال صاحب این حال در مشاهده جمال حضرت و ابجلا و سوادین طریقیکه
 بدست آید خصوصیت پنج طریق در مقتضای آن فلی نیست مثلاً اگر صاحب این حال حصول مقصود خود در
 استماع مزارع و عشق مجازی و شغل و تخیله و قات را از کار و طاعات امثال آنها از امور منوعه شرعاً محرم
 البتة از صمیم قلب و میلانی بسوی این امور نمودی خواهد گرفت اگرچه آن صاحب حال از راه تدبیر و تفریح از ظهور
 آثار این عیبه مانع آید بلکه در از آن آن جبهه کند یا نمی می که در عشق مجازی عاشق را مشاهده جمال معشوق و
 قرب وصال او مطلوب میباشد اگرچه آن معشوقی از قرب این عاشق متاخری باشد بلکه باست که این
 معشوقان مجازی عاشق خود را از دیده باری و آمد و رفت در مجلس و ملافت می کنند و از قرب جوار بلکه
 از محله و دیار خود اخراج می نمایند حتی که نوبت بسبب شوق و محکوب میرسد و آن عاشق بیگونه از دید و او دیده
 از آمد و رفت خائف و محال مجلس معشوقان خود دست بردارنی شوند بلکه مقتول شدن از دست معشوقان خود
 تحمل غصب آنها نمودن و جان و کوی آنها باطن را کمال فخر و علوت می شمارند چنانچه کلمات نظیر و شریک آنها
 دلالت صراحت بر این میدارد و آیهانی نبی که کلام شکایت نیز پنج یکی بر زبان آوردن و حرف گفتن کسی

برزون چه قدر باعث بخشش آن شخص میشود و در مقام عقلی کدام پای می انگذند و معتمد بر باب عشق مجازی
 در بیان امثال این حکایات و شکایات صرفه نمیدارند بلکه کلام خود را با مثال این مضامین رنگین می
 سازند با کلام مقصود از این کلام امانت حب عقلی نیست حاشا و کلام بلا اشارة نیست بسوی ذنوب و در بیان حب
 عشقی و حب عقلی است افاده ۲ از جمله آثار آن تفرقه است یعنی قطع علائق با سوسی محبوب و تنگدلی از غرض
 مشتته و هجوم علائق متکثره و تنگی حوصله از نظم و ترتیب امور متفرقه مثل سیاست منزلی و سیاست مدنی و است
 جماعات و اقامت اعیاد و جماعات ایفای حقوق ذوی الحقوق از اهل قرابت امثال آن لهذا از تنج
 که اصل همه علائق است نهایت نفرت و دشت میگرد افاده ۳ از جمله آثار شدت تعلق قلب است بر سر خود
 استقلال یعنی نه بان ملاحظه که این شخص نادان فیض حضرت حق و مدینه دایت است بلکه بحسب تنگی تعلق عشق
 بهمان می گردد چنانکه یکی از کابرین طریق فرموده که اگر حق جل و علاء غیر کسوت شدن بجای فرماید هر آینه هر بار
 التفات در کافیت افاده ۴ از جمله آثار آن عدم همتا است بعنوان طاعات و طاعات بهر چه اشتغال با این علوم از جمله
 و ترتیب امور ترشسته است از بسکه کار و بساطت در بساطت است اشتغال با مثال این امور کار و بار و را
 پریشان میسازد افاده ۵ از جمله آثار آن عدم تقطن علاقه است که در میان ظاهر شرع و باطن کن واقع است
 تفصیل این اجمال آنکه شرع را باطنی است و آن تعلق قلب است بحضرت حق جل و علاء این تعلق را
 پنج نوعی است مخفیانه که هر یک را از ان اشعار نبوی می نامند چنانچه تفصیل این در محل خود مذکور است ظاهر است
 و آن امثال او امر و انما از مناسبت است و در میان این افعال ظاهر و آن تعلقات قلبیه علاقه است پس
 باریکه که قبل از باب تحقیق و کیمیه صحابه قیق اعنی شیخ ولی الله قدس سره شرح و تفصیل آن حق شده اند پس
 هر کسی که بوجدان خود متفطن آن علاقه میشود عبادت او سر سر مغربی پوست میگرد و احوال و تمنج با افعال
 می شود و الا آن شخص قشری محض و متعسف محبت میگرد و اگر فقط تسکین افعال شرعی کرده باشد الا
 شعله از الحاد و عقاید و راه می یابد اگر فقط تسکین باطن مشرع نموده ظاهر را از درجه اعتبار ساقط و اندازد و بسبب
 تقطن با این علاقه از قبیل نظم کثرت افعال در وقت احوال است صاحب حب عشقی را درین میلان جولانی نیست
 الا بتقلید از باب حب عقلی و ازین آثار مذکور بآثار دیگر که بسبب تنگی مقام در مقام تحریر نیامده بی برز اهل فطانت

این است آنچه از احکام حسب نفسانی ضروری البیان بود و تاسیس این احکام خصوصاً تفصیل مقام فنا و تقابل آنرا که فی طلب باید کرد و قدوة اولیا و زبدة ارباب صفای حقیقی شیخ ولی الله ازین کمال بقرب التوفل تعبیر میفرماید **فصل ثانی** در بیان وجوه تمایز طریق نبوت و آن ششصد چارده است هر یک **اولی** در بیان سبب تحصیل حسابیاتی و آن ششصد و ده فاعده است تمهید اول باید دانست که انسان در اصل خلقت خود بر چند چیز موقوف است و احسان آن امور پنجان فاعده و آنرا در چند جلیت و دو بعیت نهاده اند هر فردی ازین نوع که لوح جلیت و از نقوش باطله تقلید را برباجل و عناده که فطرت خود را فاسد کرده و احکام جلیت خود را از دست داده اند صافی باشد البته این امور را از مغایرت و مناقب خود بلکه جمیع انبیا نوع خود می شمرد و از فاعلهای معاصی خود و امثال خود میداند و هرگز از انبیا نوع خود مایل ازین امور و خال از طلب آنهای مبدء البینه و از زمره اغیبا و سفاسیدان زمره آن امور موجب منع و تعظیم است و ترجیح جانب او بر مساوی او و شکر نعمای او و تحمل مشاق و ترک مآلوفات صرف مرغوبات و ابتغای رضای او و خود را در زمره بنده گان او شمردن و نفس خود را با چیز محض در جنب او دیدن و زبان را بحد او گشادن و جوارح را در خدمت او بکار آوردن و گردن در زیر بار بستن و زود کردن و منت او را بر خود و اولاد و خلائق اهلما نمودن و مرغوبات خود را در انقیاد او باخشن و دل را بر عزیمت بمشال او امر و رضا جوئی او محکم داشتن و از خضوع و نیاز و عار نکردن گو که مرامت امور خسیه یا شاقه پیش آید که مقامت مداومت هر امور مذکوره که خلاصه آن حق شناسی نعمت نمودن با تجمل خلاصه این کلمات آنکه انسان جبه الفطره را با منع خود علاقه بهم میرسد که هرگز از نعمه آن مدته امر بهیچ خدمتی از خدمات بیرون نمی تواند شد و بهیچ چیز را مقابل لغایه او نمی تواند شناخت و جزای تحمل مشاق و در بجا آوردن خدمات جز رضای او نمی تواند داشت و دیگر نیک تامل کنی بهیچ فردی را از افراد انسان که در وجودت فطرت مسلم اقران خود باشد خالی ازین نخواستاری یافت و تمام بحسب شتم و تباهی و تفاخر بآن اجتناب از کفران نعم و نفرت از آن سبب تقاطع بآن در این افراد این نوع جاریست مثلاً اگر کسی را بر والدین و غیر خواهی موالی و نمک حلالی افتاد تعظیم است و انقیاد سلاطین یا و کنی البته آن شخص این قول را از جمله مباح خود خواهد شمرد و او را باین مح سروری و ایتما جی

حاصل خواهد شد بلکه جوی وسی در رفع رسانیدن در دل و نسبت باین قائل به تقاری خواهد رفت اگر مستحق والدین باین از موالی و نمک حرامی را از آقا و امانت استاد و بنی سلاطین کسی نسبت کنی البته آن شخص این قول را دوم و بخود نسبت آشتی و غضبی یعنی وسی در ایامی قائل بهم رساند و از ذوق حسب شتم تعظیم شکار و یعنی امور که بآن مناسبتی خاص میل دارد و بهیچیکه ذهن کسی که واقف بآن مناسبت باشد از آن امور بآن نعم انتقال میکند مثل تعظیم نام او و کلام او و لباس او و سلاح او حتی که مرکب او و مسکن او چنانکه کسی که مرامت این امور کرده و مجانست با حقوق شناسان از امرای عظام بلکه جمیع مصاحبان کرام و تعظیم ایشان را در فرمان پادشاهی و تحت پادشاهی را دیده پوشیده نخواهد ماند و چون تعظیم شعار منع کمال میرساند تعظیم هر چیز که موجب عجب و شکر او باشد میگرد و مثل تعظیم کسی که بر شکر او دعوت می نماید یا در خدمت گذاری و تاسیدن عجب میکند یا اعلام نعم اومی نماید و چون این مرتبه هم قوت میگیرد و رو با خواص و خلوی نمد باعث تعظیم امری می شود که از عجب و تعظیم نعم و خدمت گزاری او بظهور رسیده مثل تعظیم اقوالی و افعالی که بازای نعم و بجا آورده و تعظیم اموالیکه در رضا جوئی او باخته اند آنی که این از قبیل عجب با قوال افعال خود و حقیال صرف سوال خود است زیرا که آن اقوال و افعال و اموال را در وجهت است بیک جهت انگلالت ملاقات محب است از جهت ثانی از شعار منع و تعظیم آن بجهت ثانی متعلق شده نه بجهت ادلی و از آن جمله حب جواد است مراد از جواد شخصی است که فاضل امور نافعه را تقرض نماید چه هر انسان سلیم الفطرت که با این صفت موصوف میگرد با الطبع او را دوست میداد و مثلاً اهل سخاوت و فتوت و ارباب کرم و مروت را از سلاطین فوری الاقدار و اطرای نامدار هر کسی که از ارباب فطانت و کیاست باشد البته از مصمیم قلب خود دوست میدارد و در سویدی دل ایشان خواش از یاد عز و جاه آن که را استقامت میگرد و خواه بایشان انعامی از آن غنی رسیده باشد یا نه چنانچه برابر اهل و جیدان پوشیده نیست حال آنکه بهیچ یکی ازین غنی را جواد حقیقه نتوان گفت چه هر که مساوی حق جل علاه تصدی فاضله امور نموده و وسی در رضی رسانی بجای آورد هر آئینه او را غرضی از اغراض دنییه یا دنیویه از ابتغای مرضی حق یا طلب ثواب جزیل یا دفع عذاب اخروی یا تهذیب اخلاق خود یا طلب نام و نشان خود یا انتشار صیت سخن و کرم

و شاد و مع در اقران خود با مثال این امور باعث این افاضه و کرم گردیده لیکن چون آن غرض را عند
 الافاضه و الانعام مستور میدارند بی غرضی محض آنها را نمایند و در مادی نظر تشبیهی و مجازی مطلق پیدای کنند
 بنا بر این مستوجب حباب فطانت گردید چه جای جواز مطلق که صفت خود حقیقه و زوات فیاضه
 منحصه است و پس آیهی نبی که اگر ایا تان از کثرت ایشان عند الافاضه و الانعام تحصیل غرضی یا طلب منفعتی
 ظاهر میشود در برابر فطانت او از زمره کرم خارج شمرده و جماعه و نه تنها محدودی نمایند از ان
 جمله تعظیم صحت و مدار از صحتی است که خوبی نیاز باشد و غیر او بسوی او احتیاج پیش آید و این صحت
 امریت مشکک در کمال نقصان چه تنگنا از اکل و شرب جماع و امثال آن از لوازم حیثیت مرتبه است
 از صحتیه و استغنا از جبت و شکل و لون و امثال آن از لوازم جسمانی مرتبه است فوق از ان و استغنا
 از زمین و ذر و شریک و شیر و آلات و وسائط و امثال آن از لوازم عجز و پهنی است غنا از جوایس
 و بهر کار با خفیه و نسیان و قانع نگه دان و امثال آن از لوازم جیل مرتبه است فوق از ان و استغنا از
 علت خواه فاعل باشد خواه قابل کسی بوجوب است مرتبه است فوق از ان و دیگر مراتب فوقانیست
 برین قیاس باید کرد همچنین مراتب احتیاج غیر بسوی او نیز متفاوت است چه احتیاج در احتمال مشکلات
 و استمداد فاعلیات مرتبه است و در تربیت از تغذیه و تنمیه مرتبه است فوق از ان و در حصول
 جواز و قوای بسوی ایجاد و عنایت و مرتبه است فوق از ان و در نفس و جود و بقای او یعنی در جود
 از کم عدم و ظهور بر نصته و جود مرتبه است فوق از ان و دیگر مراتب فوقانیست برین قیاس باید کرد
 بازای هر مرتبه از صحتیه مرتبه است از تعظیم که شل آن باشد در کمال و نقصان یعنی هر قدر که صحتیه
 عالی تر و احتیاج بسوی او قوی تر باشد تعظیمی که مقابل دست کامل تر و خاضع تر خواهد بود با بجهت صحتیه
 و تعظیم را شل و پدیدار قیاس باید کرد که هر قدر یک پدیدار و دست بهمی رساند بهون قدر پدیدار دیگر
 با خطاط و پستی رومی نند آیهی نبی که هیچ یک از متمدنیان بستی خواه حق باشد خواه باطل عبادت را
 که غایت تعظیم است در حق کسی بنیرو اثبات صحتیه او یعنی استغنائی او از حاجات امثال خود و احتیاج
 خود بسوی او در حاجت و مشکلات تجویزی نمی نمایند بلکه همین صحتیه بر استحقاق آنها مبرادات و استبدال

می نمایند و شل و نیز معبودیت معبودان باطل را بنفی صمدیت او ایشان ابطال فرموده که جای اثبات
 احتیاج آنها نموده و عدم احتیاج این عابدین در هیچ یک از حاجت بسوی آنها اظهار کرده و چنانچه بر اهل
 از علمای تفسیر پوشیده نیست و از ان جمله است حساب اهل کمال و تعظیم آنها و این امر در ظهور و بر سر بر سر
 که مستغنی از میان است چه هر یک علم الفطرت هر کس را که متصف بکمالی میدانند شل علم و کاد و قدرت و جن
 صورت و سیرت و قار و تکلیف و امثال آنها البته از اول و در دست میدارد هر قدر که ممکن باشد از تعظیم
 تعظیم او بجای آورد و محالست مصاحبت و یکو شد از یک صفات کامله در مراتب کمال نقصان و قوت فاحش
 میدارد و مراتب حب تعظیم که بازای آنهاست ناچار تفاوت خواهد شد با بجهت چون هر یک از این امور مذکوره
 و احداث حب عقلی بر باطن انسان سلیم الفطره کافی است اجتماع آن همه نایساکه در اقصای مراتب کمال باشد موجب
 از او با حب باعث حدوث فضا تعظیم که فوق از ان متصور نیست البته خواهد شد تمسید ثانی چون منم حقیقی و جود
 مطلق نجات افراد انسان از ان مصائب اخروی و شل ایشان را بمناسبت علیر بر حصول اقوامی مراتب حب
 جل و علامت و ج نجات تعظیم و نه نیست آنچه در خبر حبلیات و از حب منم و امثال آن از امور مذکوره و نیست
 نموده بود همان را از حق انا صمدین سعادت جاودانی و سرایه و جهانی قرار داده بر زبان هدایت نشان آور
 و اکمل افراد انسان ندای اجبوا الله لما یغفر لكم من نفعیه و اواره قل ان کنتم تحبون الله
 فأتبعونی از کوه فطرت در دادند و کلام سطر سطر لطیف التیام که نشون از انهای حضرت حق و جود او و ملو از شرح
 و بسط آن صمدیت و ثبت صفات کمال و نافی سادات نقص و نوال بود در باطن در بخت و تسبیحی و تکبیری که شمر
 بصمدیت و پند و تحمیلی که خبر از جود و انعامات او و نسی انا و صفات کمالات و تعلیلات که منظر تفرد او با الوهیت
 که اصل صمدیت است بر بوبیت که اصل جود و انعامات است اساس حماد و کمالات است سلطان اکمل الا فراد اعظم نموند
 و آیهی تکفیرت در افاق و مضمر نفس است عجا یکدیگر اجماع علویه اجسام عنصر خصوصاً نوع انسان که در بجا
 او از تیزنی و متولای مثل فطنتیه و علقتیه و مضغیه که بر او میگردد و در تصویر او از ایجاد او ان خوش صورت بخش و
 اعضائی متناسب قوای متخالفه در تربیت او از تغذیه و تنمیه و ملا و بطون است ثانیاً و منم و ثانیاً و منم و ثانیاً و منم
 و ارباب شریخت از دفع بلیات و حل مشکلات و اغاثه و ملو فین استجابت دعوات مضطرب و در هدایت او از

ارسال در احوال کتب امثال آن محض فضل و کرم خود بر بیان طاعت نشان افصح برتبع بعین بیان کرد
 همان امور که در غیر فطرت مستور بود برهنه ظهور جلوه گر شود و بدین جنسی که بر تفصیل فطرت بیش نیست که
 منطوق فاعله و جملته **لِللَّهِ بِحَيْثُ فُطِرَ** و **اللَّهُ الَّذِي فُطِرَ النَّاسُ عَلَيْهِ لَا تَبْدِيلَ لِحُكْمِ اللَّهِ**
ذَلِكَ السِّدِّيقُ الْقَائِدُ و **دَلُولِ سَبَلِ مِلَّةِ أَنْبَاءِهِمْ حَنِيفًا** است نصیب ایشان بود
 تمهید ثالث باید است که هر چند اقوال احوال از فروع و توابع احوال است لیکن بعضی جوه
 آن از مهمات احوال و کمالات آن نیز توان شمرده احوال احوال بمنزله قالب است احوال بمنزله روح
 چنانکه قالب بجان معصود از جنس جمادات است همچنین جان بی قالب عاقل از کمالات مثلاً سب و
 شتم و ضرب و جلد اگر چه از فروع کیفیت غضبیه است و آن از احوال قلبیه لیکن از ادویه کمالات مهمات
 آن باید نهاد چه اگر کسی را مثلاً غضبی یا زحمتی طاری شود و از ظهور آثار آن از سب و شتم یا زجر و دردی
 در ضرب جلد یا از آرایش سیاه عیش و نشاط و ترتیب محافل عشرت و نهباط و امثال آن از احوال و
 اقوال فرجیه یا غضبیه یاغی آید بر آئینه آن غضب فحش از جنس سادس نفسانیه معدوم شده و برآیند
 لهب آتش غضب منطفی شده و انبساط فحش و انقباض نهاده باطل خواهد شد اگر آن حالت قلبیه را
 با قوال ساینه احوال جسمانیه نمایند کنند البته آنها را قوتی و مزایای بهم رسد و حتی و عاقل دست به چنین جنس
 جواد و تعظیم صمدیکه در کمالات خود منزله از اضداد و اندوا باشد اگر چه از امور قلبیه حالات نفسانیه است لیکن
 اقوال محبت انگیزه احوال تعظیم آمیز از ادو بالامینا زد و آب تابی می بخشد که بر اهل جردان سلیم پوشیده نیست
 بدون این امور آن حالت قلبیه مثل کاتب مطلق الیه و سوار مالک الفرس خواهد شد چون این مقدمه نهاده
 پس لابد بر ارسال کلام سیام افاده ۱- باید است که مرد سلیم الفطرت که در ازل ازل از ازل سعادت
 زشته اند و عنایتی خفیه در باره او گذاشته اند چون گوش بوش خودی شود که منعم حقیقی از نعمای جسمانیه و نفسانیه
 در اقصای مراتب صمدیت اعلای مناصب و واقع است و کمال اوصاف فضل و قوت متصف از سمات
 نقص منزله و از صفات زوال بر او این شخص در اتوئی مرتب احتیاج واقع چه در هر ساعت نسبت به غیر نبوی
 او محتاج حتی که در جوارح و اعضای خود هم پس گویا که تمام وجود این حاجت است لغای منعم حقیقی با وجود

کمال صمدیت و استغنائی او در هر ساعت باران صفت ریزان بر بصر بصیرت خودی بنیاد آبی را که در نشأ
 در آفاق و نفس است عجایبی را که مبدوء از سکت تا سکت از شری تا شریا است بلکه از غرض تا فرخ خصوصاً در نوع
 انسان خصوصاً در نفس این ناظر که بسوی پاره ازلان اشارتی در صدر کلام گذشت بلا بدو مکرره بعد که در
 فطرت او دلعت نهاده اند جنبشی پیدا میکنند و سینه او را پرمی سازند و جوی و نخی نسبت آن منعم حقیقی نصیب
 او می خیزد و ظهور افعالی و اقوالی که دال بر تعظیم و شکر او باشد و شایان صمدیت و کمالات و نماید و بعل احوال
 بان رضائی او بدست آید تقاضای نماید پس تسبیحاتی و تحمیداتی و تکبیراتی منموج با افعال خضوعیه و حرکات تعظیمیه
 بملاحظه آن معانی که در اول کلام مذکور شد از در بر می زند لایما تبلیل که دلالت بقدر او با اعلای مراتب صمدیت
 و اقوای مقام ربوبیت میدارد و بطور بر سر خصوصاً کلام پاک و که شایع و مفسر امور را بر فطریه بر جوی است که
 فوق آن تصور نیست با وجودیکه آن کلام پاک تعظیم شعاع منعم هم مخلوط گشته پس آن کلام پاک را آن
 پاک که با تعظیم و تهنید بر معانی بوجبی که بالا مذکور شد بر زبان می آرد و لذت این ذکا و خصوصاً عظمت این کلام
 پاک قلب و عقل او را مالامال می سازد و غنویت لغافه در شاققت مضامین دل او را صید میکند و هوش و عقل
 او را سر بر سر تنه و روشن میگردد و ضیالات منشره و دوساوس پراگنده و امانی باطله و عزائم مضبان حب
 و تعظیم ماسوی اقدار پاش پاش کرده متلاشی میگردد و عقل و قلب او را از الایه سیمیه پاک میسازد و این
 ذکر این قوم و این را به کلامانی مقرب میگردد و از بسکه از صدر کلام معشوقم که از اقوال ساینه احوال جسمانیه
 در باره احوال نفسانیه تا میدی عظیم بهم میرسد و آب تابی منعم و صحت میدهد برین تا علیه این ذکر مذکور باعث
 از دیاد و امور را بر فطریه خواهد شد و انفعالی و تعظیمی جدید از نهاد و اگر خواهر صفت جوش خواهند زد آن جوش حب
 و تعظیم اقوال افعالی دیگر تقاضا خواهد کرد و همچنین امر از جانبین می رود تا که مضنون تبیل که تفرده حضرت حق
 با الوهیت در ربوبیت فضائل ذاتیه و فوایل متعدیه و قصای مراتب تغنا و اوسع جود و نعم و سقوط و ساقط
 تا شایان و انعام و اعراض از انتفات با نوا و عدم تغنا بجمال آن است در دل ذکر قرار گیرد و استحکام پذیرد و حتی که هر
 گاهی که در عالم کون بظهور رسیده و میرسد همه را بقدرت کامله او طراد اسطر منوطه اند و هر لغامیکه با و یا با امثال
 او فائض شده همه را از آثار تربیت با لغا و بلا حجاب شمرده و هر کما لیکه در ذرات موجودات یافته همه را

الحکوس جلال لایزال او شفا سد و بر نقصانیکه در مکنی از کمالات همدیگه را از بارگاه جلال او دور عقدا
 کند پس ساعد قضا عذره در بحجاب قدرت او غوطه میزند و حجاب ساجد را در جنت برست می آرد تا فائز گردد
 انصاف او مطاعری نماید جز منصفون و غیر خجالت و عدم امکان بقیام حقوق نهایی او دست نمیدارند
 فکر این قوم و این بالبراقیه صدیق می کنیم افلا ۲۰ چون این فکر بحال خود میرسد الفتی شنیده
 از صبح با تعظیمی منفرات از قعر قلب و سر برینند و هیچ قوای باطنه او را محفل میگرداند و حالتی طاری میشود که او را
 تشبیه بجز گداختن نمک در آب یا شبنم در آفتاب نتوان داد که اگر بالای میند به آیات عظمت انعامی و یابد
 و اگر زیر پای بنید جز آثار انعام عظمت نمی بیند - و اگر درون خود می بیند و اگر بیرون خود می بیند
 همین می بیند - و اگر خود را در خدمت و شکر انعام او با خاک برابر کرده بلکه خاکستری بر او داد کرده باشد و
 بالا این سعی طبع را با انعام او موازنه در خیال خود میکند و با عظمت او در میزان عقل می سنجد و زائیده و ریای
 انفعال و خجالت از همین قلب خودی چکاند و خود را در آن مستغرق میاندازد بلکه جوارح و قوای خود را هم در
 نهایی او مشرود و از بحجاب قدرت او شناخته جتنی قطعی بهم میرساند بهیت نازم بخشم خود که جلال تو دیده است
 اقم بجای خود که بگویم رسید است - هر دم نه از بوسه زدن دست خویش راه کوه نیست گزیده بسویم کشیده است
 و هرگاه که اسم مبارک او بر زبان می زند نام باطن او از عظمت و جلالتش اسم عظیم مثل یلدا زخمی می ریزد
 و از هر بن سوزی اندازی عجز و تسبیح و آواز استغاثه و بی نیازی او فواره صفت می جوشد پس این الفت
 شده بده را که مزوج تعظیم مغرور و سلطه بر ظاهر و باطن مومن می شود و بحسب ایالاتی ملقب می کنند و از بس که تخم
 این حب و صید طیب عقل مومن کفالی از اتباع مواد اختراع بدعت است شته شد و حب عقلی می میانه
 و از بس که شایع بسوی مومن حب محبت فرموده و همین را در مقام روح عباد خود ذکر نموده و تمام ارکان آداب
 دین را بر این تحصیل همین حب قرار داده بحسب ایالاتی زیر ملقب می نایم هدایت ثانیه در بیان سؤیلت حب
 ایالاتی و آن شش تله دو تمیید سه فاده است تمیید ۱ - باید دانست که اصل سبب حصول حب ایالاتی و بهاس
 موجودات این سعادت جاودانی اجتنابی حضرت حق و اصطلاح جواد مطلق است که فائز لایزال و نازل نصیب
 این ذره ناچیز گردیده و او را از زمره مقبولان محروم کرده پس همان اجتنابی ازلی این ذره ناچیز را از

حقیض خاک تا ذره سماک کشتان کشتان می برده در هر مقامی لفظی جدید و ترقی مناسب از بطوری رسد
 اما چون آن اجتناب و در فطرت مستور لا اثر و مفقود الخیر می باشد و نسبت مصداقت بعضی امور مناسب پرده
 خفا اندوزی او دور می شود و آثار و تدبیر بکار برنده ظهور می رسد بنابراین این امور را از زمره سؤیلت سبب
 می توان شمره اگر چه سؤیلتی به سبب صلی همان نوزانی است که در بدو فطرت رخسار جلیلت او در لایت داده اند
 چرا از انصاف مضاعف این امور مویده حصول عشرت آن آثار هم مستعدی نماید چه جای ترتیب این قلم لایحان
 بر امثال این موصوفات - تمیید ۲ - باید دانست که اگر چه سؤیلت این سرایه سعادت را بتقریر و تحریر مقید
 ساختن در محیط عدد شمار محصور کردن تصرف است لیکن بگویم که لایزال کماله لایزال کماله
 بسوی بعضی از ان اشارت کرده می شود تا بل عقل و فطانت سکوت را بر منطق قیاس کرده بحقیقت کمالی بر
 افلا ۱ - از زمره سؤیلت حب ایالاتی است حکام عزیزت قلبیت بر اتباع شریعت و کمال فخر و رغبت بر
 مواظقت سنت و شدت نفرت از خلاست بدعت و قوت اعتقاد بحل الله المتین یعنی اقتدای ظاهر و
 باطن بکتاب بین است رسول امین و کمرتت را بر رضای حضرت حق چیست بستن اعتقاد و تعظیم و تعظیم
 شاکر و لایسا خرج که عظم الشان است و دست کردن - دانی که مقصود از این کلام کثرت عبادات شرعی است
 ایام رسانیدن و سواس که عوام الناس او را بتقوی ملقب می نمایند بلکه مقصود از ان اطمینان قلب عقلا
 شرعی و جوش زدن محبت و رغبت و تعظیم از صمیم قلب نیست و امر دنیوی و عدم مبالات بموافقت مخالفت
 خلق در رضای خانی و استیقام عزیزت بر رفع مانع و عائق بختیک جان و مال خود را در رضای خود
 بر باد دادن و مسروسانان خود را بر امتثال او امراد باطن و نظر منت عالیله خود بخوبی نمی شمارد و هم عائق و
 مانع را که در ترازوی محبت خود بر رضای خود موازنه میکند هم سنگ فدایی باید بلکه در بصیرت او مثل موازنه
 کاهی با کوهی می نماید و در دل خود بر رفع آن مانع و طرد آن عائق شجاع می یابد و خود را با اعتبار محبت خود
 بران چیده دست می شمارد اگر چه آن عائق صعب الزوال و عسیر الابطال باشد مثل بدو ان آهمن تن که آزاره
 زجر نقیبان و لغزه مبارزه آفران او دست کرد و بیدان محاربه کشیده آورده پس آن شیر بیان سبب سکر
 شجاعت نموده کسی را در آفران خود نمی شمارد بلکه در دل خود قطع میگرداند که هر که در می تبت خود آرام و نیرودی حیات

برگماردن آن حال مثل مورد به حال پائال تواند کرد اگر چه بر تن زمان از سیاحت وقت باشد این امری است
از وجدانیات که دائره تقریر و نطاق تحریر از بیان تصویر آن نمی سکند و بر خود فکر و عاقل عقل میل حقیقت
آن سرنگی می نماید و جز وجدان را در آن با نیست غیر قلب سلیم را آنجا کاشی رع - لذت این می نشانی بخدا
تا پیش از اقا و ۲۰ از جمله مویات حبایمانی ترجیح جانب حق است بر جانب نفس به یکدو صلب نفس انسانی
از آن پدید آید و در اساس همیشه از آن انفعالی بود اگر دود و دما شود که باعث این انحسار و تقصیر این انفعال و تقصیر
شد بحسب اشخاص اوقات اختلافی عظیم و تفاوتی فاحش متحقق است مثلاً در سبک سیکاشونف الاکل مشرب
باش و پیش گرسنه بنامی اندک ترک میل باین امور و آثار غیر در آن محض ابتغای رضا الله جنانکه نفع حصول
مثل آن باشد و نه امید حق شناسی خدمت گذاری آن غیر و نه توقع همتا نصیبت زهد و آثار و مثال این امور
داخل دارد که در غیر آن نه و همچنین در تطهیر قلب سبک سبک مجبور بر قوت شبنم عشق نشاء است و او را معشوقه ذات البهال
و الحسب المال بحسن اتفاق و یاوری نصیب ستور و عن این الرقیب درست آمده و از وقت سرور و مسامت
اتجماع را که بنیل اموال خلیفه درست آورده ترک زنا و مصاحبت با وجود تو فرغت طرفین و میان شوق شبنم
عدم موانع عریضه و طبعیه محض ابتغای رضا الله و خوفاً من عظم نموده و بسوی مشاقی که تحصیل آن مشغول و غفل کرده
و اموالیک برای پرست آوردن آن مجبور بنیل نمود و هیچ اتفاقی نکرده تا شریعی دارد که در غیر آن نه و همچنین
بنیل اموال خلیفه محض ابتغای رضا الله و طبعیه طلب نام و نشان یا امید حق شناسی و مدحی آن مبدل علیه
نکافات یعنی سابقه آن یا امید حصول منفعتی از آن یا توقع همتا زود بخود و سخا و مثال این امور نباشد
در حق بخیل و منان و طالب عزت نام کاری میکند که در غیر آن و همچنین قواضع مخالفین فخر و مسکین لغز و در حق
افنیای اعز که اقران خود بعزت و جاه ممتاز و در زمان خود بنام و نشان مشتهر باشد و همچنین اقدام در
هنگامه کثیف جان و مال بر بادی عیال و اطفال و دان بنظری آید و حق اهل صحن و محول که ردی کارزار
و بنور اندیده و گرم و سرد زنا نه در چشمه زان و در چشمه زان سکوت در مناظره و ترک منازعت و حق و اقرار بظلم
ناقصی خود در حق علما و بیکه که در چشمه زان و بوقت مناظره و حکات خصوم موسوم اند و در حق و قوی تا بیل بر طوطی
و در حل منغ کعب علیا دارند و چشمه زان ترک مسدود اقران عدم التفات بنام و نشان طلب نکردن و لیا اهل

زمان و ترک سعی در اهل خوارق و کشف قانع آتیه و سبقت آتیه در حق مشائخ که بقوت تاثیر و صوف کشف
و قانع مشوب مذ و اما اختلاف این بحسب اختلاف اوقات پس همین کاسه آب است که در وقت بیانی خصوصاً
در بلدان سموره یا بر لبانار جاریه او را بجزیره کسی نمی ستانند نگاه وقتی میرسد که در میدان حق و دوق بی آب
و گاه گرفتار میشود و از شدت عطش جان به لب آمده و سوزش تشنگی او را بر لب گور رسانیده و بنزد و جود کاسه
از آب زلال بدست آورده و بگی بهمت خود با و متوجه شده و بجات خود را در آن مخصر دانسته و در دست خود پیاله
پیر آب رسانده و خود را که تشنگی لب سوزش سینه را بآن آب زلال و رکنند و جان خود را از مسکک بجات بخشند
درین اشغالی شخصی دیگر که همین حال گرفتار بود او را بر خود آینه را کرده و گو یا که عصاره جان خود را در دهنش انداخته
چرخ خود بریده بآن شخص داده است و سپس امر بالمعروف و نهی عن المنکر است که هر طالبی که در مدبری نشیند و بر
فقری که در خانقاهی فرو کش می شود بلکه هر مسلمانی که در سجده آمد و رفت می نماید بقدر وسعت خود بجا
می آرد پس نگاه وقتی میرسد که از اهلار که حق جان بازی و آبرو ریزی پیش می آید بکین و دان اعیان سنیتی یا
انحال و حتی بنظری نماید لقمه خلاصه این کلمات آنکه همین امور مهله میسر اند که در بخاری عادات کسی را بآب
هم عالی بآن تنهایی کند و اتمامی نمی نماید و اثری معتد به در نفس فاعل نمی بخشند باز وقتی میرسد که این نفس
عبادات داشت ریاضات می شود و در نفس فاعل تاثیر می یابد و میسراند که از اوقات مثال آن متوقع نیست فاو
از جمله مویات حبایمانی و قوی فعلیت و موانع عظیمه مثل سعی در تأیید شرع و جایی سنت و احوال و عبادت
طریقت از طرق حقه یا نصرت مقبولی از مقبولان حق یا قاشت ملونی از اهل بلا یا مصائب انا عاجزی
از غارین اهل نواب یا تمسیر کربتی از صاحب قنق و مضطرب از اهل عسری اگر ناپیچ و نایب همچنین سعی
که از آن نفع عام بظهور رسد صلاح فیما بین الناس بران سرتب شود و گو این سعی چندان نفس شاقی نماید
باشد و چندان موجب صرف اموال و خطره و اوقات عزیزه یا بنیل مرغوبات یا ترک موفات نگزیده باشد
قائم بر حفظ ابرین حدیث پوشیده نماند که آنچه در احادیث رسول این و آنما سلف صلحان از ترب ثمرات
جز بیکه کثیره بر اعمال قلیله میرسد و نگوی شود مجلس همین باید فهمید یعنی این احوال از قسم ثانی یا از قسم ثالث و
آن مستوجب حدیث حب ایمانی در نفس فاعل خود عند صدور و بشرو طهای شود و بایمانی بحسب مرتب

ایمانی و افضل ترین لوازم آن حقیقت تقوی است که در عرف شرح آورده اند جایگزین خود نمیکند
 طمعه الله فی الرسول ذل وذلک من الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء
 فی الصلحین و در حدیث التقری ههنا مشید الی قلبه اشارتی بآن فیه تفصیل آنکه اذعان بضررت
 ضاره متفاوتست در کمال نقصان و یکدیگر قابل بعید تفاوت است نفس اذعان است قول او خالف بدان
 و کلام او اول است چنانچه در مقام متصل است پس شخصیکه اعتقاد بضررت امور ضاره میدارد اما نفس او بر
 ترک آن مطاعت نمی کند اما در مرتبه اذعان که ضعف مراتب است عامل است این را بعضی اذعان
 عقلی می نامند شخصی دیگر که اذعان حضرت آن امور ضاره بر مرتبه رسید که بسبب آن نفس خود را مطاعت
 در ملاست آن امور ضاره تواند کرد اگر چه قصای نیل آن امور ضاره میل بجلالت او در جلیت نفس او کما
 باشد اما اذعان حضرت او بآن مقادیر می نماید و اولی که اذعان جوارح و اعضا را با تاخت مکنون خود لو
 سازد پس این شخص را مرتبه است اذعان اقوی از مرتبه اولی و این را با اذعان افعالی سبی باید ساخت
 شخصی دیگر است که اذعان بضررت آن امور ضاره بجای رسیده که فیکه آن امور ضاره در بروی او حاضر
 می شود و او را درمی بوصول اثر آن امور نفس خود بر سر با تقیری پیش می آید که باعث اقدام این شخص بر آن امور
 ضاره باشد جز میزند باطن این شخص از آن خونی و انجلی می پدید می آید که نظام امور طبیعی در برهم نیزه شلنگ
 او می پرد و چنان اولی رونق میگیرد و در عصبانیتش در عضا بطور بر سریدن را با اذعان قلبی مقب
 باید ساخت پس مرتبه شش اذعان را بر حسب حاصی شرعی ترک اجبات اشغال آن از امور ممنوعه شرعی
 مثل تشبه بکفار در رتبی و لباس تشبه با عباد انهدا و خلط باهل بیعت و اجوا و قبول در ترویج بدعات آنها قیاس
 باید کرد پس مرتبه اولی اذعان عین ایمان است که بدون آن اذعان نجات از ذکات نیزان مصون نیست و
 مرتبه ثانیه راجع تقوی ظاهر با یکدیگر تقوی ظاهر عبارت از احتساب امور ممنوعه شرعی و مجاهده با نفس میسر
 است و روح آن همان مرتبه است از مراتب اذعان که بسبب آن مقاومت نفس شیطان تواند کرد
 و مرتبه ثانیه راجع تقوی حقیقی باید شد بر تقوای حقیقی عبارت از کلا بهیت طبعی نسبت منوعات شرعی است
 و روح آن همون اذعان است که طلاوت ایمان محمد و از مراتب مسان است نسبت انودجی از آثار حجاب

این مقام و هر صاحب جلدان بعلوم و در آن سقیم که بصیر بصیرت خود در آن امور مذکوره کامل نماید البته ستمناها
 آثار کثیر و ازین امور بیره تواند کرد و هدایت رابعه در بیان ثمرات حب ایمانی و آن شش مرتبه پنج افاده و
 دو فائده است افاده ۱- چون حب ایمانی که حقیقتش غایت الفت است مخرج بقدر تنظیم بحال خود
 در ضابطه سقیم حقیقی ظاهر و باطن جوارح و قوای مومن پاک را با آثار و انوار خود مجلی و مزین میسازد و شکر و
 توکل و صلاح در صمیم قلب و جایگزین و ملاحظه تفرد آن ذات بابرکات با یکجا و جمع موجودات و تاثیر در یککات
 با انواع تصرفات که از جلال آن نسبت این ذره بی مقدار و شستی از غبار با لوان نعم و حفظ آن از انواع بلا و الم
 است و درین اوستحکم می شنید و توحید افعالی که خلاصه ایمان بالقدر است و قلب و استقامتی پذیرد و حتی
 جمیع سوره و آیه خود را از ملوکات خود نمی شمارد بلکه خود را مثل یکم که در بره و زار مالک خودی چرم و مسدود کرده
 انتفاع از مخرجات و بنویز اسباب رنگانی بر میگردد حتی که اعضا و قوای خود را و طاعات و عبادات خود را
 هم از آن خود بپسندد و خود را مثل چوبی یا سنگی که در ایش از وساطت و تاثیر و التیست در صدد افعال از
 مالک آن سنگ و چوب بهره نیست و از سید و بر و بیت رب الارباب صدد او منشرح می شود که
 رضینا یا الله ربنا و مریت ازین مقام و بر محل شائق شرعی سینه و سستی میگردد و با کلام سلام بنا و هکذا
 اقول شرح الله صندره للسلام ایمانیت باین کلام در اتباع سنت لدنی می یابد که و محمد بنی
 بیانست از احوال اشغال این کرام پس لابد بحکم و الذین جاهدوا فینا لکهدایه فیه سبنا و انا
 عند ظن عبیدی فی دین و من یتوکل علی الله فهو حسبه و ان شکک و ابرکضه لکن خود
 یتوکی الصالحین و ذلک بان الله هو الذین امنوا انا نجت حتی من علا هوید اسیگرود
 و انوار رضامندی او که آفتم شرح الله صندره للسلام فیه سبنا و انا عند ظن عبیدی فی دین و من یتوکل علی الله فهو حسبه و ان شکک و ابرکضه لکن خود
 بان جلوه گرمی شود و او را در کشف ولایت خود گرفته و زیر سایه کفالت تربیت خود آورده و جاره تدبیر مکنونی
 و تشریح خودی ساند و انصاف و اتصال بخلیقه القدس و تلقی از منبع مکنونات و تشریحات چهر و علوم عقیده
 و چه در عواض قلبیه بیست می آید تفصیل این اجمال آنکه اهل تشریح روحانی در باطن انسانی دو قوه ادراک
 کرده اند یکی قوه در که که در یافت و نش است یعنی بآن قوت شایشی شایه یا غیبه را دریافت می توان کرد

و اگر کسی بچقل می کشند و دیگر قوت عاقله که حال ساز کیفیات نفسانی و سوا علوم و ادراکات مثل حس و
غضب و شجاعت خوف و محبت و نفس رضا و کراهیت و غم و شوق و امثال آن است و اگر قلب ملقب
بیسازند و تا به فیما بین القوتین بدی است چه ادراک معنی شجاعت و تحقیق حقیقت آن و دیگر است و نفس شجاعت
و دیگر که بسا عالم بنوم شجاعت و محقق در بحث انواع و شعبه و در سبب تحصیل اوست که مبارزت روزی بلکه مقادیر
سابق از صورت نه بند و بسیار بر دل است که در عده جوانی نتواند و در سر که آسانی متفرد است که تحصیل مفهوم
شجاعت و تمیز آن از سایر کیفیات نفسانی از دسترس است و متعذر می نماید و همچنین ادراک امر خوف مثل
احساس میل است یا بیشتر بآن مثل اذعان به مضرت امور مضاره محاشا یا معاد امری دیگر است و در حد
نفس کیفیت خوف که آثار آن زردی رنگ بینی و نفی چشم و خشکی لب و استرخای عصاب و تعطل عضلات امری
و غیر است چه جهان امر خوف را شجاع و جهان هر دو ادراک میکنند اما بر جهان حالی میگذرد که بر شجاع و غیر آن
و همچنین در ادراک حسن صاحب جمال و در یافت خط و خال آن عاشق و غیر آن مشترکند اما بر دل عاشق هیچ تابی
و خلق و اضطرابی میگذرد که بر غیر آن نه چون این مقدر مبدع شد تا به فیما بین تعطل القلب این نشین گردد پس
باید نیست که بعضی اشخاص در بدو فطرتی که تعطل نبوی القلب میباشد و بعضی عکس آن چنانچه بر دل تجربه پوشیده
نیست پس کسب آنکه در بدو فطرتی که تعطل خلق اند چون سعادت از لیل ایشان را باین مقام میرساند و در طاعت
تا اثرات غیبیه مشرف می سازند و از جانب ادراک در تدبیر امور غیبیه اقتضای می نمایند و آثار رضامندی حضرت
حق و ولایت کفالت و کمال مطلق از جانب ادراک بر وجهی میسازند مثلاً در مقام می بیند که در از جانب حق من
یا از جانب ملائکه نظام یا انبیای کرام یا اولیای ذوی الاحترام امری بر انجام چیزی میشود یا در حال
بطریق مکالمه و از غیبی بسوی آن امر کرده میشود یا بطریق کشف تمام حال آن و قدح من و اولیای آخرها
رو بزمی او حاضر می شود یا در وقت فکر و نظر امور و بحث بر عقل آن ماسوره و معجزات اقبال بر ترک آن ذهن
او خلط میکند و امثال این از انجمنات و کائنات کونیه یا انجمنات اموری که بر تربیت طالبان تعلق دارد یا مسائل
اجتهادیه یا سیاسات منزله یا بنیادهای برین قیاس با یکدیگر و هم چنین افعال مستحسنه و مستحسنه خود را که متعلق به اخلاص
شعیه شده اند و کسوت ناز و غلام می بیند و آفرین نفرین باینه در صورت انوار تحسین و تقوی و شش کمال

جمید و کبر و درمی یا بدو این قسم اشخاص را در عرف و شرح حدیثی می نامند که ساینده و اصل جبلت کی تعطل و از
این امور مذکوره از قلب ایشان سر بریزند و عقل ایشان بحقیقت این امور متنبه شود یا به مثلاً بر شایسته مقدره الوقوع
که ساطت این شخص وقوع آن اشیا در غیب متنبه شده و دل خود شجاعی و جراتی میباید و همیشه غری از قلب
سر بریزند که او را ناچار کرده بر سر اقبال آن می آید و این شخص سبب است این غم و همیشه این می ماند و نیست
او را در نمی یا بدو نسبت به شایسته غیر مقدره الوقوع یا اشیا یکد ساطت این شخص در وقوع آن اشیا در غیب متنبه
و در وجودی و انجمنی و استجدای بوقوع آن اشیا و توفیق و کسالتی در می وقوع آنها و عود کمال در بخوبی و تحمل
مشاق طلب وقوع آن در باطن او حادث میشود و هم چنین بر مضوبان حضرت حق در بای پیغضب از دل او
فواره صفت می جوشد و بر مروجان رحیم مطلق آب زلال رحمت و شفقت از باطن او باران صفت میبارد و گو که بر
اموریکه باعث مضروبیت آن مضروبان یا مروجیت آن مروجان گردیده مطلع نشده باشند بعد وقوع افعال
متنبه و متنبه در خود سردی و انبساطی یا که درونی و نقیاضی درمی یا بدو که در بدویت متنبهیت آن افعال را
ادراک نکرده باشند و بسوی طعامی حلال طیب که در غیب برای اکل او میا کرده اند و دل آن غریبی پیدا شود
از طعام حرام یا غیر معبر برای تناول این شخص در دل او تقدیری و نفرتی پدید آید و گو که امر حلت و حرمت در
ظاهر حال پاکس نماید و بسا است که عقل این بزرگواران بحقیقت آن امور متنبه نمیشود و بسبب و شایسته
هم حس تنبیه تجربی مانند این قسم اشخاص باشند و جوایزین در شرح ملقب بیسازند و عادت حدیثی و خوارین
و طلب امور محض و عا و توجیه غیب است نه بهت بر وقوع آن امر گشتن و خود تصدی ایصال منفعتی یا مضرتی
گردیدن چنانکه بر کم و راه باب قب النوازل است پس محل نظام عدا و مواسات اجبر جزو عا و این بکر صورت نه بند
بعضی اهل خدمات را قطاب او تا د از هر دو قسمی باشند و از لوازم این مقام خواهد صاحبان محبت باشند خواه
شعیه است که دعاییکه بعد از انکشاف دعول یا بعد از صدق غریت حصول آن ملا شده باشد و حسب
الاجابت است چه آن عالم از جمله کسوتهای ظواهر تقدیر از هر دو صورتی غیبی است پس یکسایه در بطل
آن امر دعول شده و در مقابل این بزرگان قائم گردد و البته غائب فحول خواهد گردید و یکسایه در تحصیل آن
امر دعول و در ترویج آن خواهد شد البته منقطع و منصرف خواهد گردید و تحقیق این مقام و تفصیل این مرام از سیر سلف

گرامش صحنه تا بصیرت باطله این طریق اگر این فریق در زمره ملائکه دربارت الامر که در تدریس امور
جانب ملاطع علم شده در اجرای آن میگویند محدود اند پس احوال این گرام بر احوال ملائکه عظام قیاس باید کرد
اقاد ۲ و اعلی ازین مقام مقام میان حقیقی است که بعضی از رجال مفسور بر آن کمال می باشند و حسب بیانی
پرده خفا از روی آن مقام بگشاید و بکنند و انوار و آثار آن بصد تابلش رونق بخور می نماید تصویرش آنکه
چنانکه افراد انسانی باعتبار ملکات نفسانی در طبقات مختلفه مراتب متفاوت واقع اند بعضی یکی الاستعداد بعضی
جید الاستعداد و بعضی مجهول نفس آن ملکات مثلاً در امر شجاعت اگر شخص کنی البته خواهی یافت که بعضی از افراد
انسان در بدو فطرت دلاور و پهلوان که همیشه خوانان مبارزت اقران و جوانان مصاحبت شجاعت میباشند اگر چه
گاهی روی نبود و کار زار ندیده و قصه رستم و اسفندیار نشنیده و شوق اسباب آلات پیکار و مهارت سواری شکافی
نورزیده باشند لیکن دریای شجاعت و دلاوری از دل او می جوشد و در مجامعت کار آزمایان جنگ و جدالی
کوش و کار آزمایان پیکار را با کد و اخراج و اظهار ایشان را در زنی لباس مثل طر بنفش عماد طریق پوشش قبا
و استعمال سوز و امثال آن از پوشاک سپاهیان و همچنین طریق ایشان را در مجامعت و مهارت سواری از تیر و
دوست میدارد و هر چیزی را که از ملاقات حرب باشد بریده و محبت قبول می بیند و هر چه را که مشبه حکایات
حرب اهل حرب بشنید و تلقی و قبول می شود با کمال مسرت و علاقه و در دل او جایگزین و دایم آن بجا می آید
میدارد و بعد از آنکه بجا می آید پس از مجامعت نشون و نشان امثال آنها را از پیش ضعف قلب و از
ادخاخ آنها و زنی و لباس متنفر میگردد و هر صناعی که او را تعلق بحرب داشته باشد باطنی توجیه او را بحال می
رساند و هر صناعی که میگوید این امر باشد و چند تحصیل آن مشقتهای بلوغه بکار برد و پس از استقرار
نمی گیرد و دل او از آن انجائی می پذیرد و مادامیکه آلات حرب در دست نیاید و سبک است و در تعلیم قوانین
حرب نماید و در محارک مجامعت مبارزت حاضر نشود و آنکه مشقت ابدال زندگی خود را بصید و صیاد و تاب
میگذارد و همین که این امور را میسر شد بهر شتت بال و پر گندگی حال از خود رنجت غم و هجوم از سر او بدرشت
پس این قسم شخصی حقیقت شجاعت در خانه جملت خود مضمر میدارد و احتیاج بسوی مجامعت و مبارزت آنست که حرب
تعلیم استاده فن و حفظ و محارک مبارزت محض برای تحصیل قوالب شجاعت است پس باز تامل باید کرد

رغبت بسوی تحصیل قوالب شجاعت هم مدول تعلیم یا تقلید کسی حادث نخواهد شد بلکه حدوثش آن هم از قبیل
حدوث امور مضطر است چه در دل خود جوش شجاعتی که میسر در قضای آن بجز تحصیل قوالب آن تصور
و تحصیل قوالب آن بجز فراغت آلات و مجامعت است و مجامعت و حضور معارک ممکن نیست پس ناچار با مضطر خود خود
طلب آلات و تحصیل استاده و مستقری محارک خواهد نمود و بعد از حصول این امور ملکه قلبیه را بصید و صیاد و تاب
خواهد فرمود که کسی از اقران و امثال آن در امر مجامعت مبارزت طریق را مثلت مسارات با خود پیروی و بعضی دیگر
بر صفائی لوح جملت مهارت مستعد از امور خفا شجاعت مفسور و بدین اگر ایشان را می شناسی درست باید بقدر وقت
و تربیت تعلیم استاد و معرفت زمانه از امور حلقه بحرب نصیب خود خواهد یافت و کمال استاد بطریق نه کمال و در هر
خواهد شد و شخصی دیگر که نشون فطرت و شجاعت در بدو فطرت واقع شده اگر باز استاده نشون با نوع تربیت قوالب
قصه تعلیم حرب خواهند نمود هرگز گاهی مبارزت و دلائق مجامعت نخواهد شد و از تمام شاهانه غریز طبیعت
غیر و منم دخت افسر سیاه و برهنه تنم را ندیده آفتاب یاد خواهد گرفت همچنین افراد انسانی نسبت فحش زبانی
و فزونی دانی که سبب شجاعت است و حقیقتش بر طریقت از دهنانی با عبارتی و خود عموماً بر سبیل قرب حضرت حق
و تحصیل رضای آن جواد مطلق و اجتناب از عقاید افعال اخلاق مضر و معاش و معاد و بر قامت نظام صانع
و در هر چیز منزل درین نیست و طبقات نشون اند پس کسانیکه در طبقه اولی واقع شده اند کمال اهل جلی شجاعت
بایان حقیقی مقبوس میاریم و چون آن کمال اهل جلی سبب اتباع نبی و شجاعت تنصیل به شجاعت میگردد و آن معنی قلبی
قوالب ملت میگردد پس این ملت محض مثل زجاجه عاصیه جلی او که محض بزیور عسایت اقلیه ازل الازل از خود
شده بود و محیط میگردد و نور سیتا و او را هر گنگ خود میساند و آب و آبی بس عجیب و غریب می بخشد پس سبب کم فزونی
شرعی آن ملت محض که از باطن آن صاحب کمال عظام رونق یافته است مثل کوب زخشان بصیرت خورشید
ملک و ملکوت از خیر میسازد و از نماند و شمولان قیامی کمال سیاهان بجز احوال مقامات ملائکه میسازد و
و اعتق سیدنا سر برین زانین هم ارباب کمال از زبان شرع صدیقین میگردد و از کاد فطانت ارباب تحس و
کیاست که بطاعت بن و مصلحتی توکل بر منزه کلام و خلاص این مقام رسید باشد و شیده نخواهد شد که صدیق من و
مقتول انبیاء باشند پس در حقیقت و در شریعت پس اگر صدیق زکی القلب است ظاهر است حضرت حق در افعال افعال محض و

که اهل شهادت ارباب عقل که است اصحاب معرفت عدالت اند از باب غفلت مسافت صاحبان فخر و جلال
بلکه اگر نیک نال غنی در پانی که محبت شامل این کرام خود شعار ایمان محبت علامت تقوی است ذلک و من
يُظهِرُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا هِيَ تَقْوِي الْعُلُوبَةَ بَعْضُ أَشْيَاءِ هَذَا عِظَامُ الْمَارِثِ لَفَظُ مَبْغُضٍ فِي نِشَانِ شَقَاوَتِ
اوست که لا یُجِزُّهُ إِلَّا مَوْتٌ فَقِيٌّ وَلَا يَبْقِيَةُ إِلَّا خَسْفٌ شَقِيٌّ اِشَارَتِ بَابِ مَعْنَى رَفْتِهِ اِفَادَهُ ۳
واعلی و ارفع ازین مقام مقام نیابت عن الله است در ضرب تحدیدات شریعیه در اقامت اشباح و مظان حکم مقام
حقائق آن دو تعیین ارکان و آداب شروط و مفاسد تربیت نوع انسانی عموماً و این مقام بالذات مقام صاحب
شرع است از انبیا و مرسلین به حیث ایشان ظلی از آن مقام تصدیق بعضی عظام از اتباع انبیای کرام میشود که ایشان را
در عرف قوم فقیهین نامند و این مقام را در اصطلاح حضرت پیشوای ارباب تعلیم و مقتدای صاحبان تعلیم اعمی شیخ
ولی الله قدس سره بمقام قرب المرافض تعبیری فرماید اِفَادَهُ ۴ و اعلی و ارفع ازین مقام مقام نیابت عن الله
است و انقیاد غافلین از انزال عن درجای ملین اتمام محبت بر محاضرتین بهر دو دلیل برهان یا مع بسیف و
استان که بوجود برکت ائمه و ایشان مضمون ثَلِّیْ فَلَهُ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ متحقق میگردد و این مقام بالذات مقام
انبیای اولیای ائمه است بعضی از کبار به حیث آن اولوالایده و الابصار نظری ازین مقام و پر توه ازین افتخار برده و
می شود که ایشان را در عرف قوم حجج الله میخوانند و این مقام را در اصطلاح حضرت ایشان قرب ملکوت می
نامند اِفَادَهُ ۵ و اعلی و ارفع ازین مقام مقام ریاست او را و اطوار است بیا نش آنکه چنانکه بعضی
جزوی از زمان تربیت نوع انسان از فیض حضرت رحمان فراموشی از وجود واقع می شود و غایت
یزدانی که بسوی افراد انسانی عموماً بمندول است در همان کسوت ظهوری فراید و بر صاحب کمالیکه در مقام
نیابت عن الله در تربیت نوع انسانی قائم شده باشد و تکمیل جهان و جمیع بلوغی نماید و چون آن حسیه
بکمال خود میرسد لطیف جدید و غایتی تازه و نورانی رحمت ازلیه سر بریزد و بهی دیگر از وجود تربیت معاشیه بر روی
کاسی آمد و در جایزای همان وجه نفوس کامله بنی آدم را متوجیه می سازد که در آیه کریمه لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ
الَّذِیْ اَنْتُمْ اَلِیْهِ اَلْمَوْتُ فَهَرُّوا وَ اَلِیْهِ رُجُوعُكُمْ کَانَ حَقّاً مَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ سَنَنْدَرُ مَا تَعْمَلُونَ بَلْ لَمْ يَمْنَعْ مِنْ رَّبِّهِ
شده مثلاً از زمان حضرت آدم صلی الله علیه و الصلوة و السلام تا زمان حضرت ادریس فیض بابی در بابیت افراد

انسانی بسوی طرق اساس عیش و زندگی مثل اعدا فلاحات طعن و محن و خنوع طبع سائر طبعه و امتداد لباس بجا
مسکن بمندول بود چون این تربیت بکمال خود رسید از زمان حضرت ادریس تعلیم بحساب دقیق و علوم حقیقه
مثل خیاطت و کتبت و حدوات و صباغت اشیاء آن از صنایع لطیفه مثل اطلاع بر خواص اجسام سفید و چرب
علویه که خلاصه طب نجوم است بر روی کار آمده از زمان ذی القرنین اول تاسیس مسکنی سلطنت ریاست و
تقنین قوانین حکومت و عدالت و جمع عساکر و جنود و ملوک و همچنین در تربیت نوع انسانی در اتمام رسانیدن بهم
او را در اطوار و تبدیل می شود و در باب اهل کمالات که در دوره آنا و او را بکمال خود میرساند علوم که مناسب دوره
ایشانست و در قلب ایشان میریزد ایشان را و تکمیل بهان علوم بخدمت می فرماید باز آن تربیت بکمال خود میرسد
اساس تربیتی دیگری هستند و بنیادیت جدیده حکم میسازند مثلاً دوره اولی از ادوار این است دوره فقهیه بود و
بعد از آن دوره اهل کلام رونمود و بعد از آن دوره صوفیه ظهور فرمود و این محض بر سه تئیس ذکر کرده شد بهی یکی
مصر القصص چون یک دوره با ختم میرسد و ابتدای دوره دیگر روی نایه شخصی را که اکل افراد انسان و الیق
بفقیص رحمان در آن جزوی از زمان تحقق باشد و وجود برکت ائمه و او هدایت دوره سابقه در نهایت کمال
میرساند و او را در ترجمان خود ساخته و لسان خود قرار داده از زبان برکت نشان اود دعوت افراد انسان بهی
الطاف جدیده حضرت رحمان می فرماید و با او است این دوره از زمانی میگذرد و این مقام بالذات مقام
حضرت خاتم النبوت و خاتج الزلایات است علیه الصلوة و السلام به حیث ایشان نمونه ازین مقام بعضی
کرام از اتباع او می بخشند که ایشان ابناء حقین خاتمین لقب میسازند یعنی بوجود آن شخص نیابت مآل و دوره فقهیه
و هدایت کمال که در آن دوره لاحقه تحقق میگردد و این مقام را در اصطلاح حضرت ایشان بمقام فردیت ملقب
میسازند و به اهل کمال که در آن دوره متحقق میشوند حقیقت تبع آن امام دوره اند اگر چه ایشان آن امام را در نزد
ندانند و معنی اتباع ایشان آنست که ایشان قصه تقلید میکنند یا سلسله تربیت ایشان با و می رسد بلکه معنی اتباع
درین مقام آنست که در خدمت همان شان الکی که درین دوره ظهور فرموده بجان دل میگوشتند و به علوم مناسب
آن شان که او را در قلب همان امام ریخته بودند ثانیاً در قلب این بزرگواران از مخزن غیب پرده را بر می دارند
و چنانکه غم شاعت این علوم و او را در قلب آن امام میریزد و همچنین همان عزیمت ثانیاً از قلب این بزرگواران

سر پرند فامده - ۱- از بسکه این مقامات مثلث با لذت سلیم نیست غیر ایشان بجز غلی ازین کمالات و
 نو نازین مقامات سمانی نهاده و چون که مثال این اکابر که بشایع این مخافه فخر نشوند مثل کبریا حمود اکبر اعظم
 اندر الواقع و کیاب انده نهاد و مباحث این مقامات نشانه بر اشارتی اجمالی گفتا که تفصیل آن را بر مقام دیگر و
 کرده شد و نیز گفته اند این مقامات بلکه تحقیق سائر کمالات بدون حصول اثر و وصول بآن مخافه صورت نمیند
 پس جبهه جبهه همین آن اسرار مکنونه می حاصل تقوی لاطالی می نماید و در نیاید حال نخست بهیچ خام و
 پس سخن کوتاه باید و اسلام و آری این قدیاد به فیکه حبایمانی شمر ثمرات بس عجبیه و منج نتایج پس غیره است
 که تخم آن عنایت یزدانی و اجبای رحمانی است عنایت حضرت حق و اجبائی جواد مطلق واحد و
 پایانی نه فروداغ غلامیت کرد پاینده و بلند و صد ولایت شود نموده که سلطان خرید و فامده - ۲-
 ندانی که در میان راه ولایت و راه نبوت تباین است حتی که سالکان راه ولایت هرگز به مقامات نبوت
 نشوند یا طالبان راه نبوت مورد حالات ولایت نگردند یا رباب حب عشقی مائل از حبایمانی باشند و
 حبایمانی غافل از مقامات عشقیه بمانند حاشا و کلاچ کتاب فتوح الغیب که مضمون به پیشوایان اولیا و قدوه
 ارباب فنا و بقا و ذی الناقب المفاخره شیخ عبدالقادر است و دیده باشی که از سرتاپا از مضمون فانی اراده
 که خلاصه حبایمانی است شون است حکایات پیچ و تابلی و خلق و اضطراری که بر دل مبارک سید الانبیا و المرسلین
 افضل مصلو و تسلیم در زمان وحی قوت میگذاشت شنیده باشی که مصالحت مجز و نیازی به استغاثی نمانی نمایان
 گذشته رشک افروزی قصص بللی همچون است بلکه تخم حبایمانی و نوری از انان سعادت جاودانی از ارکان این
 و شروط اسلام است پس حبایمانی را بشا بهیچ گام در سلوک طریقی مقبول باید نمید و حب عشقی را نیز از
 ازین طریق یا منزلی از منازل این راه قرار باید و پس حبایمانی میوند جان سالک طریقی رحمانی است حب
 عشقی از قبیل طالات و ادرات آری و بعضی نفوس بنا بر مناسبت به حب عشقی تا شوقی می بخند و در
 راه ولایت کشان کشان می رود و حبایمانی در صورت حب عشقی ظهوری نماید و در بعضی نفوس حبایمانی
 بعد از نشستن بهیچان عشق به طریقت و محضت خود و بیکند و بسوی مقامات طریقی نبوت رفته نماید و انفسه
 حبایمانی را مثل اساس بنای سلوک بلکه مثل خشت چوب گل و سنگ ماده عمارت است باید فی حدیث عشقی

و ثمرات و ارض الوان خوش و نقوش و بخش که سرچ الزوال و الی اعاده بعد حکام حاصل عمارت است و از باید و
 از بسکه انبیا علیهم الصلوٰت و التسلیمات برای استوکار میان هدایت تشبیه حضرت میت انسان عموما مسوحت اند لا
 همین حب ثمرات و دعوت نمودند و طریق تحصیل این راه مضبوط و بسوی باقتدای برضی طریقی حبایمانی که فخر و
 بر میان حب عشقی و برضی ثمرات و تعیین طریقی تحصیل و اتفات نمودن مگر با اشارات دقیقه و لطیفه و چون
 اولیای کبار از اصحاب طریقی که نامت بآن درین شریعت حاصل کرده و بهیچا در قواعد صلاح قلب که خلاصه دین
 مستین است بهم رسانیده بودند چون حبایمانی را از سرتاپا ترات و تشبیه و مستند و طریقی تحصیل او را در جمهور اهل ملت
 مضبوط یا فتنه حتی که هر غای از عوام اهل ملت که در زمان برکت نشان ایشان بود البته فقیه و حضرت حق مثال
 بود مطلق شرح بشری نمیری درین برین مصطفوی را بر و مژ خود فرض میداشت حسن شکر نعم حب و راجع مطلق
 نعم و مشاقت او را زنده بهیچای می نمود و بنا بر طریقه حبایمانی و لوازم او را مفرغ و عند دست و در از زمان اتباع
 خود سلم الثبوت پنداشته روی بهت بسوی تفصیل احکام حب عشقی و برضی ثمرات او مضبوط طریقی تحصیل او آورده
 و درین مریخی بلیغ بکار بر زنده نفی عظیم عظیم غیری انابل اسلام رسانیده باین سبب با همی عظیمه و غرت نمید
 با نگاه رب العمین یا فتنه شکر الله مساعی و صفات و در کجا فیه فی اعلی علیین پس بعد از این در نظر
 زمان ایشان جماعه از اغیبا و زمره از سنده و جو آمده و مختلف می بقدر هم خلف اصاعوا الصلوة
 و اتبعوا الشهورات بر حال بد مال ایشان منطبق گردیده طریقی تحصیل حبایمانی را بر باد داده و در تحصیل
 حب عشقی و ثمرات او افتاد و حال آنکه این محض خیال مطلق و طلب مجال است چه و امن و شکر جا و هدایت
 ما ثور و ثلث العرش شکر النفس مثلثیت مشهور که عارف بلند بهیچ ابوسعید ابوالخیر از حال امثال
 این گروه در آل فرسید به جای یکدی می فرماید بهیچ تقلید و مستقلی معنی و بنام کند و همان مردان
 و این معنی را بسوی دهن تسعین مثال واضح تقریب باید کرد مثلا عنایت یزدانی و فیض حمانی که بسوی ازادگان
 و منازل الازل منهدول بودند و بعضی اوقات چنین اقتضای فرموده که پاره از عاقله احکام و معاملات سیاست که در
 هدایت افراد انسان مورد نیاز ایشان از مضرت معاش معاد و در خلاص ایشان از اوقات بزرخ و شتر و غمی
 و تاثیر عظیم میداشت بزبان عربی معجز ایشان را تعلیم کرده شود شرح آن بیان هدایت نشان انفسه بهیچ

و آنچه مفصل کرده آید پس جناب رسالت بصلوات الله علیه آن کلام معجزه عظمی را مع شرح و بسط و بسوی هم
 حضرات تبلیغ فرمود پس بحکم باین فیض قدسی که از غیب انبیا نازل فرمود بدو و جبرئیل و میکائیل آنکه اموری که در
 اصلاح معاش و معاد تاثیر می دارند و در درجات و رفیع و خلی بنمایند تعلیم بآن امور را قبل از بعثت خود کرده بجهت
 و سنت خود چه شود و در امان بقا گذراند و بهشتی احکام باثوره و کتاب اخلاق محمود و اقامت معاملات سیما
 مستصوابه و بی بیخ نماید و بعد از تمام این امور پیش از پیش بکار برد و همین وجه مقصود شارع است از کتاب
 و سنت و همین است بنمای هدایت و اساس سعادت و شایع صلوات الله علیه همین با وضوح بیان تفصیل فرمود
 و مبادی و طرق تحصیل آنرا بحال اعتنا مضبوط ساخت و چه که اگر اطلاع بر وجه بلاغت کلام قدسی بردارای
 عقاید حق و بر حکم احکام مخصوصه و بر طرق تولا اخلاق نموده و منافع معاملات سیاسیات باثوره را پیش نظر خود
 ساخته و قبل از بعثت خود قرار داده و کتاب سبخت خوش نماید و خوش باین چه بالذات مقصود شارع نیست لهذا
 تصریح بآن فرموده و مبادی و طرق تحصیل و طرق تکمیل در اینجین کرده مثلاً تفصیل فنون عربی از قواعد صرف و نحو و
 معانی و بدیع و تالیف بیانی هستند لال از مسائل منطق و فلسفه اولی و مناظره و تفسیر و توفیق اجتهاد و از مبانی
 اقلیدس و تفسیر علل مسائل بر صیغ و قواعد جدول و تشریح قوای باطنیه انسانی که حاصل اخلاق و ملکات است و تفریح
 اصول حکمت علیه از سیاست منزلیه مدنی و صلا از شایع باثوریت بلکه آنچه از این جناب منتقل است همین کتاب
 سنت است پس دعوت آنجناب حجت بر این بیضا نشان همین هر دو چیز بوده و در اشاعت همین هر دو چیز چه قدر
 تحمل مشاق و مقامات کالیف نموده آری آن علوم و قیقه نازک نیست بعضی از آن بعد تحصیل علم کتاب و سنت
 حکم اکیسه عظم دارد که نفوس ایشان را منصب امارت مقام ولایت نبوت می بخشد لهذا چون این کتاب و سنت اقامت
 تواند و نهایت شهرت انجا مید و هر عام و خاص بقدر نصیب خود از آن فائز گردد و تسلیم آن هر فرد در رنگ یکدلی و
 و قلوب جمیع اهل اسلام مستقر یافت پس آن علوم و قیقه بسی اسانده فنون عربیه اند که اجتهاد و دهنندان کلام
 و ارباب تندیبا خلق و اصحاب حکمت یارین بر روی کار آمدن این کار بر سبب همین همی در نزد علماء آنحضرت
 کائناتیه و بجز آنکه هرگز نیست مقصد صدق یا قنند اتباع ایشان و تطویل این مباحث سماعی جلیل بکار بردن آن
 علوم و قیقه طویله الافیال بوجود آمدن و بعد از انقضای زمان برکت نشان این بزرگواران قوس از مقلدان

بی معنی که بر حسب جاهت طلب یا ست مجبور بودند بر کار آمدن پس باین قبل و قال و مکاره و جدال افضل
 کمال پنداشته و کتاب و سنت را پس پشت خود انداخته و هر عمر خود را در تحصیل امثال این امور بی حاصل برباد دادند
 و راه فلسفه و عقلال بود و در حضرت و نه است ازین جهان فانی حاصل نگذرد با فرغ غیبت خضران و دیگر تنگ
 خود نمونی یا فتنه قن هل ینتکلون بالاحسنین اعمالاً الذین صلّ سعیم فی المکرم الذین ان هه
 یحسبون انهم یحسبون صنعا اعدا لنا الله و جمیع المسلمین من حال اولک انجا اهلین

باب دوم

در بیان اجتناب از بدعات و طرق ادوی طاعات و تخیل از زایل و تخیل بفضایل
 و آن مشتمل بر یک مقدمه و چهار فصل و یک خانده است مقدمه و آن مشتمل بر یک فاعده است

افاوه ۱- اذکار و اشغال و مراقبات و مقامات که ادویای کرام آنرا مضبوط و فخص کرده و تحریر فرموده اند
 بسامی باشد که ساکنان راهان امور پیش می آیند و بهمان اذکار و اشغال و مراقبات بآن مقامات رسیدند
 فاما آن عنایات و برکات که در باره ادویای عظام از بارگاه ایزدی پی دینی می رسیدند اذکار و اشغال
 و آن آثار صلا متب نیگردد و هر چند مساوات هم اهل کمال و زکوة عنایات و برکات قبولیت حضرت حق
 الارض و السموات ممکن نیست چه سبیل هر یک از عباد در صورت فقدان آن آثار تفتیش و تفتیشی می که مانع
 از آن گردد و ضرر و زیست تا بدین ازاله آن نماید و مطلوب تحقیقی کامیاب شود و مانع ظهور آن آثار عبادات و در اکثر
 ناس ملاست به بدعات و تلووت بر زائل اخلاق و ملکات عدم اعتنا با دای عبارات اعمال شرعی و تلووت
 مقصود شارع است از این فنون فخلات عبادات در اعمال شرعی ایشان است لهذا این باب را بر چهار فصل تقسیم کردند و آنرا

فصل اول

در بیان اجتناب از بدعات و آن مشتمل بر سه هدایت است

هدایت اولی و ذکر بدعات که سبب اختلاط حدین و مشرکین صوفی شعار متشبهین به صوفیه کبار
 قدس الله امرارهم در عوام اهل اسلام انتشار یافته آن مشتمل بر دو تمیید و شش فاعده است -
 تمیید ۱- کشف شود که از مراد است اعمال و اشغال سلوک پیش می آید مشرک و میان کافران

مومن منبتی و متبع سنت باشد لیکن ایمان مومن عزم اتباع سنت و عزم قبولیت است که هر کافر و کافر و کافر
و بدعت متبع صورت را و پس حرفان کشف و شهود اکامیکه مطلوب از انسان است در متن خطای محض است
آری در حق مومن چیز کار آمدنی است که وسیله و طریق کمال مطلوب است پس انسان کامل به چه چیز مشغول است
آنگاه و مراد از معرفت الهی این معرفت مجمل است که هر کس بان آگاه است یعنی الله بزرگ تر است در عالم
او صاف حیات او بزرگ تر از حیات تمام اعیان است علم او بزرگتر از علم هر علمایست علی هذا القیاس چنان قدر
معرفت اگر موجب کمال می شود آدمی ناقص حکم خفا میگرفت هر چند این قدر معرفت هم مضید باشد مگر معرفت
حقیقت ذات و صفات است که در کمال انسان باطل محیط آن گردد که این چنین غیر ممکن است اگر مثلاً صفت
رزقیت او کماستنی بر کسی از بن بشر کشف شدن گیرد مبادی آنرا هیچ انسان تحمل نمی تواند کرد چه جای آنکه بنده
رسد اگر این معرفت مقصود در کمال انسانی میشود و نه انسان کامل متعنی می گردید پس ملا معرفتی است که خدایتعالی
را شوق در مطلوب از خلقت انسان است آن معلوم می شود از قرآن حدیث بهمان معرفت آدمی را عرفی و اعتبار
در بارگاه الهی بهم میرسد آنان را که آن معرفت بدون غرور اعتبار حاصل شده پس آن معرفت غیبی و
انسان کامل بسبب این غرور اعتبارش خدمت گاری یا نحو می شود که در نظر آقا و بادشاه مغرور و متعبر گشته و آثار
عزت و اعتباری برید گردیده مثلاً امانات سپرد می شود و ماسوره برسانیدن آن بعضی عایاد و لشکریان و
یا محتاجان و سالکان میگردد و قول او بجل اعتبار و پایه سستی می رسد و سوارش او در حق مردم مقبول می
افتد چون ازین قبیل عزت اعتبار با معرفت ذات و صفات و شخصی جمع شود همان است انسان کامل با وجود
اجتماع این اوصاف کاملین با هم تفاوتی دارند در مرتب که حصای آن ممکن نیست از ادانای مرتبه ولایت
تا مرتبه خامتین تفاوت باید فهمید سلوک راه خداستحالی را منحصر در همین طریقه مقررده سلوک پندارند بلکه از اینهم
بسیار است منجمله آنها این هم یک طریقی است از قبول است این طریقه مقررده منوط به مطابقت اقوال
و افعال و احوال صاحب این طریقه است بظا هر کتاب و سنت

تمهید ۲ - از جمله فغان راه حق طحان صوفی شعار اند که از مخالفت شرع پاک نمی کنند بلکه التزام آن را
طریقی خود میدانند و حال قبیحه مبتدعه و شرک آینه تعلیم و تعلم می نمایند و کلام الحاد را در مردم افشای می کنند

حسب خال و اقوال ایشان بایشان معامله کند هر که قابل قتل است او را بکشد و هر که لائق تخریب است تخریب
او را تخریب و تخریب کند و اگر عاجز از مضای احکام شرعی باشد پس از ایشان بشدت بیزار بود و هرگز ملاقات ایشان
نمونه و موافقه ایشان را از قبیل محاکمه و اگر احیاناً گمان هدایت کسی از آنها در ملاقات خود بادی بخاطر
بگذرد یک دو بار ملاقات کند اگر هدایت یافت از نعم الهی شمرد و الا ترک نماید باز پیرامون او نگردد و اگر از آنرا
صحبت براهیم الهیات در حق طالب خدمت جل شانیه بعیت

نخست و محظت پیر صحبت این حرف است که از صاحب جنس احتراز کنید

افاده ۱ - از جمله بدعات ملاحظه صوفی شعار که در عوام اهل زمان انتشار یافته بلکه متعرض حال بعضی
مقبولین هم گردیده صدور کلمات بی ادبانه در جنب حضرت حق و شاکر است پس طالب حق را باید که از اتباع
این کلمات احتراز کند و خود هرگز نگویید اگر چه قائل آن منظون نجیب باشد زیرا که اثره بی ادبی هرگز نیک
نیست اگر از کسی سر برزده باشد قابل تبعاع نه بعیت حافظا علم و ادب و در ذکر مجلس شاه
هر که نیست ادب لائق صحبت نبوده مثلاً شخصی گفته که خدا را بخمره خریده ام آب یک خمره در
دستی از ادوات مقبول افتاده و موجب فتح باب او گشت این دعا را با این لفظ تعبیر کرد هر چند دعا درست است
لیکن تعبیر بی ادبی است اگر می گفت که یک خمره داده و زمره بندگان او داخل شد من خوب می بودم این طور
تعبیرات صحیح بود باشد کرده باشد و از بی ادبی دور تر ماند و خود را بنده از بندگان بلکه کترین بندگان باشد
بی پروایی عالیه و از انصایات کثیر الرحمت شدید التقایات مریح الانتقام داند و هر دم در حرکت سکون
ترسان دلزلان ماند اگر چه حالات عجیبه دارد شده متقاضی صدور کلمات بی ادبانه گردد و افاده ۲ -
از جمله بدعات ملاحظه وجودیه که در خواص عوام اشتهار یافته و با قول اکابر طریقت مشتبه گردیده گفتگوهای
توحید وجودی است که بچنان اتحاد خود با خدا ازان لذت نمائی نفسانی بر میدارند و بتسویل شیطانی
که نفوس جنبیه بیان آن گفتگو و معارف حقائق می پذیرند و لا اقل از مغروران اقوال و اوقات غریزه خود را
بلاطال محض صرف می نمایند پیشوای مدعی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بان امر نفرموده و هرگز از بیان آن
نخستیده پس از ازان چه سود اگر از حق کار آمدنی با بود بطور صوم و صلوة بران آگاه می فرمود و حق تعالی علیه السلام

اشا و نسبت باین معنی لیکن چنانکه کمال صاحب کمال قضای خودی فرماید و ظهور آن کمالات فرحتی بآن صاحب کمال میرساند اگر چه آن صاحب کمال در کمال خود مستغنی از ظهور آثار آن باشد مثل کاتب جید که کلمات که اگر چه بجا و نقوش باطل و بیگانه از کمالات و معنویت بلکه کمال ادیان بلکه کلمات است که در جوهر نفس او علی الدوام متغیر و متبدل و لیکن کلمات قضای صدور نقوش جیدی فرماید و آن کاتب بسبب صدور از نقوش بکمال خود شادان و فرحان و سیر و همچنین صفات ازلیه و جیدی و وجود متغیر از مظاهر قضای ظهور میفرماید و حضرت حق جل و علا را تحقیق مظاهر گوناگون صدور آثار رنگ سرودی و تنهایی بکلمات خود ثابت می شود و ازین تقریر اندفاع بشک نیست بخاطر اکثر عوام میگذرد و ظاهر شد باینکه در بادی نظر اکثر عوام را چنان نظام می شود که حق جل و علا بندگان خود را تصادف الاستعداد در صلاح دارین چرا ایجاد نه فرمود تا همه بندگان از نعمت و فرحت و کامرانی و مسافر میگذرانند و اصلاح همه استعدادات ایجاد نفرموده که این اصلاح در حق ایشان لطفاً وجود است و نسبت حضرت حق جل و علا چون جوهر مطلق را با مانی نیست و در اندیشه آن حق جل و علا جامع جمیع صفات کمال است که از ان جمله ملک است و یک شجر از ملک که راضی است بر سحر و آن مقام از عصا و تعذیب سمانین است پس اگر این شجره ظهور نمی فرمود هر آینه ام ملک است بکمال خود نمی رسید - بلایت در کار خایه محفل از کفر نگریر است و در فرخ که سبزه در گربوب نباشد و باقی ما ذاین با سوالی جواب طلب باینش آنست که وقتی که افعال و اقوال منوط به استعدادات ازلیه است استعدادات ازلیه خارج از طاق بشر پس بکفران تمدن عصا مصرین طریق الزام و راه سز نش مسدود گردد و جانش آن حق جل و علا مخلوقات خود را بر دو قسم آفریده قسمی آنست که در ایشان علم و ارادات ایجاد نفرموده مثل شجر و چوبی دیگر آنکه در ایشان این هر دو صفت و ولایت نناده مثل جن انس پس آنکه در ایشان علم و ولایت نناده و انداز بس که ذات و صفات و اعضا و جوارح و اقوال و افعال خود را دریافت میکنند البته این امور مذکوره را بخود نسبت می نمایند مثلاً میگویند که این دست پازناست این قول فعل از ما صادر شد پس افعالیکه بواسطه ارادات ایشان صادر می شود و خالق آن حق جل و علا باشد پس ایشان می شناسند که این افعال از ارادات ما صادر شده است چون که نسبت افعال مذکوره بایشان مثل سایر احکام شرعی صراط از قرآن مجید ثابت است پس مسلماً ناگزیر است که چنانکه

سائر احکام را از قرآن مجید گرفته قبول نموده این حکم را هم قبول نماید و افعال ذمیه قبیح خود را بخود نسبت کند و در بیان همین امر که این فعل بار باره ما صادر شده در توجیه تو بیخ و سرزنش کفایت میکند و اما اینکه علم چرا و ولایت نهاده اند یا صفت اراده چه ایجاد فرموده اند یا اراده او را چه بسوی این افعال و اقوال منوط ساخته اند پس این همه امور از قبیل ظهور آثار استعداد ازلی هستند و اما تفاوت استعدادات ازلیه پس پیش در صدر کلام مذکور شد و اگر در خاطر کسی سوال بهم رسد که وقتی که ثابت شد که بریت هر یکی را هر کاری ساخته میل او را در انداخته پس حکمت بخت رسل و انزال کتب اقامت حج و اظهار دعوت و سی و تعلیم و علم و شریعت و حدود و حدیث پس بگویم که اگر چه همه کائنات به محض ایجاد حضرت خالق الارض و السموات بلا واسطه و آلات است لیکن آن بجهت مطلق بقضای حکمت بآبره خود بعضی اشیاء را بعضی موجودات منوط ساخته و سلسله ای و سببیت بر روی کار آورده مثلاً جرم شمس و شمع او اگر چه این هر دو چیز از مخلوقات حضرت رب الارباب بلا واسطه و حجاب است لیکن در میان شمع و جرم شمس ارتباطی خاص ایجاد فرموده که سبب آن ارتباط شمس را به شمع و شمع را به سبب می نامند پس بهیچانسان باید که در هر چند جمیع افعال و اقوال که در نقوش ذات الارادات صادر شد از مخلوقات آن قادر مطلق اندیکه در میان آن افعال و در بیان ارادات ارتباط سببیت و سببیت بآن حکم مطلق بقضای حکمت خود ایجاد فرموده و همچنین بیان ارادات و در بیان امور مذکوره الصدراست و رسل و انزال کتب و اشیاء علامه سببیت شکم گردانید مثلاً میتوان گفت که اراده امر و ماسر و بار و دل مطیعین بسببیت با و این تعلیم مطیعین متحقق گردیده و یا اراده بت پرستی یا اراده نافرمانی و شرب خمر بسبب خوف جهاد و اقامت جهاد منضم شده و نیز باید دانست که تمامی افعال و اقوال اگر چه آثار استعدادات ازلیه است و اما جهات و اشیاء استعدادات که من می تواند شد بسبب آنکه استعداد قابل الزام نیست بدلیل برسد که از بدی خود انکار کند و یکبار برابر خود اند و عذاب خود و ثواب نیک و بلا و جهه خلاف عدل و ظلم شمارد و نیز علوات اصحاب حکومت و سلطنت که بعد از حکمت و مروت تعدد می باشد همین است که گاهی بسبب علم خود و تقیین بود و انعام و انتقام نمی فرمایند و ثواب آنکه میباید و الا تقدیر حق مختص ابدان که بلا شبهه اشجع الناس است در هیچ سوکوت و قصور نخواهد کرد و او بی چاره و بی دوا و دیکرین بن ظهور امری نمایان میسر کند از مایان انعامیکه مرجع بودیگان باشد و خود را فرمود و در شیل خدش

ببینند کافیت که شخصی بچه گرگ را برود و با یلین سید اندک جلش حمله کردن بر انسان و بدین اوست
اما بدون اظهار آن غضبشش نخواهد زد و قصد ابلاک خواهد زد و پس که حمله بر انسانی از وی صادر گردد و کفر
پزند خشم خواهد شد که بجز قتل سزایش تجوز نخواهد کرد و بدون قتل اطمینان خاطر ادا و دست نخواهد داد کار خانه جانات
حق تعالی را از همین تشبیهات یک گونه تصور باید کرد و بر چند انتقادات از این تفسیر قطعی معلوم آن علام الغیوب است
لیکن بدون از کتاب گناه غضب می باعث انتقام نمی شود و همچنین غیر مطاعا عات بحر رحمت بخش نمی آید
بهشت تا نگردد و کی صلواتش - بحر بخشایش نمی آید بخش

اقاوه - هم از جمله بدعات مشرکین صوفی شاعر که در عوالم اهل زمان عموماً در دیار هند وستان
استهتار یافته و متعرض حال بعضی از مقبولان می گردیده غایت افراط و تعظیم مرشد است بحدیکه شرعاً با عقاید اوست
یا نبوت او باشد پس لابد بعد از ازال این امر باید فحید میانش آنکه مرشد طاریب وسیله راه خداست نهانی است
تعالی - یا کفها الذین آمنوا اتقوا الله و لا یخفوا لکلمة الا تیسکله و جاهدوا فی سبیل الله لعلکم تفلحون
ای مومنان پر بر کنید از خدا و طلب کنید بسوی می وسیله را و بجا کنید در راه وی شایده که شمارست کار شود
درین آیه است برائت فلاح چهار چیز مقرر فرموده ایمان و تقوی و طلب وسیله و جهاد در راه وی اهل سلوک این
را اشارت سلوک می نمایند و وسیله مرشد را سید اندیش تلاش مرشد تا بر فلاح حقیقی و فخر حقیقی پیش از
مجاهد ضروری است و سینه اندر برین سوال جاریست لهذا بدون مرشد راه یابی نادرست پس میاید که مرشدی
اگر که بچی مخالف شرع شریف نبود و بر طریق مستقیم که اتباع قرآن و حدیث است نهایت راحه اقدام باشد
او را مرشد و مای خود مقرر نماید لیکن نه باین طوری که بر حال اتباع وی منظور او بلکه مقتضای مطلق شرع است
و اندو بالا صلواتی حکم خدا و رسول بود آنچه مرشد از وی شرح شریف فواید از ابدل و جان آرد و مباح شرع را
امروی لازم شود و آنچه خلاف شرع گوید هرگز اتباع آن نکنند بلکه نماید شریف است لا طاعة لمخلوق فی
مقصد سببه الخالق یعنی اطاعت مخلوق نباید در نافرمانی خالق و محبت مرشد را منظور باید که مال جان خود را
رضاء و آرام وی صرف نماید و هیچ دنیا را عزیز تر از رضامندی نمی نداند چنانکه قائده نطقی که از مرشد حاصل میشود
بهر امر مرتب بهتر نهائی دنیا است و محبت مرشد باین حد منوع است که نافرمانی خدا و رسول در جنب محبت او

اگر اندک در این معنی موجب دوری از بارگاه حق تعالی است اصل همان مجتهد حق محبت و حق خداست که در
محبت و حق اوست بجهان هیچ معنی و حتی را بخیال آوردن محبتی از وی تعالی شانه و محرومی از عنایات اوست اگر
عقد محبت با مرشدی طالب حق را امری منکر و ادا مرشد و انفع گردد پس او را مانع شود و عابری از این باب
ایزدی کند و اگر باز نیاید آن منکر را بگذارد پس اگر آن منکر از قبیل فساد عقیده است عقد محبت را از وی قطع کرد
او را مرشد و بر خود نراند و اگر فساد عقیده نبود گویند که کبیره باشد پس قطع مرشدی می نمیکند لیکن متلا بلا و بسته
اتباعش را و ادا کار حرم انگاشته سعی ظاهری و باطنی در عبادت وی از اهل بلیه گمانش بیجا آرد
اقاوه - ۵ - از جمله بدعات مشرکین صوفی شاعر که بزی امور نیک در انظار مردم این و یا جمله گرگشته
بدعات منکره بر قبول اندیش است هر چند آن بدعات منتهایست لیکن دو سوسه قبیحه تشبیه و درین مقام ذکر کرد میشود
تا دیگر امور قبیحه را برین امور مذکوره قیاس نوان کرد از جمله قصد زیارت قبور آنهاست از جهت اظهار
کثرتن تعجب و مصائب سفار و مقامات آلام مل و نهاده این سفار هم با وجود ویکه در از کتاب آن صواب
می و زنده فطانت ترک میکنند و بودی سخط از وی میرسانند و این سفار برابر یکدیگر بعضی وجه بهتر از سفر حجند
و صورت احرام و حرمان شنیده و بعضی بایه شبها بر خودی بنده و علاقه بر آن قیود زانده و این خود را مسافران بجا
در سفر و تمام حلقان ایشان در حضر التزم میکنند القصد اگر چه ارباب وطن صافی را قطع منازل سفر بسوی
قبور اهل اندیشه منفعی تقلید می بخشد لیکن به عوالم مومنین آن قدر مضرتی عظیمه میرساند که خارج از بیان است پس باید
همه خویش و عوالم را لازم است که ازین امر با کل اعراض کرده از آن نسیان بسیار نازد و در آنجا استند او و استغاثت
از اهل قبور است که آنها را حاجت روائی سطلق چند بسته در مرتب استند عا و التجا و او شرک میدهند و در آنجا
آنها از صراط مستقیم و حید ظاهر است لیکن در آنجا شرح کردن احوال خاص گاه گاه لان منظور است که باراده صفحا
فیض باطنی قصد عزرات بعید میکنند پس باید دانست که هر چند اولیا و مقبولان بارگاه حق را مروت جبر است
که حبیب میرساند و ایشانرا بچنان افعالات الهیه و معارف ربانیه عطا میشود که درین عالم جای از مگانا ذکر کفر نیست
بنابر علی بن ابراهیم از اجداد ایشان گفت لیکن ملائیکه در نسبت احکام این عالم مریگانه قدرتی و قوئی که حیای این عالم
حاصل است ایشانرا برگزینست و اگر فی الواقع میں قسم قوت و قدرت تحقق میجو و در مجاریت فرائض حاصل

می شد تمام عالم قصد نیز منوره میگردد و سلسله تربیت و رشد و ترقی حاصل میشود پس واضح گردید که عادت کند
 در تربیت و رشد و ترقی پس سوال جاریست که اینها فیوض از زندگانی شود و اگر چنانکه کسی را این چنین
 که کشور کار از وی منقول بود و میر نایب پس قصد فراموشی از آنکه عید و محفل و مساجد و کتابت قرآن و حدیث را
 بگردد که مختلف مخلوقات است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم را شاد فرمود و فرمود **فَيَكُنْ مِنَ الْفَاقِلِينَ مَا لَكُمْ لَمْ**
يَهْتَمُوا بِتَقْوَى اللَّهِ وَ عِلْمِ رَحْمَةِ اللَّهِ یعنی گدازانند که در شهادت و جهیز جلیل الله
 را و اینکه هر روز مضبوط بخوابید گرفت هرگز بعد از آن گناه نخواستید که کتاب خدا را و لاس به دور و آبی دیگریت
فَكُنْتُمْ مِنَ الْفَاقِلِينَ لَمْ يَهْتَمُوا بِتَقْوَى اللَّهِ وَ عِلْمِ رَحْمَةِ اللَّهِ یعنی گدازانند
 در شهادت و جهیز هر روز مضبوط بخوابید گرفت هرگز گناه نخواستید که کتاب الله و سنت پیغمبر وی پس شناخت
 متبوع و مقبول آل طاهرش و یافتن آن موجود درین عالم اگر چه دشوار است چه مستول و چه معزول از آل طاهر
 این حدیث شریف همان شخص خواهد بود که تمام قوال و افعال و احوال او موافق مکتب و سنت باشد و ظاهر
 که تحقیق انشال این بزرگان درین جزو زمان شاه اکبر اعظم و کبریت احمد و کباب بکین فزان حمید که
 بهترین ذریع نجات است بر جا موجود چنین حدیث شریف هر وقت میر پس اتباع از غایت کبری شهادت
 را و لایب علیا پیدا و وفی تحقیق چنین است که کاتبی اتباع قرآن و حدیث هم ولایت است اگر تقبیر
 ایشان را وقت و قدرت هم می بود پس در غیر انبیا علیهم الصلوٰه و السلام حاجی تمیز پس است چونکه ظهور آثار علم
 امری منیب است بسا که شیطان حکایت صوت یا صورت آنها کرده بامری خلاف شرع حکم نماید و این کار
 نادران بسبب شدت اعتقاد و نیاز منوط بدل جان آنرا قبول کرده آنچه در قرآن و حدیث بتواتر تعیین ثابت است
 از آن چشم پوشی نموده در مقام آلاک انداخته و حکایت صوت و صوت هم نیاز نشاند صوت و صوت ایشان بی تا
 و هر که شناسا نباشد پس صرف آوازی یا القائی در قلب و وقت تغییر حالت و ظهور روحی و کیفیات در مشاقت
 لغزین وی از جاده حق کفایت میکند و حیانا بعضی سنما می پندارند که برای تلاش معاش بطریق ذکر می
 اسفار عید کرده کن البتہ راست پس چرا گمان حصول مطلب دینی این چنین مغرورم باشد چنانکه پیش از این
 میل حصول طلب غنی نیست بلکه مقام باوری ایمانی فغان دست فتن اصل را که کسب دات است از تعدی

و تطاول سراق شیاطین و ترخان آنها و از آن جمله است دشمن کردن چنان بفرموده و عقاب که از روی مکر
 بلا شیخ مجرم است و لغت برین کار و حدیث صحیح صریح دارد است که من مردمی باشد که آن مثل وقت ظهور اولاد
 و لایب ابرار ساعت اجابت دعا میدادند و در قصد و عای کوتقت میباشد و مقارنت عابا و دشمن کردن چنان
 از منقاد هم می پندارند و عافا و دشمن آنکه حدیث شریف دارد است که ایمان زانی و سارق وقت و زمان و قوت
 از آنها جدا می شود و زیاده تر از آنها ایمان اینان به مجرد عافا و وقت بر باد میرود و بلکه اگر چهل عذر باشد پس
 عافا شوند و آنکه جابل نیست پس بسبب کافری شود حرم شرعی را عبادت عمده و عبادت که در صورت اعتدال حرام است
 چه جای که از عبادت شرع و افاده - ۴ - از جمله دعوات شرکین و بی شکار که در عین عام بل اسلام ملک
 جمهور امام غایت است یا فتنه او است مذرو نیاز اولیا الله است و ضعیف که شرک غنی و اسراف سوال و اختراع
 دعوات بوجه متخذه و ران راه یافته یا لیس آنکه اگر چه اصل این امر متبر و خوب موافق حکم شرع شریف است و
 چون هم منقول و او نام خود را درین اصل او انداخته و آن تابع سلف خود شد و این سوء تجدد و تحریف و فتنه و
 فاعده بزرگ آمد بر آن فرید کرد و راستور اصل ساختند آن اصل محمودی و محتجب گردید و فروع جنبه که در حق
 و ترشیدین مردم بهم رسیده ظاهر و راجع گشت و آن فروع در خشت خود متفاوت الحال اند و نامی آنها نظیر
 و عادت است و التزم آن بحدیکه ترکش مستعد شده و التزم بالا یلزم درین سوره نذر شیطان و بعد از زمینیات
 روحانی است شاهد این میان ممنوعیت التزم انقلاب از پس بعد از صلوة کافیت چه هرگاه التزم این تفریکار
 سهل که از آن فارغ شده بطرف راست باید گردید و فیض شیطان و دشمنان است دیگر کار نامی عمده التزم آنها
 تغییر القبح از فیض شیطان بیاید و اعلائی آن شرک است که در وقت هیچ کردن کا و حضرت سید احمد که پیش از
 سره مثلاً از هم این زمانه و این یاد شاد و محسوس میشود و تفصیل این حال آنکه اسرار را برابر ثوابات
 احیا میرسد و سبیل سبیل اول کرده و بهرست آنکه در میان مرده و زنده علاقه باشد که بسبب آن علاقه و خلقت
 در عبادت زنده ثابت و متحقق گردد و مثلاً علاقه با ابا انبیا و این ابروت و نبوت خواهی است و ولادت باشد خواه
 جهت تعلیم و ارشاد و هر شخصیکه عبادت میکند ابائی او را بر قسم که باشد ثوابی میرسد و در تربیت ظاهری و باطنی
 هر قدر که کوشش کرده اند و بنایک در آن کوشش کنون ضما و ایشان بود پس آن ثواب مذکور نقصان و زیاده مختلف

می شود پس سلمان هر قدر که کوشش نکند و نیت خالصه نکند و حق تعالی بیدار و حق حضرت
حق جل شانه که عظم حقوق است و حق پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و حج اساتذ و مرشدین و ابواب هبات که سوار
و مومنین گذر شده اند و فرموده اش او میشود پس بر حال نیک بندگی بصورت حضرت حق تبارک و تعالی طاعت و
بجای پیغمبر صلی الله علیه و سلم و رشد و سعادت و روبروی سائر اهل حقوق محض با نعام و فضل انبوی روشن
و برین سبک و درین قیقه نیست که بخواهد اطفال احکام شرع بود و بخواهد از اطفال آن فنی و محبوب است و ثواب
هر که بوجوب محمول ارجح فائده و ایصال ثواب بخدا و ناخلف و منکر حق اهل حقوق گمان می برد و نمی فهمد که
بترک این رسوم فائده و ایصال ثواب ایشان ناخلف و منکر حق اهل حقوق میشود ملازم می آید که اهل عطا
و صاحب پر که هم و سائر طبقات مومنین و صالحان و اولیای که پیش از ایشان در این رسوم گذشته اند معافا و الله ناخلف
بیت سلف خود و باشند بلکه پس حرف و نشان افضل المرسلین محبوب رب العالمین بنبی الامم و الانبیاء
باصفائی حضرت خالق الارض و سما و در خاطر خطور خواهد کرد معافا و الله من ذلک ثم معافا و الله من ذلک پس
بیان واضح شد که این رسوم فائده و ایصال ثواب ندارد و از آن و درین معنی است و کمال ایمانی و معرفت
براش هر چند این معنی بالا جهل مدعیان فاضل است لیکن بسیار است که وقت ترک شدن این رسوم صالحی که کمال ایمانی
اجالی بسبب سرفراز غنا و عادت منکر گرفته بسبب سوزن با غرض در حق آن صالح کامل گردد و این حقیقت
را مفسلا جانشین خاطر و است تارک این رسوم را درین امر متنبه بصلح صلح بخدا و باید کرد ۴

سبیل دوم

آنکه زندگانی کند که مقصود از آن نفع ثواب ساینده است منظور باشد و ظاهر و شهرت در حدیث نبوی
صلی الله علیه و سلم و است و یک صورت از آن که نماز خاژه است و واجب است و صورت دیگر آنکه در اوقات نماز
و اوقات غیر آنکه با عموم یا با مخصوص نزد یک یا نزد دو روح آس میشود باشد سنون سنن و است و در وقت
شهر و معروف و شرح آن طریقه و حیل طاعت باشد در یافتن آن بر کتب حدیث حواله کرد شد لیکن بکوتاهی
آمدنی درین جایم باید شنید که اتباع پیغمبر صلی الله علیه و سلم مرتب در آن افراط و تفریط واقع میشود هر چند در آن افراط
و تفریط قبیح نبوده لیکن چه بر جاده اعتدال است بلاریه فعل است نه جانین فراط و تفریط پس هر یک که در حق است و در حق

حضور و غیبت آن نبوی که از جناب سالت صلی الله علیه و سلم مروی و ثابت شده همان وضع اگر وقوع
آید فضل است نه اوضاع و دیگر مثلا از جناب صلی الله علیه و سلم در شب برات نهایی اطلاع ملازم حدیث و برقع تشرف
بروند و عاف و موند کسی را از صحابه یا مفسر شوند که درین شب بر تقارب بایزد رفت و دعا بایزد و چه جای که تا یکدیگر و با
پس بحال اگر کسی اتباع پیغمبر صلی الله علیه و سلم منظور داشته و شب بابت از تقرب و جمع صحابه نمود و عاف و موند و با
پیغمبر صلی الله علیه و سلم ملازم کردن نمی رسد لیکن این قدر بایزد فهمید که این امر شده شده برسم انجامیده و چنانکه کمال
باقی خواهد ماند و مثال موضع این بیان است سلسله فقهیه که جماعت نقل کرده و نیست اگر نماند باشد که است و اما
صورت دیگر سواد عاقل مروی از آن کنند چاه است که حضرت رسالت پناه سعد بن در ابدا و حسن بن ابی بکر
قوت شده و یادای گفتن نیافت و اگر می یافت و سستی میکرد پس می آید اگر چه می بخت نفع بوی خواهد رسید و نمون که چنان
و گوید که این می آید و در حدیث است که بقتیدر در جمعه و زیارت قبر والدین اگر رفته و حضرت عاف و موند
رضی الله عنهما از طرف برادر خود یعنی عبدالرحمن رضی الله تعالی عنه بعد و فاش برودا و اگر در حدیث سستی با یکدیگر
عبادت را پس هر چه از نیک از مسلمان او شود و ثواب آن برنج کسی از گذشتگان برساند و طریق رسانیدن آن
غیر جناب آبی است پس این خود البته بهتر و حسن است و اگر آنکس که صواب بر جوش میرساند اهل حقوق است
به مقدار حق و می بخت رسانیدن این ثواب زیاد تر خواهد شد پس خوبی اینقدر را از هر صورت فائده و اعراف و دنیا و آخرت
شک و پیچیدگی و تعین اوقات و قسم طعام و وضع آن تناول کنندگان به مزاج خالی نیست که می طلک بعضی است
بعضی در مرتب فح لغاوت بسیاری است صرف تعیین التزام بالا بزم است که حاشا شرع گردد و بدو اجبت تعیین
وقت غلبه ای بسیار هم دینی و هم دنیوی پیش می آید نیت خاصه باقی نمی ماند بلکه اجابا مطلقا نیت عبادت می باشد
صرف جهت نام و نشان و دنیا و دین و طعن و تشنیع مردمان خوف خفت و خوف عار و شرم و پیشانی عمل می آید و اما
در عاقلیه نام نهاده اند و ملازمی آید و بنیان اگر از عمل صالح عاقل اند پس حال ایشان حال صالح کامل ترک این رسوم
اوست حق سلف خود و بنای سلطنت شاه جهان با و سلطنت بخاری است درین مانه که اول رحم من و حقیقت است
که اصلا معنی سلطنت نموده و رسوم خود وجودی کمتر از سرب بیدار و توانی تحقیقی است که بر رسوم ملوث نگردد و این
شال و مثل را بهین شرح و عقل منجید و از حالات و دار و اوقات قلبیه خود و در وقت رنجاب بر رسم است که در حق است و در حق

و تقدم در خلافت علاوه بر آنست و حضرت عثمان را قطع نظر از خلافت آنقدر جاه قرب نیست که مقدم بر حضرت مرقی
 علی شود بلکه حضرت مرقی با اعتبار جاهت قرب تقدم بر حضرت عثمان است فلما تقدم خلافت را شده بنوبه است
 آن است که در مقام تخریم اهل مناصب مرتب وقت ظهور غیایات با بهره الهیه حضرت عثمان پیشتر از حضرت علی باشد و اگر
 ایشان جاه و قرب آمده بود مثل آنکه پوشانیدن خلفا صاحب منصب تقدم را صاحب منصب فرزند است
 آنچه صاحب منصب تا آخر از جاه و قرب و ارتقا از صاحب منصب تقدم باشد حضرت مرقی اینک تفصیل بر
 حضرت خنیزنیم ثابت است و آن تفصیل بحسب کثرت اتباع ایشان و مساطت مقامات و ولایت بل سائر مقامات است
 شل طبیعت و عرفیت و ادبیت و غیر اینها از همه کرامت صد حضرت مرقی تا تقدیر منجم بواسطه ایشان است
 و در سلطنت سلاطین و امارت امر هم است ایشان را و علی است که بر سایرین عالم ملکوت مخفی نیست این علی را
 آنست که گاهی نظام خلافت و مملکت سلطنت را از اظهار ایشان مرتب است و وجود یک بعضی کبریا یشاء علی الله
 در سبب آنحضرت فی العلیین سماعی و فزود و یک بر بزدل فرمودند و رنجهای خود را و آن تحصیل یک را بر خود نمودند و اگر
 سلاسل اهل ولایت هم منتجب بجناب مرقی است پس روز رتبه میباید کثرت اتباع و کثرتی در آنها صاحبانهای
 و مرتب از رتبه خود را بحدود و موقوف بآن است بجلال نموده خواهد شد که تماشاگران آن مقام و نظار گریان آن محبت
 نظیر اموج تبعب بسیار خواهد گشت و ظهور در مقام بعضی متصفوفان خفای مقام خنیزنیم ایشان گردید و تفصیل جناب
 خنیزنیم ترویجی هم رسانیده از عقیده و سخنان است منزل شده اند و اگر فی حقیقت شاید بخیر خنیزنیم را بسبب
 نظام خلافت بلکه قطع نظر از آن ثابت است باین است و جلال نسبت فضیلت مساوت ندارد بلکه شان آن هر
 دو در گزیده جمیع اتباع انبیا علیهم الصلوات و التسلیات قطع نظر از خلافت بسبب شرح صد و دو صحت و صلا و مطلق عتدال
 در برابر از اخلاق و تدبیر نری و مدنی و سیاست ملک و ملت که از این تشبیه بالا انبیا تعبیر توان کرد این نسبت آن است
 و جلال مذکور است تشلیش نظام مرتب است که هر کس که حقوق خدمت خود بجا آورد فارغ از استیلا گردیده لازم باشد
 گشته نسبت یکسایه بر خدمات و مشغول بکار پرورانی است پس اگر چه در بادی نظر بسبب عتفا از خدا و تشغیل
 بعضی و راجع به شایسته همک در ملازمت او حشمت و شوکت ظاهر است و کثرت اتباع و مصلحت نسبت آن را باینکه
 بر خدمات است متحقق نیست اول قلیل است باینکه عزت و جلال صاحب آن صاحب فوق منصب ایزد عظم است و جلی

آن امیر را بکلی شوکت و حشمت اتباع خود گوید که از جملة اتباع آن صاحب است زیرا که شوق تبریزش در تاج بادشاهی
 جاری ساری است حضرت عثمان که مقبول بارگاه ایزدی بودند عنایت الهی را علای در ایشان بود و اندک ایشان
 مقدم بر حضرت مرقی و خلافت فرمودند تا ایشان را هم مرتبه جناب مرتب مثال ایشان که حضرت نشاء حاصل آید
 افاده ۲ - هر یک از صاحبان بکار بنسبت مرتبت مصلحتی علی اما با اصول و اسلام هر چند بسبب صحابیت
 فضیلت ثابت است لیکن بعضی را از احاد اکابر است بعضی از احاد صحابه را از مشرک است و تزیج و تزیج در مرتب
 قرب عند الله بلا شبه فضیلت تحقق است لیکن بن کاتبه عظیم جمیع صحابه لازم است بشاء آنکه بسبب کمال علم و دین و دین خود
 باشد بر این تعلیم در بر گرفته و موجب است و حدیث شریف است کَانَ مِنْ زُرَّاءِ كُؤُودٍ أَوَّاهٍ الصَّبْرُ مَنْ صَبَرَ فَصَبْرُهُ كَانَتْ
 كُنْزٌ فَصْلٌ عَلَى الْجَبْرِ الْعَالِي فَصْلٌ الْجَبْرِ الْحَسَنُ رَجَاءٌ يَخْلُقُونَ مِثْلَ عَمَلِهِ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَجْمَدُ
 الْحَسَنُ مِنْهُمْ قَالَ لَعَنَ الْحَسَنُ مِنْهُمْ كُنْزُ افاده ۳ - از جمله خدمات رفاه که در دیار هندوستان
 شستار تمام یافته اند داری تعزیه سازی است و بام محرم بزم محبت حضرت حسین رضی الله تعالی عنهما پس در این احوال
 قیامت اشغال آنها از ضرورت این زمانه است تا مومن کامل از آن اجتناب و زود و هر که مرتکب آن باشد پس از آنکه
 و غصت نموده و صوفا هر یک از بدعت چند چیز است به اول خنیزن نقل قبور و مقبره و علم و شده غیر با و این معنی باشد
 از قبیل بت سازی و بت پرستی است چه خنیزن نقل شکل قبور و مقبره و از تعظیم کردن و بحسب نام نهادن بر حضرت
 اما بن همان صلی الله تعالی علی جده و علیما و انبا بحای کامل قبور و مقبره و این را طوطا و شرکین صنم پرست است حقیقت
 صنم پرستی همین است که شکلی از دست خود ترشیده و ساخته نام شخصی بر آن ننهد و با و همان معالکه که با اهل نادان
 نقل که چوب یا سنگ تراشیده است بمثل رنده و درین مقام اگر فی الواقع قبور باشند بخیر و عا و سلام علیک چیزی دیگر
 ماثور نیست و آنچه اهل زمانه با تعزیه نمیکند هرگز با قبور و اقصیه هم نباید کرد چه جای توجیه این مستبدان عبادت
 سجده و طواف کرده و مراعات خود را بر سر شرک قبیح می رسانند و شده و علم و تعزیه چون سجود و طواف کرده و همه مدعی
 بت پرستی است پس طالب حق را سی کال در بطلان این امر باطل ضرورت است هر قدر که تواند از آن کوشش بلنج
 نماید و بجز در شکستن آن را هرگز کرده نداند بلکه بتوسع و جبر و ثواب بنزد بت شکنی انگار و بسبب آن که اهل بدعت و
 احوال نام بر حضرت حسین علیهما السلام بر آن نموده اند مطلقا از شکستن پائمال کردن آن باکی نیکند چرا که در شکستن حضرت

حق تبارک و تعالی و از آنست که این افعال امانت خالص برین افعال است و خدا و فرشتوں بر آن کار
از تعالی باشد چه راه رضای دولت اگر از دست تواند زبان فرمایند اگر این هم تواند از او کلام بشنود که در حق جاست
است آری اگر بلا مقابل و در حق تعالی بیاورد بران و سبب شود پس بدون امانت و دلیل آنرا بود ولی نشان
نماید فاما در مقابل قصد کشیدن آن کند و اگر سبب مقابل و در حق تعالی پیش آن بدن آن تعدیه کشتی امانت نمیزد
صادر شود بدون آن ابطال این بدعت بد صورت بندگی از آن حرکت باقی نمیکند بلکه اطمینان برده اند آن نماید آنچه
و حدیث شریف وارد شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که تصور حضرت برائتم را در فتنه اندوختن و نشو و نسب نام
نشدند پس بشنید که تا اینجه جمال عرب در آن ایام از اهل جهات بود و ایشان بسبب قرب زنا فقرت در در وطن
و سعادت غریب بودند پس امانت تصور حضرت ظلیل منطبق بدکامی آن چنان بود که امانت آن منعم ابر خافت
ملت حضرت ظلیل عمل کرده از دعوت نبی وقت که دعوی متابعت ملت ایشان می فرمود و تنفر نشوند بجا نام
تفریه چنان ایام قریب نماند و شیوع جهالت بود و این زمانه تو را معلوم نه شد و شش برایت به صورت دوم رسوم شیون
است و آن سینه کوبی و زخاره زنی و چاک کردن گریبان و زخاک زنی شامی است پس این سوم شیون مطلق
حرکت است و در وقت سحر کس این افعال را دانست صورت هر اسم حد یعنی سوگ هسته و رایا منکره و حقیقت آن
ترک با حی است بجهت فوت شدن احدی بنابر ظاهر هم نداده و احوال بعضی جهالت از انقض و اعتبار ترک می نمایند
دقیق این بر ظاهر است اما ترک مباح پس مثل ترک تیزین حلال است چنانکه در شأنه بخند یا جاسه خندیده و بهتر شود
یا سر نخند یا خوشبو پنهان کند و مثل آنکه صحت و خیر مزاج برسد و علی بذالقاس است که شریعت همچنین آن ترک
تیزین خود کند و مصحف فرزند و حنا بندی نمیکند و غیر ذلک از اسباب تیزین هیچ چیز استعمال نمایند و تیزین حد هم
مصرح و حدیث شریف است و تا سه روز از موت هر میت احد و مباح است اگر نبود بهتر اگر بشد گناه نیست و در آن بر
شهر یا چهار ماهه و ده روز فرض است اگر بخند گناه گناه شود و سواي آن هر احد و حرام و گناه است گویند پیغمبر را بشوید
یا بر شوی در ایام موت و قتل و شهادت باشد یا غیر آن تخصیص هیچ کس برین حکم نیست پس هر کس کرده حرم با حی از
مباحات بر قصد اطمینان و مصیبت ترک کند اثم و در حرام باشد اما اگر بدون این قصد و ترک شود پس هیچ
گناه نیست مثلاً کسی که دست و سر میکشد نیست اگر در آن ایام هم سر میکشد گناه گناه نیست و بر آن سنا و آن بود

و در بیان ایام ترک کند پس قصد قصد مذکور می است و همان قصد مذکور است باجماع و اجماع است و نیست خود
هر کس بخوبی میداند باقی اند صورتی مشتبه الحال و آن این است که شخصی ترکیبات در ایام محرم میکند و بجهت قصد
احدا و بلکه غرضش احتراز از طعن تشنیع بقدمان است اگر آن مباح در آن ایام ترک نکند مطعون بقدمان بلکه
سائر احوال زمان گردد و از بعد از آن و انقض این سبب منتهی ساخته زبان طعن بروی دراز کنند و چشم حقارت روی
نگرند یا ضرر و نوبی بوی مساند باین راده هر چند ترک مباح حرام نباشد لیکن خالی از نفع نیست چه از یکایک
است که بظاهر حرام می نماید و موافقت بقدمان لازم می آید و آینه رفعلش کظاهر منوع است تبوع خود بماند
پیشانی فعل و ارجح گرفته نیات خبیثه بقدمان منضم خواهد کرد و عذر مذکور می بقدمان مقبول نیست **قَالَ اللَّهُ**
لَعَنَی وَاَلَسَمْعَنَ مِنَ الَّذِیْنَ اَوْفَوْا بِالْكِتَابِ مِنْ قَبْلُكَ وَهِيَ الَّذِیْنَ اٰتٰنَا الْكِتَابَ الَّذِیْ كَتَبْنَا فِيْهِ اَنْ تَقْرَءُوْا
وَتَتْلُوْا اَنْ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْر و ضرر و نوبی بتر از موافقت اهل بدعت است از او موردینداری لحاظ
کردن بپیدا زکمال ایمان و مورث نقصان ایمان است آری اگر بقدر رسال برای نفع دینی شایسته ایام است
باید تو بایشان کرده شود و مضائق ندارد و صورت چهارم که تشبیه دقیقه است از صورت دوم و آن فرقه تشبیه
است بشرح و بطریق مجلس کرده باین قصد که مردم آن را بشنوند و اسفا نمایند و حق را بر آن نگرد و ناری کنند
هر چند در نظر ظاهر می ظنی در آن ظاهر نمی شود و اما فی حقیقه این هم مذموم و مکروه است چرا که در وقت حد و حد
یامد که آن استرطاح و صلی بر سر است اما طهارت اسف و حرمت و تکلف در پیدا کردن آن پس وقت شد مصیبت
یا بخاطر گذشتن آن بخاطر طریقه صابران است گویند که کاف بود التزام باید کرد و اسباب آری و گریه و جع جمع کردن این طریقه
طریقه صابران است و این مورد را آنکه ترکیب میشوند موجب نهایت محبت و کمال بندگی حضرت امین رضی الله عنه
عنه در دلای خودی بگذارند و این خود مغلطه ظاهر است چرا که تکرار صفات و تذکر آن موجب خوشی اهل حق است
محبتی بود که گذشت پس در ذکر و تکرار این هیچ فائده نیست هر مومن صحیح العقیده که خواهد شنید و اطال و اندوه پیدا
خواهد شد و همین قیاس باید کرد حال حضرت ائمه علیت رضی الله تعالی عنهم را که اگر با نظر این مقالات را بشنوند البته طالی
بهم رسانند و اگر نظر باین کنند که این مصیبت در هیچ ظاهری پسند و موجب کمال علو مرتبه حضرت باشد و سزاوارت باشد
که در احوال اینها مقدس گشت پس صراحتاً نداده نیست بلکه مقام فرستاد خوشی است تا آنکه بزم اهل نور صاحب خفا حضرت

۱۰

این است غرضی که تعالی تعظیم فرموده صریح امور منوط به عمل می آید پس با کل مطر و دان و مردود آن انتخاب اندر ایشان بنا بر اقامت امور شرع و متوف کردن امور ناشروع و جانها را بکار نبرد پس بر کمال امور مذکور عمل آورد و خوشنود کردن ایشان منظور دارد که با منزلت و بزرگواری حضرت امام حسین است زیرا که سید شایسته باین بنود و ظهور امور ناشروع و لذتی چون این کس هم ارتکاب ناشروع نمود و مصر بر آن گردید و آن کار را بهر و عبادت پنداشت مزاور دارد چنانچه حضرت امام کرمه و در اتباع اعدا و بغیر و خان انتخاب داخل گشت و اصل نیست که مسلمان را اتباع ظنون فاسده خود قسم قائل است حکم شرع را لازم الاتباع دانسته هرگز آنرا آشکارا و به شیوع پیروی از رسوم شیون با تم و اصدا و اجازت نداده و مطلقا از آن منع فرمود پس بنگارن محبت خود مصدر آن حرکات منوع شدند عقل ناقص خود بر حکم شرع جهان دادن استیانت که از توبه نفسانیت قیود کاسه خود معلوم نگردد و عقیقه شبیه بصفت دیگر مشغول بکار خود را تندرست پندارد و عیان محبت کاین عقیقه شتر

کارهای سنگین و امارات بسیار مذکوب دعوی ایشان موجود است چه هر کس میباید که اگر در داری و اسراف اموال و ططراق محض را می و تفری سازی هرگز جناب حضرت امام ضعیف الله تعالی عنه رضای نمی شود هیچ فائده یا نشان عاید نیست فساد است آنست که بر نایب خویش نفسانی خود که کارهای مذکوره مرغوب نفس باریجی است اوست فی حقیقت رضای نفس شیطانی است که آن را به غریب تمییس رضای حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنه میگویند و دعوی دروغ کاین تمام مصارف و حرکات از جهت آنحضرت است و افعال شنیع و زبرد در نظر جمال و سفاهت حسن و نیک می نمایند چه اگر جهت آنحضرت امام منظور است چرا آن را بر سادات و محتاجین نمی کنند و در تقیید و توقیر ایشان نمی گویند و عده شایسته و سبب هر جایش فرود و بسیارند صبح آنسب که از نایافت توت جان میبد بدو پس عیان لاف زن میزنند و می شناسند و بر بخلان بلکه گمان خود تقدیر حال شان نمی نمایند با وجود ظهور اقسامی تعالی بآنها ایشان و بار سادات باز آنها را محب و مخلص تصور کردن چهل صرف و حماقت محض است و آثار محبت و اقیه آنجناب بدل جان و مال است و ایشاوت دین متین و ترویج کمال شرع بین پر وای هیچ کس نکردن در امر خود و نهی عن المنکر و بیعت انکار نمودن بر کفار و فاسق و اهل بدعت و از چنانچا پس و خلق آنها را بکل اجتر کردن و صلا و است زدن اولاد و مجاد و آنجناب را ترجیح دادن و ایشا کردن و توبه عبادت و قوی فعلی و مالی بروج مقدس آنجناب رسانیدن پس هر که درین امور تصور حذیه در راهی نفس بنام نبان حضرت امام حسین کوشش کند و بدل اموال نماید و تحت دروغ بجا بی عمل پرست و از و حامت

کمال خور بی اندیشه گشته آغا دنا الله تعالی و حقیقه للمؤمنین من شری لنا فقیرین الصلوات الذین هدایت مثال الله و در کبر عاقله سبب التزام رسوم فاسده و علوم الناس انتشار یافته و آن مشغل بر یکستید و دو افاده و یک فائده است تمهید رسومیکه دشادنی و اتم رواج پذیرد و بار بند و شان است و التزام آن در اذهان مردم قرار یافته و در کسان سبب مخالفت رواج وطن و تشیع نایب شایقی افتد و جهل ابتتام آن رسم مقدم بر و احیات شرعیه و ترک آن را زاده تر از محرمات شرعی می پندارند باعث برمی امور دین و دنیا است چنانکه ائمه را در ضیق می اندازد و از ضروریات دین و دنیا باز می دارد مثلاً التزام ططراق شادی خفته باین می کشد که کسان ناخون با ملکان سال می گردد و بعد آن تنگ شود سبب بجا بی و بی پردگی میگرد و و احیاناً این شعبه شرح موقوف می در شادی نکاح تاخیر می شود باعث ارتکاب حرام انسان جوان میگرد و اظهار دلت را زاید بلوغ و قوت شباب نشاء و صبر از ارتکاب حرام دشواری افتد و چنانچه در اما تمام هر چند تاخیر و ادا و گنجایش نیست لیکن التزام آن باعث اختلال امور ضروری می بود مردم مقرر بر رسم و تکلیفین و تجیز کردن بر سبب این می و زدن و کفایت و اینجا کرده از ادای سنت قصور میکنند و در تقسیم طعام سوم و چهارم سبب خوف مظلون شدن محبت و کشادگی میکنند و باین حفظ رسوم تعزیت و تهنیت و اعزاز از ادای حقوق واجب غفلت می نمایند و معروض میشوند بسیار باشد که انجام و افعال ترک رسم انسان بلاد مملکت می اندازد سبب معاش خود را برانی محافظت کم فروخته مخلص مانده محض محتاج نان شنبه گشته که اگر شود و اگر کسی که ذلت دارند است بر خود کار می کنند و این نیست که سبب شدت رسوخ لزوم آن و اذهان مردم و توجه مظاهر بجمال تبارک آن سم اگر شکر نمازی عمد ترک نمایند آنقدر هرگز لازم نخواهد شد که در ترک عرس و ترک غذا و قص و محفل شادی نکاح و بهر این چنین مردم پیش می آید که کلف بسیار را طعمی نمایند و در آرایش محافل شادی بجهت پوشش تمام بکار می برند و اهل طغیان حیز پس اگر کسی جان بلب میباشد و کمال اجل و سفاقت نیست کاین امر محسوس کمال مرود و انمودی میدهند و دقت پیش آمدن چنین ضرورات در گرفتن مل از باجی باکی میکنند و تفریط طلال حرام نمی نمایند و چون کمال بدست می آید صریح خلاف شرع و عقل در صرف آن عمل می آید و صرف در سیل شیطان صرف می کنند بجهت نای التزام سوم و اما تمام آن بر غیرت و نیا و عزت و نام و دار فناء است و هر کار که بنایش این چنین شده بسته مغزی حق نیست بلکه

از ملکوت و از آن نفرت بران کار و فاعلان آن کار بر سر شاهه آن موجب طلعت کدورت بر من صافیه ابل ایمان
 کامل بگرد و در کتب آن روز قیامت در مواضع و محاسن گرفتار خواهد شد که این قدر اموال بکنیز و چا و حیای دینی نعل
 پنج کرده شامل زمره انوشا طین گوید و اگر با وجود رکاب نامشروع و عدم مصلحت از حرام مضطر شده آن
 رسوم از ایشان خود بخود کوفتی شود پس اگر استخوان و استخوانها را و اضطرار ترک نماید چه در موجب بطلان
 و عاود اینسان شود و زنا می حضرت حق نصیب ایشان گرد پس طالب همدار لازم که معتبر می و نیز از این رسوم شده
 در برهم خوردن این رسوم و موقوف ساقش آن از خانه و خانه خود و عیش و قبیله خود و محار و قریه و شهر و قبیله هر قدر
 که تواند گشتش نماید اگر نیست هیچ است ماجر و شباب خواهد شد و از این نه ترسد که سعی من مشکوفا و بر شریک با تباع
 این خویشان و اقربای من خواهد کرد و در اتباع مرضی الهی قصور و زمین باین موقوف ساقه فی حق حضرت حق که باقی
 فکر و اندیشه چکس نمی بیاوردی هر وضعیکه در برهم خوردن رسوم موجب تباع و تکران بود و یا شرع مخالفت داشته باشد
 همان وضع را در این امور مضطر و شریک بید گرفت تا سعی و در طبق مضمون حدیث شریف خیر الله فی ما یصلح
 یعنی بهترین هدایت است که پیروی آن کرده شود کارگر گردد و در پندارند که نفع رسانیدن با موات با طعام و قفا
 اخوانی خوب نیست چنان معنی بهتر و فضل غرض نیست که بقیه بر کم بنایه شدنی تعیین نمایند و در روز دین قسم طعام
 هر وقت در قدر که موجب بر خیزل بر زمین آورد و در گاه بصلال نفی بیت منظور و در موقوف بر طعام نکند
 اگر تیسر باشد بهرست و الا صرف ثواب سوره فاتحه و اخلاص بهترین ثواب است در تعیین تاریخ و در روز قسم
 و وضع طعام شوق پیش می آید و عقیده تمام آن موجب نضاعت اوقات میگرد و در بکارهای اتم حاصل میماند
 و چکانه و چکانه و آشپزخانه و روز و شب منتظر و مترقب میمانند و اقربا نیز می آیند و انسان را خواه نخواهد
 کردن دشواری بود و سر انجام آن ضرر و می فتنه پس در حق میت بعد تجوید تکبیر و در حق بجز دعا و تعزیت
 هیچ رسوم الزام نباید کرد و چنین در کجای بجز و ایست که سنت مکره است و مانند آن که از پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم ثابت شود همه رسوم ترک باید نمود و خلاصه کلام درین مقام آنکه محمد عربی راضی الله علیه و سلم از تمام خلق
 بشیوه و موجب مطلق تقصیر کرده بدین جان را غنی بآن شده تمامی رسوم بشود رسیده و نارس و درم را که خلاف
 وی صلی الله علیه و سلم باشد یا دینی از نظر لایحه صحابه و بزرگ نماید و انکار و اگر است بران تامل کند

در سوسیکه و چای بیت گنج شده بود و در پیغمبر صلی الله علیه و سلم نمی گشتند و بطلان آن آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم و صحابه که هم تاکیدات منقول است اگر از این رسوم چیزی مثل گشتن و خزان بایک کردن یا این شایه
 پذیرد و بطلان آن سعی بیخ نماید افاده ۱۰ از جمله رسوم فاسده که در اهل اسلام یا رسیده و یا سبب
 اختلاط هندو است و بنا بر یافته همانعت نماند و یوه در کجای ثانی است این رسم فاسد آن قدر رواج یافته که از این
 مشروع بل منسوب زیاد و تراز عمارات شرعی می دانند پس در از ازل آن گشتش بیخ کند اگر و در بایش این
 صورت پذیرد باید خواهد کوه کجای ثانی کرده و بعد اگر در اتباع مرضی دی قصور و در زنا و هجرت یعنی ترک طاعت
 برادر داری بعد از ایشان کند چه ظاهر است که انکار از این کار غالب بل قطعاً بنا بر الزام رسوم هندو و اصلاح معنی
 نیست و اگر در ابطال این رسم ترک رسوم بزرگان اکار بر خود لازم آید اصلاً باکی نکنند و پروای ندارد و جانب
 حق جل و علا را بر جانب تمام اهل حقوق مقدم دارد و مقاطعت و هجرت حضرت خلیل را نصب العین
 افاده ۲۰ از جمله تجایای رسوم چاییت که درین ممت در و مکالم انشاء غایت شهرت یافته
 اسباب خاندان عالی شل سادات و پیرزاد و ماران گرفتار اند و انکار بکارم باد مناقب جد است و عمامه
 شفاعت ایشان حتی که سبب بیرون افتاد و عمامه وضع و کسار را که شمار اهل اسلام است تقوی صلاح که
 فاضل مناقب اهل ایمان است انشای ساخته و بجای آن کبر و تجر و جرات بر اظهار بدعت از رکاب نکند
 حاصل نموده کلام الله و کلام رسول پس پشت خود انداخته اند و گویند آیه - [و تَقَعُّمُ الشَّعَاةُ إِلَّا مِنْ أَذِنِ
 الْأَعْمَى وَ مَنْ رَفَعَهَا فَعَلَّهَا وَ تَبِخْرُهَا نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ مِمَّا الْأَمْرِ فَإِنَّ الْقَوْمَ فِي الصُّورِ فَلَا اسْتِغَابَ بَلِيغُهُ الْأَمْرِ
 كَلِمَةً النَّاسُ رَأَوْا خَلْفَهُمْ فَمِنْ كَلِمَةٍ كَلِمَةٍ وَ جَعَلْتُمْ شُهُوبًا قَبَائِلَ لِقَاعًا وَ أَوَّلَ الرِّمَّةِ عَيْنًا لِلَّهِ
 أَتَقَارِئُوا الْأَمْرَ بِهَذَا كَلِمَةً قَدْ خَلَّتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ كَلِمَةً مَا كَسَبْتُمْ حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِذَاتِ اللَّهِ قَدْ أَذْهَبَ عَنكُمْ
 حَيَاتَهُ أَجَاهِلِيَّةً وَ فَرَحَهَا بِالْأَبَاءِ إِنَّهَا هُوَ مَوْءٍ مِّنْ قَبْلِ أَوْ فَاخِرُ شَيْءٍ النَّاسُ كَقَشَمَ بَنُو آدَمَ
 وَ كَرَمٌ نَّوَابٍ وَ أَسَالِ وَ كُجُوشِ بَرَشِ خُودِ كَاهِي أَشْنِيدِ وَ مَجْرُ وَاوَامِ وَ طُغُونِ خُودِ بِسَلَامَتِ وَ شَهَوَاتِ طَلَبِ
 در اشال خود نمکنند و در ورطه ملاکت جان خود را انداخته بجان الله نهی رسالت و خبی حاکم که اسباب
 که با تعین و با قطع موجب نجات و باعث رفع درجات است که با سبب و بهر و لذت و متعشخخ حال

سفاهت مال این حال بدانی با آنکه شخصی اموال خیره خود را که در خیره خود میداشت و اشتغال با آن قطعی و یقینی می
 اگداشت و تحصیل جمل اکیسیر اعمال دست بخیر حصول آن محض موهوم است بر باد و بد آنقضه اگر این علامت
 نصیبه یا کار باز امور نافه سعادت است پس بر خطا هرست که غفلت از آن عدم اعتنا بآن بپنج وجه اختلاف و نقص
 آن نمیکند چه علایق نسبت به افعال اختیار نیست تا بسبب غفلت عدم تمایز بین موهوم و یقینی که شخصی
 غافل از علایق نسبت به خود و سعادت نفسی حاصل خواهد شد و اینست که او را بسبب آن منت غیر مترقبه و تباهاج
 دو بالا بدست خود آمد مثل حصول فرست بسبب بدست آمدن ثانی از میراث باقی خود با وجودیکه این را در آن غافل
 بود و اگر این امر در سعادت مانی نیست این شخص تمام عمر خود را در کسب حصول منفعتی از آن اندر نه انداید و شاید پس
 بسته انداختن و خیالی سبب جمل مرکب خود را که کشید و با قواع اعلام نصایید و تعذبات رونیز گرفتار خواهد
 گردید پس عدم اعتنا باین علایق نسبت به عدم اعتماد بر اشیای این امر و سیر بر تقدیر حسن و سوء است و اسلام
 علی بن ابی طالب فاکره باینکه هر چه بر او آید که ما استعدادی بخون بطریق میراث از آباء می گرام و بیایا
 و ویت می بیند لیکن آن محض استعداد و بیسج که از امور حائیه و محالیه آمدنی نیست آری اگر همان استعداد
 بر روی کار آید و بسبب تعلیم و تعلم و تدبیر جلوه گر شود بسته منظر امور غلبه و مصدق و نافع جلوه خواهد
 شد و این استعدادات بخونه را بشاید استعدادات از لیه که نصیب هر شخص در ازل از افعال استعدادی از استعداد
 صالحا خاصه گردیده و باید فهمید با نمانی مجازات بخش آن استعدادات نیست لهذا ما و اسبکه آثار آن استعداد
 منصفه ظهور نموده و کارخانه مجازات است پس استعداد آن استعدادی است که بسبب صفت است با ثابت
 و ضلالت آن امر صلاح و فساد و فراخور استعداد ظهوری نماید پس ترتب ثمرات بالفعل بر ثمرات است اگر چه ارتباطی نمی
 با استعدادات هم میدارد لیکن ارتباط ثمرات با استعدادات است پس نمی و کثیر اختلاف است و با آنکه ظاهر و ظریف
 اختلاف مثلا منافع حرب با ثبات آن ارتباط ظاهر و سیر دارد و کج هر حد و در ارتباطی نمی باشد و شیش و پلادی می گماند و فاکره

نیکند که شریف معتدل از این نام
فصل دوم در تهذیب اخلاق
 و آن مستطیر و هدایت است

هدایت اولی

و مذکر اخلاق محمود و مذموم را جدا و آن مستطیر و تهذیب و پنج افاده است
 تمهید - ۱- از قوی ترین موانع نزول نفس حیوانی و دور و عنایات زردانی بر ساکنین راه حق توفیق خواهد
 بهر سبب ایشان است بر ذل اخلاق مثل جمل و محد و کبر و حسد و غیبت و کینه و ریوا کذب طبع و حرص و سلب و
 تزکیه از این ذل مخفم تر و مهم تر میباشند و از اهراف بنابر رضا جوی حق از دل خود متقطع و متنع میگرداند
 و تازی از این باقی نمی ماند و دلها می ایشان مصفی میگردد و پندار و عنایات بیایات میشدند و همی به تقصیر کار خا
 شد تعالی بمل می آورد و مقبول میگشتند و هر که با وجود طع مراتب سلوک منقطع و مورد آثار عنایات نشو و نما
 این همه ذل یا بعض آن در وی بسته محسوس خواهد بود پس خود این ذل مانع و مد عنایات الهی است
 تمهید - ۲- سلف صلاح را بتوفیق ایمنی و در تزکیه نفس از ذل اخلاق چنین اعمال صالحه اسلامی و صحاح
 با مقتدایان خود کافی بود و در باب این فن علامات و اسباب صحاحات از بطور طلب تحقیق و تتبع گردید و
 اندیکه آن این با وجود شدت و وضع کفایت نمیکرد بلکه باب هم فاضله و مبالغه و محقق مستطیر و لای پندارند
 که این حال رحالی است که گذشته و جفیره القدر پیوسته و خفیه و دیگر داشتند که باین اعمال کثیره
 مشاق غیر قیام و رزیدند و خود را بجلو امید از این می انگارند و بعضی بخلط فنی خود را تخلی از این ذل و تخلی از این
 آن که فضا امل محضند و سید اندیش سناستال بنای روزگار نیست که چنانکه اشتغال و مراقبات بنا بر قبول بهجت
 الهی می نمایند چنانچه قیام بر ساین امور هم پیش گیرند و بدون آن حصول ابرار و قبولیت غیر ممکن است و چنانچه
 بقام معرفت برسند لیکن از باب عنایت و مقبول نمی رسد بلکه زیان گیرانجا رسیده و مذکر پیش مقبول و ثبات
 آنجا نیست و شیطان نفس بر بزرگ و زبان بارگاه قبولیت حق انداختن از نیکان از مذکر و ازل مقام اصل خود
 و محفوظ از شر و شیطان نفس سیدن ممکن نیست مگر بوسیله اعمال صالحه و تخلی از ذل مذکر و تخلی بفضائل و تخلی
 از ذل بزرگ و چه در و نقیب است که خود بخود انسان را بتمام تصویب رساند و احیاناً متوجه آن از بارگاه سیر
 که بدون مزد و اعمال مقاسات تکالیف و مشاق او را فائز بقبولیت میسازد و پس قسم بندگان برگزیده
 حاجت بجزئی و یقینی ندارند و خود را بی ایشان میشود و تخلی بفضائل و تخلی از ذل بدون اعتنان احدی از

مخلوقات و بدون کشیدن تکلیفات اینها نازل ازانی میفرمایند فی این امنیت که او را شایسته خود دانند که حق در حدیث
کنند و باره اوقات خود را مصروف تحصیل آن نمایند تا که حقیقت فضا^ل و نزول آگاه شود و بنا بر ریافت هر یک
خود پریشان نگردد پس بعد بر او و تنبیه در طریق نقشبندی هر سه کلمات از او ملاحظه است حضرت حق
شغول شود و در همین لحظه ملاحظه دیگر هیچ سازد و آن ملاحظه تعلیم و امر شرعی غرض امتثال آن اتمام
نوبی شرعی غرض امتثال آن است پس در هر جا در خلوت و جلوت و هر کجا که باز رود و هر چه بخواهد و حالت کلی
شرط اول برابر ملاقات دوستان و احباب و شخصی در وجه معاش و سعادت و فقر و حالات دیگر که مطلع بشوند
که هرگز سیلانی بسوی نوبی شرعی ردول نگردد و باقی تمام و امر شرعی را چالاک و جوی و فرست و نشاء وانی علی الدوام
ماند و از جمله امر شرعی و امرات عمده را مثل نماز و تلاوت قرآن و مجازا خاص ملو و داده در حال و در وقت
بهمان زمانه و همین که وقت برسد یا اذان باشد و غفلت از آن سوزد و در هیچ کار را بر پیشانی و مقدم و مقدم از آن
نداند و در هر جنبه ای صلوة هر چه سهل و آسان نماید و بنای آنکه بجوی بر سر قفسش سید نکس نیست
که در آن وقت بکار دیگر مشغول شود اگر نه کار را بکند و دیگر وقت شود و محقره و مکار آن خوب مرغوب
و همچنین نماز را بقتضای حدیث شریف و قره عینی فی الصلوة موجب است اصل خود پیدا است هیچ کار دنیا
وین بران مقدم کند و هم نداند و همچنین ارکان دیگر که روزه و زکوة و حج است شخص نیست که در چهار که تمام
السلام است و حقیقت محبت خدا بقلی بذل جان و کشیدن نخ و تکلیف بخوبی و آن واضح میشود
بجز مجازا و قصدی مخصوص کرده باشد و چونکه بر سبب این لحاظ زمانی نخواهد گذشت عادات و عیال و اولاد
مثلا خواهد خورد و نگرید و بوی که موجب ضایع حق است و نخواهد گفت مگر و فیکه دل آگاهش گو ای خواهد داد
این وقت خفتن باعث ضامندی خاصست و نفس علی و نک بعد صاف شدن دل از ذل خود و بوی خفتن
مثل شحات و قناعت و سخاوت و عفت و روده و صبر و مکر و ضابطه و توکل و غیره حاصل خواهد باشد که اینها
استحالی قصد تحصیل آنهم که نادر همه فضائل برتر است و علای هر یک تصفت شود و هر گاه دل خود را پاک کرد
برادر امر شرعی و شایسته راه سلوک سالک خواهد شد از فضل آبی متیقن است که بطور مسلم و مورد
بایات ایزدی خواهد گردید عنایات او را پایدانی نیست پس قسم بزرگان بود که مکرر عنایات او خواهد شد

خود شوکت و خشت ظاهری در مکان پوشاک سلی گمان می کنند و این خود غلط است بنزد که دینداری
صلابت در زند بهمان قدر بعینیت حضرت حق عزت و شوکت ایشان محبت بناد و علای ایشان یا و در می شود
افاوه ۲- هر مسلمان از دو چیز پرستیده و بجناب از هم است اول کبر یعنی بجز که آدمی خود را بهتر و بلندتر
داند و دوم تعلی و بزرگی خود و چه چیز بصلت تعجب انسان را بکبر سر برساند این جهت تعجب است از دیگر اعمال و
خصلت در حدیث شریف است - **لَا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خُرْدٍ لَمْ يَتَّيَمَّ بِهَا**
لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَحَدٌ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خُرْدٍ لَمْ يَكْثُرْ فِيهَا مِنْ رِيَاءٍ
از سلیق این مرتب بسیار در او را خطا بر عوم و ثنول اسکند و از سبب اول بچنانست که فساد اول یک شهر است
خفاصل تعلیم و فساد اول چند تعلیم و بچنین فساد یک قرن یا دو قرن یا زیاده از آن علای اول فساد است که در
دوران قرون متداوله باقی است مثل فساد بلوایان شهادت حضرت عثمان که تمام قرون این است را از آن فساد
محیط شده اول فساد است که درین است پیدا گشته و فساد انواع بسیار است گاهی قتل می بود و گاهی بانه
و گاهی تبس و عیب گاهی مشورت بد دادن این امور هم به نسبت اشخاص و بعضی فساد و تبدل میشود و گاهی مشورت
یک حمله که موجب نظام امور معاش معلوم و مرتبه در و قیام کشتن با و شاه اول فساد بلکه موجب بی اساسی و فساد
افساد است که قیام آن بهر امر است از قیام اول است بچنین کشتن قیام مسجدی که چند کسی از سلیقین پسند
مسجد بنا بر نماز جمع میشود قیام است و کشتن عالی با آن که حلال شکلات و مرجع خاص علم خلافت بود و صدق امام اعظم
وقت و بخاری عهد و خوالی زمان گشته باشد قیامی مد خاستی در که پایان آن نیست و کشتن قیام با یک دولت و
عبودیت و بر قدر فساد و تحت تربیتی ایمان چنین و سبب فرونی قیام این کار زشت است که اورا فساد و آفات
حقوق ناس و تخم گمان کثیر که تا مدت ها باقی مانده میشود و آنقدر و با آن برسد فتنه انگیز تر از کشید و در غایت
گر قدر شده با انجام بد و خانه سوزان و دنیا میرو و وایس از مغفرت و رحمت آبی میگردد و در او نظم هم اثر از نام است
که فی الحقیقت فساد ظلم یا کبر است یا فساد پس در ظلم نمیکرد و باید بود با تشبیه فساد و بجناب از کبر و فساد و تمام
خواهد شد مگر با جناب از ظلم و حدیث شریف است - **أَلَا أُخْبِرُكُمْ أَنَّ أَهْلَ سِنٍّ دَرَجَةُ الْقِيَامَةِ وَ**
الْصِّدْقَةُ وَالْمَعْلُوقَةُ قَالُوا بَلَى قَالَ فَاعْلَمْ أَنَّ الْبَيْنَ وَالْبَيْنَ وَالْبَيْنَ لَكِنَّ هِيَ الْخَالِفَةُ

افاوه ۳- مسلمان را بنا بر تکیه خاطر و توکل و مضائق و مضایب معرفت بشری از نعم غیر متناهی خصوصاً
آن نعم که مقتضای - **إِنَّ لِلَّهِ فِي آيَاتِهِ دُرُجَاتٍ كَثِيرَةً لِّالَّذِينَ آمَنُوا** آن نعمت که در کتاب و طایع یا ح می زد
و بخیر و خد حاصل و ماغان که محیط رحمت خاصه است که گشتند اندر سر قدر قدرت آن قادر بی مثال که مانی بدین
و منتش خاطر کردن ضرورت چنانچه این اذعان است که جسمی را با وجودی بودن ببل کتاب و کتاب مانی
قَالَ قُلْتُ وَاللَّهِ حَقُّ قُلُوبِكُمْ إِيَّاهُ قَالُوا مَا أَنْزَلَ إِلَّا عَلَيْنَا نَزْلًا مُبِينًا اندر ساخته و در ذیل تعجب حاصل
گروه دیگر که است مشرکین و تعامل نام بدنام نه نشان که **قَالَ قُلْتُ وَاللَّهِ حَقُّ قُلُوبِكُمْ إِيَّاهُ** فَا لَّذِينَ كَفَرُوا
يَكُونُ الْقِيَامَةُ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٍ بِيَمِينِهِ فَبِمَا نَسَاكَ عَمَّا تُشْرِكُونَ که نشان انتقام شد بدست
بفرشت پس باید دانست که معرفت قدر قدرت کامله لازم بدان است هر مومن میداند که خدا تعالی بر هر چیزی توانا
لیکن این معرفت محیط قوی در که وی و جاگیر قلبش می باشد و پیش آنکه هرگاه امر عجیب شود و از اینها میکند
آری بعد مراجعت بقصیده اسلامی چنان انگاشته کند که اورا از داور اسلامیه کشیده و بموت کفر اندر زدن
ستعداد شده و از خاطر نمی رود و هر چند این قدر معرفت قدرت نامزد کافی است لیکن آنچه مطلوب این مقام است
معرفتی است که نهایت بلند تر ازین مرتبه باشد یعنی محیط قوی در که و جاگیر قلبش باشد و هرگاه امری گویند
عجب و غریب بود حتی که اگر کسی گوید که نیمه آسمان شکسته فرو افتاد و زمین را آلوده است بشو و لجا طاف
کامله اش خاطرش از تعلق بالقبول نماید آری بعد مراجعت بقصیده و دیگر شکستن آسمان پیش از قیامت نشانی
فیت و اشراط قیامت چنین چنانست و آن حال وقوع نیامده اند پس قبل خلاف واقع خواهد دانست و بجا تحقیق
ببین قسم معنی الله تعالی میفرماید - **إِنَّ اللَّهَ يُخَيِّطُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْ تَزُولَا وَلَكِنَّ رَاللَّاتِ**
أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ **إِنَّهُ كَانَ جَلِيدًا** **عَقُورًا** **بِمَعْنَى** این است هر جنبه خدا تعالی با نیت است
آسمانها و زمین را از زلزله زایل شوند و اگر زایل شوند باز نماند آنها را کسی سوا می بود و زمین است بر و بار
نشانده این مانع از چنان کردن آسمان زمین علم و مغفرت اوست و الا قدرت انتقام می متعاضی این کار بدو می
قصوری و قصوری درین صفات نیست برای زمین زمین که در چنان سنی در حدیث شریف در حدیث شریف آمده و شده
أَقْبَضَ بِاللَّهِ الَّذِي يَخْتَصِمُ السَّمَوَاتِ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ **بِمَعْنَى** **وَمَا تَحْتُهَا** **وَمَا تَحْتُهَا**

از دفعه خواهی شد بیک سبیل دفع این زنی را که هرگاه او را در پاره گران نماید یا چه بد او اگر او را در طعام و شوی غایر و نفس
 از آن سربازی کند همان طعام بفقیر بکند و بخشن در سائر شایعائی محکوم شود و تصرف نماید تا آن که چون آن پیشانی
 محکوم که قریب با تمام رسد در آن هنگام از تصرف مال دست خود را باز دارد و بطریق کسب حلال مالی دیگر بدست آورد
 باز در آن مال کسب و بهمان وضع مذکور تصرف کند و بخشن در سائر این مذکور که ده پشه تا که نفس از آن پاک شود
 و چون بوضع متعارف نفس دلیل و نماز خواهد کرد امین است که در یک مجلس بفضل تعالی مدفع خواهد شد +
 افاده هم علاج حرام است که هرگاه نفس خویش حرام کند و لایکه از جنس آن حرام بود آن با هم بنا بر خویش نفسانی
 خود ترک کند بکار آن را بنا بر محافظت جان یا اوائی عبادت و احکام شرعیه یا اوائی حق ارباب حقوق بعمل آورد
 مثلاً نفس خواهد که طعام غیر را بنصب یا زردی گرفته باید خورد پس طعام حلال هم در این وقت خویش او نه بد
 هرگاه نفس خواهد که این وقت طعام خورده آرام باید کرد آنوقت طعام خورد بلکه هرگاه بسبب تبدل وقت خویش
 طعام و درنگی در نشستن باین نیست که ضعف و ناتوانی موجب در ماندگی از اداء و حقوق عبادت باشد مثل جهاد یا غیر
 باشد مثل نماز و غیره خواهد کرد باین وقت بقدر حاجت بخورد و بخشن در جنس طعام کند مثلاً نفس می خواهد که فلان
 طعام باید خورد قسم دیگر باین دفع حاجت تناول کند و لایکه از جنس خویش حرام که از جنس دیگر بود مثلاً اگر نفس
 خویش را نکند از مجامعت حلال هم مطابق اراده نفس پرست کند و وقت و حالت تبدل ساخته بینا بر
 اداء و حقوق زوجیه بجماعت نماید فائده و در حدیث شریف است که وقت دیدن زن اجنبی
 و دیدن خاطر بسوسه و بی بازن حلال دفع حاجت خود نماید چنانچه در مشکوٰۃ است که +
 اَلْمَرْءُ لَا يَنْهَى عَنْهُ شَيْطَانٌ أَنْ يَنْظُرَ فِي حُجْرَةِ امْرَأَتِهِ إِذَا أَحْدَهُمْ أَنْ يَخْبَثَ
 اَلْمَرْءُ لَا يَنْهَى عَنْهُ شَيْطَانٌ أَنْ يَنْظُرَ فِي حُجْرَةِ امْرَأَتِهِ إِذَا أَحْدَهُمْ أَنْ يَخْبَثَ
 یعنی هرگز زن پیش نمی آید و در صورت شیطان و پشت کرده می رود و در صورت شیطان و تکیه یکی را از شما
 آید زنی پس بفرستد و دلش پس باید که قصد کند سوسه زن خود پس باید که صحبت کند با وی پس
 هرگز زن این صحبت و در خواهد کرد و آنچه در اول دست زنی میلان خاطر او را بسوی زن و در حدیث دیگر است
 که در حدیث غیر خراسانی علیه السلام می آید پس خوش آمدن بآفتاب را پس تشریف آوردند نزد حضرت سوده

و ایشان خوشبوی میساختند و نزد ایشان زنان دیگر بودند پس آنها را از بخار فتنه تا که میلان خالی شود پس
 پیغمبر خراسانی علیه السلام و سلم قضای حاجت خود فرمودند باز شادان بودند که ایما که کلماتی را که در حدیث آمده است
 فَإِنَّ مَعَهَا مِثْلَ الَّذِي مَعَهَا یعنی هر مردی که به بند زنی را که خوش آیدش پس باید که برخیزد و بسو
 اهل خود پس هرگز نه نهد مال وی است آنچه نزد آن زن است یعنی در حاجت روائی هر دو برابر اند این سنت
 اولی و دومی مخالف بیان مذکور نیست چه حدیث شریف بیان حال پرستگار پاک است و بیان معاشرت
 نفس برائے بدکار اگر قرا حرام است که هرگز نفس وی از ارتکاب حرام باز نمی آید پس بلاش نیست که مخالفت
 خواش نفس قال الله تعالى وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا ذُرِّيَّتَكَ خَفَ مَقَامَهُ رَبُّكَ وَلَهُ الْمَنَاسِكُ عَنِ النَّفْسِ عَنِ النَّفْسِ عَنِ النَّفْسِ عَنِ النَّفْسِ
 ایستادن بحضور پروردگار خود باز دارد و نفس را از خواش و گناه مقام آنت که خواش جماع و قسم است
 یکی آنها که نفس است و لذت آن و از آثارش میلان خاطر است بحرام و عدم انجام از حرام و اغتراف از حلال و حصول
 و تکیه لذت نفسانی و شیطانی در حلال کسر باشد و در حرام بیشتر شد شخص را سکو و حسینه خوش وضع و خوش
 لباس بود و زنی دیگر آنچنان نبود لیکن در این حالت جماع ادا می شد و ادا می شد و ادا می شد و ادا می شد
 می کنند که داوید بنی سید هر آن شخص گرفتار دام نفس و شیطان مال تربیان خواهد بود و این نیست مگر از آنها که
 و لذت جماع و شیراز را روی است حکمت در شبهت انگیزی با وجود ناتوانی و قلت ماده منی و حاشا را شیخ
 سعدی علیه الرحمة بیان می فرماید بیست - بی رغبی شبهت بختن + بربط بود و خوش بختن +
 قسم دوم جمعی است که طبیعت انسان بسبب شدت استقامتی او می بینی آن مال میشود درین میلان خصوصیت
 زنی یا خصوصیت طریقی جماع از لذت و حرمت و غلبه میلان و آنچه بخواهد نزدیک استامای نشان ببول بی آرای
 و خلقی طبیعت انسانی حادث میشود و بسبب حدیث همان خلق چار و با چارگانی برای دفع حاجت تجسس نماید و چون
 سکاتی مناسب بدست می آید و مانع شرعی یا عقلی از بول و انتقام نمی باشد طبیعت آن شخص بسوی آن مکان متوجه
 میشود و تا وقتی که انحراف از آنجا محقق نگردد و خیالش همان مکان متعلق ماند و اگر مانع مذکور می بود مثلاً سگ باشد
 که بخش از بول کردن در آنجا ناخوش خواهد شد یا فلان مانع دیگری بود پس خاطر متعلق بآن مکان نخواهد ماند
 لیکن بی آرای که بسبب کثرت بول لاجن گزیده بر پشت خود خواهد آمد که بول کند پس خصوصیت آن مکان

یا حصول طریق تحصیل آن از غضب یا سبب درین تو طبیعت دخل ندارد بچنین و قیاسی و حدیثی متلی می شود بچنان
 شبنم و طبیعت انسانی پدید می آید پس و قیاسی را که مناسب قضای حاجت او باشد می بیند همان بچنان دو بالا
 می شود و ما و امیر که قضای حاجت تحقق نگردد خیالش بقضای حاجت خود متعلق می ماند پس درین میان شخص
 آنی که در خصوصیت طریق تحصیل آن در صلاح و فعلی ندارد بلکه از آن آن و کار حرام مطلقا مضر و مجتنب بود فاما
 اشتیاق جماع که سبب دیدن آن می پدید آمده در اول می ماند تا که از ظال حاجت خود قضا نماید پس سوره و حدیث
 شریف قسم دوم است چنانچه لفظ **فَاِنْ ذَٰلِكَ يُرَدُّ مَا فِيْ نَفْسِكَ فَاِنَّ مَصْحَفًا لِّدَعْوَى مَعْنَا** از آن گوی
 می بخشد زیرا که مقصود از ممانعت اینجا نمی تواند شد مگر ممانعت نفس قضای حاجت نه در سایر امور مثل صورت و
 مستحرم و از این جا معلوم شد که جناب امام العسکری را خوشتر آن اجنبی در دل خطور کرده بلکه قضای نفس قضای
 حاجت که مستحرم و مخفی بود بر روی کار گرفته و مخالفت نفس را قسم اول که داخل در نفس است از هر نوعی که می گذشت
 آیه که میست در یافت نفس بجا افت آن امری است که مسلم ال شرع و عقل است **شعر**
وَالنَّفْسُ كَالْفِطْرِ اِنْ تَهَيَّأَتْ سَبَّحَ حَيْثُ ارْتَضَاعٌ وَاِنْ تَهَيَّأَتْ يَنْفَطِرُ
 نذ که کلام موجب معطلی است این فن آنکه حدیث شریف و بیان ادای حقوق نفس است و معالجه مذکوره
 براتی ترکیب آن از اسباب ع حفظه

افاوه ۵- علاج غیبت آنست که اگر صرف خطره آن بگذرد پس باید که بالتجاری تمام منقطع از ماسوی ال شده
 بهنگی است خود عانی برای بهتری و خوبی شخصی که خیال غیبتش نمی طرش گذشته بود بکند و آن قیسم بهتری بود که
 برای نفس خود بنایت خوان بود و علامت بحقیقت که بنا بر احم مهمات و شبه ضرورت خود میکند بعمل آرد و اگر نفس
 درین کار اتفاقا عدد روز در پی نفس شده خواه نخواه این و عاقل آرد و هرگز نفس را بگذرد که درین عاقل کرده کار
 نماید بلکه یک روز یا دو روز یا سه روز در پی نفس بماند و اگر غیبت بطور آیسوی و عاقبت تقصیر از آن نفس خوان
 و کل کنند و در خلوت از گوید که من غیبت تو کرده ام فامه اظهار آنکه نفس از اظهار عیب خود میگزیرد و هرگز عیب
 عیب خود نمی شود و در اظهار عیب کمال شکستگی نفس خواهد شد و فامه خلوت آنست که شاعت معصیت الهی منعی است
 و ارتکاب اشروع قبیح است و انشائی آن قبیح از آن بهذا در خلوت گوید و او را هم از اظهار آن مانع آید

افاوه ۶- علاج کذب آنست که اگر کذب بنا بر لذت زبانی است نفع و نقصان احدی را داخل و مان نباشد پس
 علاجش سکوت و خاموشی است و بچنان از گفتگو بپرهیز کند تا که لذت کلام از دلش دور گردد و احتراز از شستن بچنان
 نه نماید بلکه در بچنان پیشیند و سکوت و در در کین معنی نهایت بر نفس گران است و اگر کذب بنا بر فساد ذات لپین
 و فساد بجزی در میان و شخص است پس علاجش بطور علاج غیبت است سر و راجع کرده در خلوت آنها را آگاه
 کند که نفس من مرا این چنین اغوا کرده بود که در میان شما فساد و خرابی اندر نمود و عفو تقصیر از ایشان کنند و ایشان
 را از خود راضی خوشتر و سازند و همیشه در صلاح آنها کوشد و هر امر که موجب مزید الیتام و صحبت ایشان بود
 در آن سعی بلیغ کرده باشد و اگر زائد از دو شخص بودند همه آنها را جمع کند و احتراز از غیر بطور سابق و ممانعت از
 اظهار آن لازم شود و در هر صورت یعنی غیبت و کذب قبل استعفاء از اهل حق تو به نصیحت جعفر حضرت حق
 کفر حق اوا علترین و اهل همه حقوق است بجا آوردن بعد استعفاء از اهل حقوق بعمل آرد

افاوه ۷- علاج حسد آنست که اگر در دل است صرف بر عانی مزید کالات محسود و نور عزت و جاه او
 خصه صابری مزید چیزیکه در آن حسد کرده است کوشش کند و بطوریکه در غیبت مرقوم گردید و عاقل نماید
 ظاهر احم بقدر وسع خود از دست و زبان پشایی جمیل در حق محسود کوشد تا که دوسوسه حسد بسبب محسود
 و مخالفت نفس از دلش تنفی و منعدم گردد و هیچ گاه نیاید و آن مسلمان محسود را فامه حاصل گردد و
 اگر ترس از آثار حسد ظاهر گشته شلابه ییافتی محسود در کار یک سبب حسد گشتند از زبانش برآمده
 باشد پس آن محسود را هم بران آگاه کند و هر که را به ییافتی او مخاطب ساخته بود و آن را هم بر خطا
 و غلطی خود آگاه ساخته مستغرق به قصور خود شود و هر ییافتی که معلوم و سه بود آن را بکمال خوبی و تقوی
 کردن نشین باشد اظهار کند مثلا بحضور قاضی شخصی بسبب حسد گفته باشد که آن شخص لائی رفاقت و محل
 اعتد نیست پس آن شخص را هم آگاه کند و مستغنی تصور شود و آن آقا را هم بر غلطی خود آگاه کرده بجا ییابی
 ییافتی کمال یا قشور نشین او سازد و فامه اعلام آن شخص آنست که وی هم بخل کار خود آگاه بود و مدار
 نماید و در اظهار ریاقت خلاف نمائی نه کند بلکه اگر واقعی است اظهار نماید و لاسی محض بدون اظهار ریاقت کند
 افاوه ۸- علاج تکبر آنست که اگر تکبر نسبت شخصی بروداده تذلی پیش از حد بنسبت آن شخص

بجاء و گوارا نیست تذلل خود نهایت تعظیم آن شخص حرکات و افعال مجلس را بی مردم و ضحاک و حیجان روی گردانگر طالب رضای حق است و خود را در ملک طالبان خدا مسلک کرده پیچ خیزان باکی نکند ایامی بی بخت و با عزت و قارص باشد چنانکه خود را در زمره آزادان داخل میکنند صلا در قبل زنی و وضع آنها که سر سر خلاف عقل و مروت است باک نمیکند بلکه عزت و افتخار خود میدارند و میرزاده معززی باشد که محبت مختشان و اوصید کرده و چون کلامی خاطی میگوید مردم طبع نیست همان را بدل و جان قبول کرده علی رؤس الاشهاد در کعبه و بازار بهمان الطور خرامان و شان میگردانند اگر طالب خدای الا تع است این امور که باطل و موقوف است گوئی گفت عقول ناقصه غافلان مضیات آبی بوده باشد با و انکار خواهد در زید و مراد از تذلل این تذلل جلی که انی مطو نیست که سر خم کردن یا زمین پس شدن است بلکه حقیقت تذلل در مقام و هر صاحب و عله است مثلاً شصتیک در زنی مثل آن بود و او را بهر نسبت شخصی از شاخ پیر سر پس سیاه که با و معامله کند که در اذان مردم متعین گردد که این شخص ازین شخص متفید است و از وی فوائد طریقت حاصل کرده و نقصان خود را به نسبت وی تکمیل نموده +

اقاوه ۴- علاج ریاضات و تقوی و تکریم و در نماز طاری گردید پس آن خیال را به قدر خود خنک کند و اگر با وجود کوشش و نه نشد پس لمحات ریاضات را آن محفوظ داشته و اوقات خلوت مثل شب گزینایی شخص بود و پیچ کس را از بشیر امکان اطلاع نیامد اگر نماز دو گانی بود و دو رکعت و اگر چهار گانی بود چهار رکعت بشمار لمحات بحضور و خلوص تمام بجا آورد و اگر در آن وقت هم غفلت شود و هر نماز یک در آن غفل شده آن را از شمار موقوف کند و بار دیگر خواند تا که نماز با خلوص صحتی از ریاضات لمحات مذکوره رسد تا ادای آن هرگز غفلت را رهایی ندهد همچنین اگر در نماز دادن ریاضات یا نفس خود را زجر کند که حسب مال تراوده چندان خرج خواهیم کرد و البته عظم داد و اگر باز نیاید همچنان کند بلکه در صورت کمال سرنگی نفس خود را بگوید هر قدر که خواهی بگیری تمام کار خود کن انشاء الله تعالی سزای آن ترا و اتمی خواهی یافت باز سزای مساوی سرنگی با و رسانده و ادای آن نفس نیست و تمام ریاضات و فاضل است لیکن تن و فاضل را هم باین خیال که ریاضت ده یا خواهد ترک کند بگذرانند و علاج ریاضات چنان که مذکور شد مبسوط آورد

اقاوه ۵+ علاج کینه اگر اذلل تجاوز کرده باشد طریق اخلاص باین شخص پیش گیرد و ضحیکه در دلش

اخلاص پیدا شود و صرف اخلاص ظاهر بدون موافقت قلبی اعتبار نیست و اگر تنی یا حرکتی بسبب کینه ظاهر گردد علاجش استعفا و اعتراض بقصود روحی و اخلاص دوستی است چنانکه سابقه مشروح گردیده +

اقاوه ۱۱- چون بطور یاد داشت که سابقاً ذکر شد ملاحظه این امور به نیت خود کرد و بهر دلیلی است که تصفیه حاصل خواهد شد لیکن بجز در اینک در دلش ظن تصفیه و تخلیه بود یا شود اعتماد بر آن بگذر بکبر و بخت آن که در طریق استخار و توبی فمید خود را بآن متوسل و شلار و دوشی خانها و نشینی با و شاهی یا امیری را بحال شرکت و حشمت و طعنان بسیار دید و تنگی و حسدی در دل خود نیافت ندانند که من از حسد پاکم بلکه طهارت می بین خصلت روئیده و تنی بود گردد که هم پیره و هم خانها و هم نسبت بهم چشید و بهمان اشغال و اعمال مشغول شود و در اندک زمانی با و را نوازش و محبت حاصل گردد و آنهم پیره اش و بهمان کار که این شخص باری آن مدت و از محنت کشیده و در اسیر از منتهی بدون عسیره مشارالیه و ممتاز گشته و در بهر وی او تقدم و بیعتش واضح گردیده و از زبان و ایمان انکار و خانها نشینان و مرشدش که مرکز خانها و است چاکش در آن کارش و معروف گشته و بسبب آن معظم و محترم مشایخ خطاب گردیده با وجود آن او را بشاشتی و فرحتی نظیر اتحادات مذکوره پیش آید و سوزنی و قطعی و جوی در دلش نگذرد آن وقت البته اندر دلش اندر فیه حسد پاک شده و علی بن القیاس حال افشاند و پاسبانی اش را متوقف بدست

فصل سوم در ذکر مخلات عبادات و آن متمایز و بهیت اهدیت اولی

در ذکر مخلات عبادات اجمالاً - و آن متمایز و اقاوه ۱

اقاوه ۱- از همه مخلات عبادات فقدان محبت و تعظیم نام خدا است هر چند هر شخص را محبت و تعظیم نام خدای باشد اما بحدیکه موجب کامیابی شود و بوضعیکه اکابرین را بر دینی باشد تفصیل آنچه محبت و تعظیم را غایاتی و اغراضی می بود بحسب آن اغراض غایات محبت و تعظیم مختلف و متبدل می شود مثلاً شخصی در طلبت و ذکر نام خدا با قیود و مشروطات تمام تمام مینماید باین غرض که برکت این نام پاک و لوری چند و پیر بدست آید یا پیش سر داری یا امیری میز شوم بهر قدر که آن غرض عزیز تر تعظیم و محبت بیشتر عظامی اغراض نیزی سلطنت یا و شاهی است هر چند باین غرض عمده هر که یا و نام خدا را بگوید محبت

و تعظیم نام پاک است و در دینی بیش از حد بیان نماند خواهد بود و لیکن بموجب ارشاد لازم الان فیما حضرت زکریا
 الارباب قل من مع الله یناقض و بموجب بیان هدایت نشان حضرت سالت پیامی فی فضل الصلوات
 و السلام لو کان فی الدنیا من تصدق عند الله جناح لم یجوز صدقة ما سقی کما فی من مائتة ما و ینا یطیرت
 فانی فیل و ذیل هر که نام خدا را واسطه تحصیل آن ساخت قدر و مرتبه این نام بلندتر ساخت و بسای باشد که
 همین حقیقت دنیا بعباس نینداری برمی آید خود را بزی آن تلبس کرده جلوه گرمی شود مثلاً مطبعت اذ کارایی
 باین نیت که کمالی حاصل کنم و بوسیله آن پادشاه و امرا و اهل عفت و عقاب پیش من سرخم کنند و التجاس این آرزو دانا
 و نشان من حیث کمالات من تا از من متطاوله باقی مانده ببلدان و اقالیم دور در آوازه و ولایت من متشدد
 فاش گردد و فی الحقیقت ان کل ذلک لما تملکم الحیوة الدنیا لا خیر عند ربک الا لمن تقون
 و حالش همین در حدیث شریف است که قاری و جواد و شهید را در عرض حساب پیش خوانند آورد
 و هر یک از اشخاص مذکورین کمال کوشش خود در رضای حق تعالی بیان خواهد کرد و عالم السیر علیهم که
 آگاه بر مانی انصیر است هر یک بر نیت آنها که شهره و آوازه خود منظور داشتند مطلع فرمود حکم با دخل و درخ
 خواهد فرمود و ازین بیان گمان نتوان کرد که اذکار الهی بنا بر طلب رزق یا امور دنیوی منوع و حرام است که
 این حتی صریح خلاف نصیص قاطع است بلکه غرض بیان تفاوت طریح محبت و تعظیم نام خدا تعالی است که
 واکرین در آن مختلف میباشد و آنچه در حدیث مذکور اندخل آن هر سه فرق در تارسیش پس شش است که او را
 افضلیه از ان رضای حق بهم می توان طلبید و تحصیل دنیا هم از ان می توان گردید و وجهی باشد اول آنکه
 ادای این افعال نماید و اظهار کند که این افعال را محض شکر بجا آورده ام و جاد که در دل خود نیت تحصیل
 رضای خدا از ان کرده باشد پس فاعل او البته منظور از بارگاه الهی است قابل قبول نارد بیان حال انشائی
 اشخاص در حدیث مذکور واقع شده و وجه دوم آنکه همان افعال مذکوره را بجا آورد و توفیق نیت قلبیه خود اظهار
 طلب خود نماید پس این شخص اگر چه محقر و بارگاه الهی باشد لیکن این قدر که مراد خال ناهق او صادر شود
 و نیز باید دانست که همین اشغال اعمال دنیا است که به نیات صحیح عبادات عمده میگردد مثلاً خواب و غفلت
 و حجاب میخاید با راه صحیح و نیت درست بهتر از عبادات اهل ایمان میشود مخلص فی الصلوات هرگاه سر بخوانی

موجب کمال حواس شود و لذت مناجات کیفیات عبادات را تحمل سازد و آن مخلص برایشان آن
 لذت و کیفیات گردیده و بار دیگر حصول آنرا منحصر در خواب نپندارند همین اراده نیت و خواب و بهتر از خواب
 صد نامرئی و غافل خواهد بود بلکه خواب را با نماز مرئی هیچ نیستی نیست تا آنرا بهتر گفته آید نمازش موجب و می
 انارضا مندی حق است از ملکوت نقرین بروی میرسد و بر آن نام صد حاجت الهی و رضامندی خوشنودی
 حق فائز میگردد و شستنان بیکر لکنتین و چون تفاوت اغراض دنیوی معلوم شد مثال باغری اخروی نماید
 کرد هر چند اغراض اخروی همه بهتر است لیکن در اهل همه تفاوت مراتب منازل و شمار است از تفاوت مراتب منزل
 اهل جنت تفاوت اغراض اخروی معلوم باید کرد پس خصال نظرت که در آن مضمون مستحق و فرق کس و کس
 و تنجا و استخوان دخته و تنف اب و قلم افکار که بموجب قول مفسران معتبر بر این علم صلی الله علیه و آله
 بآن متخرج مکلف شده و باین حکم معتبر نقد است و در آن آمده بر تیر امت کبری ساینده و همین صلوة
 صوم و تلاوت و اذکار و جواد و زکوة و حج است که در ادای آن مراتب صدیق فارق و اشیاء است تفاوت
 عوام و ارباب و ارباب مبتدل شد پس بهترین نیات اغراض و محبت و تعظیم نام پاک الهی رضای حق است بجا
 جزو صدای هیچ نخواهد بود و عطلی دنیوی اخروی اجرت خود را ندانند بلکه کمال انعام طیل القدر که مقابل آن هیچ نعمت
 دنیا و آخرت نخواهند همین است که توفیق قوت ذکر نام پاک و یافت همین انعام از شرح به تمام که صرف
 بقوت توفیق اوست فهمید و در دل خود جاداده از قبول شادان ممنون احسان آیزدی باشد و شرح بسط
 آن این است که مبادی و اسباب ذکر را ملاحظه کند که همه از خداست تمام حوائج و معضات حوائج و باطن که هر
 دخل و درگرفت همه از انعام عام اوست من بعد توفیق که انعام خاص خاصانست هم از دست بستانش
 است که همه معضات و قوای زبان فهم و دوش ادرست باشد هزار تا قاری دنیوی اذکار معاشی بر زبان دل او
 میگردد و همین که اراده ذکر زبانی یا فکر قلبی کرده توجه بخدا تعالی نماید ثقی در زبان و دمی روش پدید آید که هرگز
 بر ذکر و فکر نمی آید بلکه صرف جریان نام خدا بر زبان انسان نعمتی است نفیم همین انعام از برین انعامات دانسته
 از طلب ثواب دیگر اغراض نماید باین وضع تعظیم و محبت نام و اصل و بنیاد همه کمالات است +
 افاده + ۲ + از عمده محلات عبادات عدم اهتمام با دایره عبادات شرعی است حاصل بنیادش همین است

افاوه ۱۰۰۰ بتدریج طریق صلاح ارکان سلامت است که عظمت این کار از خوبی فهمید چه گفته اند غرض از
بسیار خواهد بود است به تمام آن تدبیر صلاح آن بسیار خواهد بود پس حقیقت عظمت ارکان سلامت مخصوصاً نماز
که عمده ترین آن است بزرگ آوردن و نیکو شوی است لیکن حکم ملائکه ملائکه لا یتزلزل کلام
شمار عظمت نماز تحریر کرده میشود پس بعد از آنکه از ارکان دیگر هم آن گفت پس اولانشی باید شنید بادشاهی
است وسیع المملکت کثیر العیال و بسیار بزرگواران هزار بلکه بی نهایت بشیاری که خانه های او در مقامات مختلفه و اما
تجارت قائم اند و بهر کار خانه اقامت مردم موکل معین اند و گوناگون چیز را در هر یک کارخانه مدخلت است
نزد ارکان با وجود بسیاری اختلاف مراتب کار خود بخود اند و رنگارنگ و در هیچ یک شادمانه و خرد و ذلول و علی
به تالیف اسباب و سبب و کاری هستند اهل قلم در کاری که هر یک را حساب او بر این معین و جایی مقدر به هر یک سبب
کار خانه و بعضی میدارد چنانچه پادشاه و هدایت آن علاقه در خودی اند و برخی کار خودی نازد چونکه میداند که
باوشه بی پرداخت چنانچه نیست بهر حال که مراد می باشد از غنیات است و مایه افتخار و اعتبار است لیکن
اما این تمام کارخانه بخت را با وجود تفاوت مراتب و مراتب خلوص آنها با علای مبالغه کایت معین
تجارت و تبدل ممکن نیست بنا بر این جهت جاه ایشان از یاد و نقصان تفاوت در سبب چنانچه بتمام بخت
و منصب ظلمات و اوقات و اندک تصور باید کرد که او را در سبب قیام تمام کارخانه بخت کرده با حضور بی اوقات
معین ساخته تا حسب آن اوقات حاضر شده عرض حاجت خود نموده و احکام حضور سلطانی را شنوده و مقصد
کارخانه بخت گردد چونکه او را همیشه اوقات در بار داری معین است بخصوصی که با حسب تعیین وقت و بی معین
شدید است و باب تمام کارخانه بخت بزرگان اهل اشتیاق مقام و میباشند در هر بار با احتمال ظهور چیزی به مرتبه
رفیع میباشند معین اوقات تاکید حضوری در آن معانی است خاص حاشی بر طرف پادشاه برای سایر ارباب کارخانه
هویدا و شکست میگرد و همچنین سبب انجیل خاص تمامی عیال و لشکر و اهل سیف قلم متاز و عزیز میباشند همین منزل
مخوقات را از سنگ گرفته تا ملک باید فهمید که احکام آبی مسخر و سرگرم اند هر چند ملائکه مقررین با منصب عبیه
و کارهای بزرگ مقرر است فاما کار منصب بخت و از نمی تواند کرد حضرت جبرئیل علیه السلام را در کارخانه حضرت
ارضا علیه السلام غل نیست همچنین حضرت اسرافیل را در امور جبرئیل غل و علی به تالیف اسباب حضور و راضی و منصبی

که حضرت جبرئیل رحمت ایشان را نازلان نزول است و خروج از نزول پس سبب آن نیست که معصوم
اند و عدم خروج و طرح گواه است بهر سبب اگر یک سرسوی برتریم و فرخ غل بیسوز و پر حضرت آدم صغی له
را ندید تعالی بنا بر خلافت پدید فرمود و مستعد کمالات بی غیبات ساخت و منظر کارخانه بخت کثیر و کرد و نزول و
خروج برای حقیقت انسانی مغرور فرمود و طول افراد او را که حضرت آدم اند و بهر معنی هم آن سبب تا در سبب افراد این حقیقت
سرگردانی حاصل است و سران کند و البته چنانکه چنانچه خاص شایع مصدر بهر امری از امور مملکت که منقسم به
خدام سلطنت است و نیز اندیشه مثلا کار یک بخشه حکما را و خواصان تعلیق میدارد مثل کس را زنی و نعلان برای
و مثال آن ازین جمله خاص هم عند حاجت و خلوات تحقیق میگردد و همچنین کاری که به نقیبان و چو بزرگان تعلیق میگردد
مثل خدام رسانیدن بخی یا حضار آن عند الطلب از آن جمله خاص هم امثال این امور عند الحاجت بظهور
بیرسد و همچنین کاری که تعلیق به نشیان و تصدیق است از فراترین نویسی و تحریر حساب و ضبط جمع و فرج از آن
چیز هم عند الحاجت طلب میکنند و کاری عمده مثل المپی گرمی و نظایر ممالک و ریاست جنود و عساکر
امور متعلقه بوزارت بر همین قیاس باید کرد و همچنین اکل افراد انسانی مصدر عند حاجت ملاحظه برت لامر متوجه شد
در چهار اطاق کفره بدعا و ممت خدمتیکر بلا که غضب تعلیق دارد از آن بظهور میرسد و در بیصال منافع علیه
خدمتیکر بلا که رحمت تعلیق دارد از آن متحقق میشود و در تسبیح و اذکار بجا آوردن عبادات خدمتیکر بلا که همچنین
تعلیق دارد و از ورمی نماید و در تعلیم و تعلم و ارشاد و تلقین خدمتیکر بلا که خدام و حی تعلیق میدارد و از ورمی
درست می آید و در اقامت سلطنت عاقل و خلافت کبری و قیام مبنا صیانت باطنه و نبوت و رسالت
و مراتب و انعم و خاقیت خدمتیکر تعلیق بملای علی میدارد و در حضرت می بندد و پس غل و ذکات را از خدمت انصاف
حضرت حق جل و علی بنابر دربار داری خلیفه خود اوقاتی معین سلطنت و بطریق ارث در سبب آن استعدا و
مستور ساخت و اظهار آنرا موقوف بر اختیارش فرموده و از راه کمال لطف و عنایت بهشت سلسله و از ان کتب
الواعیه را از خلق عالان کتب و نایب نبوت و امثال آن از بلاغت و دروای علم استعدا و کمال و در هر بار و تا فرمود
پس اوقات بخت بجا نماند که وقت کمال تربیت حضور می آن اثرات مخلوق است و لهذا نیز خدمت فرض شده و اوقات
در بار داری است و مشبه از معنی خلافت و هر کس موجود بود که خواهد آن را قبوله نماید و هر که خواهد آن را بر باد دهد

فَكَذَّبْنَاهُ مِنْ زُكُفَاهَا وَقَدْ حَاطَ مَرْحَلَتُهَا اوقات نماز چنانکه که بر بنده گان فرض شده است
 مقبول الشهادت بر نفوق حقیقت انسانی بر تمام حقائق مخلوقات گوازی می نماید و متناقص باشد بلکه مترا
 کرده بخل باغین و خودی حقیقت بسبب نزول ایشان بخل باغین همان نفوق ایشان است چه ابتدا با بکر
 بلا و اوج انواع تعذبات نصیب ملازمان حضور پادشاهی میباشد و هم بیشتر غایت و هم بیشتر غنا پس
 مومن طالب کمال ایالتی را بداند که حقیقت نماز هم طور و اندک حضرت زب لعلت که عظمت مملکت و سایر
 اوصاف او را بیانی نیست از تمام مخلوقات مبرا گردیده تا یکدشید بر بار داری بیخ و وقت اذن مطلق داده
 خراج باستیدان نگذشته و از منت برداری حاجیان نقیضان سبک دوش ساخته و در عرم حاضری و عهد شدیده و فر
 پس خود را ازین نعمت غفلتی که مقام غبطه عالمیان است محروم کرده سختی مقصود عید شدیده شدن کرام مرتب
 و مقام است هم قسم عظمت نماز را فهمیده حرکات صلوة بحال آداب نشیخ کشایان قبول بارگاه پادشاه
 حقیقی باشد بصل آورد و خود را مدام در کار الهی داشته اوقات نماز را بشیر وقت دربار حضور پادشاه پندار و ملاط
 و تسبیحات و ادعیه را مناجات و مکانه و عرض حاجات خود پندار این است حقیقت لجمایه صلوة اما حقیقت
 ارکان آن تفصیلا پس برای تفهیم تشبیهی تصویر باید کرد باینکه در یک چرخ فاضلی عزم مناجات و قصد عرض حاجات
 و در دل خود مصمم کرده و در بار آقایی خود حاضر شده بحال خضوع و تعظیم می ایستد و از اسوی او اعراض کرده و
 و سلطنت او را نصب پسین خود ساخته دیده پیر مناجات باومی و زود پس لا بد به مجروری که آن پادشاه عالی
 جلال بر عزم مناجات و اطلاع میاید و امید عرض حاجات و از می شنید غایت خاصه و باره او بندگی نماید پیر
 قبول و محبت او را از حظ می فرماید و هر قدر که احوال تعظیم آن چنان متناقص و صادر میشود غنایات شاهی و در حق
 او و بالا میگردد پس و فیکه آن بنده متناقص غنایات آگاه را بجانب خودش انبیاش توجه میاید برای بجا آوردن
 تحت پادشاهی آن از تعظیمانی که تقدیر پندار مناجات و توطیه عرض حاجات میباشد ثنائی و زود بسبب
 صدور این تعظیم غنایات بی غایت پادشاهی بسوی او متوجه شده اذن مناجات و هر دانی عرض حاجات
 با و از زانی میکنند پس آن عهد متناقص در حصول اذن مناجات زبان خود را به ثنا و مدحی کشایان مولای او
 کشاده و فی کشته تعظیم آقایی دست بجا آورده مشغول ببناء و عرض حاجات میگردد و از لیسک این وقت وقت

نهایت کمال این عهد متناقص غایت پادشاهی پادشاه عالی جاه و شدت ظهور سبب سلطنت و نهایت وضعی سطر
 مملکت است بر منظمه سوسی بعضی مضامین مناجات و مقام نیان بعضی از حاجات بود لهذا او را امر می فرماید
 که لحاظ از مقام مناجات جدا شده خیال و نقل خود را در دست باند محل قرب و دل شود تا مدارک اوقات بخلی است
 و در وقتیکه امثال این حالات قرب و مقامات اتصال بران عهد متناقص و بر بسل تکرار در و میکنند قانون
 حسن سعادت و قدر دانی و وفور قبولیت چنان مقتضای فرماید که آن عید را بران عز و اکرام پشتمن باذن
 کند لیکن از بسکه لشتن و در بار پادشاهی کمال سوی او است لهذا مملکت سلطنت چنان مقتضای کند
 که آن عید را بحد تنگناست متن باشد مامور فرماید مثلا بسوی او پای خود و زنی کشته تا تقریب دانی خدمت
 چیزی بیشیند چنان و فیکه مومن پاک مبرا از شرک صحیح العقیده خالص اینست بجهت انبیا و تعظمی از دین
 متخی انصاف جان خود را از لواش بیمیه جانش مصوبه صاف نموده و تن خود را از نجاس حقیقه احسن میکند
 پاک کرد و لوح خاطر خود را از نقوش التفتالی اسوی او مصفا ساخته و دل خود را از غلای غیره مبرا کرده و تعظیم
 و قالب خود را به جالی اندر کشته بحال محبت و وفور غبت پشتمن بی ترجمت و زحمتی لَدَنی فطرت السقوات
 و کائنات را در سوزی طلب نمود و طرح نموده و مقرر می نماید بحد در این عذر حجت آیین خوش می آید و
 غنایات خاصه بسوی او متوجه میگردد که اذ اصلى لحد کفر فله یتختم بقل و وجهه فان الله بکینه
 و کائنات القبله و فی روایه فان لرحمة و ارحمهم اشارتی است باین معادله هر قدر که احوال تعظیم از مقامات
 قرآن و ازاد عید از دین مبرم و با تقدیر غایت جانی و فیض دانی در حق او منبند میگردد و تا این که رکوع که
 توطیه غنایت تعظیم و تمهید نهایت قرب که عبارت از سجود است بجای آورد و فیکه بقل خالص خود نظری نماید که
 بشکل این مقام رفیع که عبارت از سجود است مرا از دین مطلق فرموده و هیچ مانع و مانعی نگذاشته اند و او را شکر
 این نعمت کبری و موهب عظمی است استاده و روح و شایسته شایان اوست بجا آورده و جین خود را بر خاک عجز میاید
 در مناجات و عرض حاجات مشغول میشود و از بسکه سجود مقام نهایت قرب و محل سنجش تقیای جمال و ظهور بر اوقات
 جلال است لهذا منظمه سوسی مضامین بعضی حاجات گردیده بنا علیه چنان مامور شد خود را می اذن مقام رفیع
 تر آورده باز بهمان مقام رفیع برای تدارک اوقات من عرض حاجات نمود و چون آن مومن پاک باین حالات

مرغیست باری قلمبسیر شود که اوستای میگرد و در وقت تحقق میکرد و قابلیت سپردن و انکی شستن پیرایه میگذرد که اگر در اوقات
بشرت و تقیای می کند بخلات آنکه نفس تقیای از آن یکبار صادر شود و بخل است که آن فعل تقیای اتفاقاً اودان در شده باشد
لیکن در محفلت و توبین غفلت خود حلاوة را غالی از عبادات نگذاشته باشد که مستحکم نیاید اول آن غفلت نیست امر فرمود
و نیز در قومه سری دیگر هم موج است بیانش آنکه هر کس از صلاوة مستحکم بر حلاوة جدیدی نگذاشت پس از آنکه بر کوه را
از بسط خوبی یعنی متنازه بایستاق تا لذت هر کس بر سهال نصیبی میگرد و همچنین در جلیسین اسجدی سری است
بس فاضل بیانش آنکه در وقتیکه شخصی دلی الله در به مقامی فرج و یا بر بلند و فضا فایز میگرد و شلاوست و پیرایه است
شاهی رسید یا بر تارکست سیر و در گرد پس البته اول آن شکل و راضی اتفاقی بودن این امر خیال میگذرد و چون
این امر بر کار تحقق می شود خیال باطل است محصل میگرد و همچنین در وقتیکه این شستی از خاک را با علای مناسب بکند و خود
بدست می آید می تواند البته محل حد و شغلن اتفاقی بودن این امر در قلوب سائر عالمیان بلکه در قلب نفس
این مصلی هم است پس نهاده از الدین من در بر کشتن مومن پاک را باین خلعت فاخره و دایمی از نازنین است
پشاره جلالی بر می آید بر ارکان صلاوة و آن تفصیل آن پس بنا بر تکی مقام بر دکای ال فطانت حواله کرده شد
چونکه برین معنی بخوبی آگاه بوده من طلبت خواهد بود و نیز میسر از فضل الهی است که حسب استعداد خود مورد الهامات
صا و قد خواهد شد و از خیالی باید بر دوسر قول فاروق که اجمع جلیسین و فایز الصلاوة و در بار خود بدیدر عساکر
سلیمان که موجب غریب قوت شوکت و تین بین باشد میفرمود و لهذا هر قدر که توج و از و یا دهماد و در عسل و در واد
در حج عهد معلوم نیست الفقه تحقیق معنی بیان در دل انسان منزه از تنگی است که شخصی در زمین ساخته شده است بلکه
تسلیم بیکه شهادت شد و بر قوش مشهور و معروف عوالم الهیه گردید و بزبان حال صدای بهنیت جوش و
قبولیت و از لاله اعلا سر زده مساح اهل عوالم را زینت بخشید و در صد و کشته شهادت ما و بر حاضری در بار و اوقات
در کشته به بسیاری از جهام قطب که مقدمه قصد در بار است و تعلیم آداب توبه و فیه و حضرت جبریه سر میفرمود و در
گشت ۱۰۰۰ چو که خلق از اموال که موجب منطوق جعل الله که فریاد اما عبادند که این جهانی است
علیه مورد بهنیت و بسامت که انسان و فیکه سلمان شد بهمان وقت الله شود بلکه از سابق الما بود و بنا علیه کواة را
ضمیمه نماز فرموده تا مال که اکثر موجب غفلت و عورت میباشد و محبتش رنگ آینه دل میگرد و در حق هر کس که این

از حضور علی الدوام بطریق شرفش بنگر چون مردم سلام آوردند دست که با بگن سلام ماوردم و انعام ارکان عمر
که از آن جمله زکوة است دروش قریباً به همانوقت در پی تقشیش جناس مولی گردید که کدام از قبیل این کوة
و کدام نیست در سبزه قبیل اول است مقدار شصت و آن مقدار را چه قدر زکوة و گذشتن سال که ششاد کوفت از کدام
وقت شروع پس این اتهام و ادای که دیگر حاضرش گودین تیر تیر احوال خواهد ماند و در عهد آن اوقاش نوعی از حضور
حق نصیب خواهد بود و چون منی فرقیست بخوبی خواهد فهمید پس حکمی است از احکام الهی ادای آن بنا بر حکم برین لازم
است و نبات دیگر از ابتخای ثواب یا نفع حاجت فقیر حاصل رحم یا آوازه و صیحت خرید و کرم و در جنب نیست ادای
امر الهی مصلحت یا منعم خواهد گردید و تنشای جناب مطلق مذمن وی خواهد بود و خواهد دانست که این مقدار مال که بگن
دوم سال بطریقش و در آن مقدار گذشته تا بحضوری او رسام محض بنا بر حکمت افزایش انعام طویل انقدر خود برین
مستقر فرموده و بنابر علیله زکوة هاست حق امام و خلیفه است و گویا در دست الهی حواله میکند چنانچه قرآن و حدیث
برین ولایت دارد پس حال مسلم در ادای زکوة هر سال شباهت کسی است که از حضور بادشاه عالیجاه بی پروا با مردم
و حکم مستقیم ماورست که از اشیای مملوک و مستعمل خود انقدر هر سال بطریق نذیر یا جشن بحضور آورده باشد که ما
برست عنایت خود آن را قبول فرموده مورد تفضلات خواهم ساخت پس اهل کار و حاجات دیگر که اینطور نذر کنند
از ایشان در عید و جشن مطلوب و محمول نیست بلکه نمی توانند گذرانند مگر آن علو منصب و کمال عزت و جنبش
که در بارگاه بادشاه است می باشد و آن شخص ماورم و مزید ترقی میانه غفلت او را درین پنهان باحوال رونمی داند
قائده چنانکه سلاطین زدی لافند از راحت شاد احوال نذر و نیاز را در خارج خاصه خود صرف نمی نمایند بلکه در
سائر اهل عزت و فخار شایسته ادای عالی مقدار و امرای که با تجویز بذل نمی فرمایند بلکه مصارف مثال این احوال نزد
ایشان زدی لاجات و انعامات اند و پس چنین حضرت ملک الاک اموال زکوة را بر سر خدای اصلی تسلیم و حکم کنایه
آنجناب فی تحقیق از مخارج خاصه حضرت رسا لا با است و بر سار سببی ما شتم که علاقا و خوت و نهوتیکان جناب
میراثند و خود فرمود و مصارف آن اموال زدی لاجات معین نموی پس کسی را که بر ایشان صدقه تحريم فرموده اند
غرض فخاری حاصل شده که شرکان هیچ زبان واهی توانند کرد اگر فقط و مقابل همین نعمت صدق انواع عبادات و نذر
اقسام طاعت بجا نهند پس لازمی و سبب بقابلش این نعمت عظمی بکفران و ارتکاب عصیان یکدم پای میرسد

افاده ۳- در فرضیت صوم ماه رمضان یک نوع توجیه و نفقات مردوسن تمام سال بسوی حکم الهی تعظیم امر و
 تعالی می ماند و تقاری می کشند و به تعادلی بنماید که هرگاه رمضان خواهد رسید چرخ و چنان یعنی روز نماز تراویح
 و قرآن و آنچه نمود و درین تقار و تعداد و خلوص نیت مردم مختلف احوال می باشد و حسب آن اختلاف سلج
 مقبول است آنها مختلف می شود و بجهت این تقار تمام سال شایسته بزرگوار و چنانکه سابق در زکوة مرقوم گشته و
 هر چند و زه بر هر بیت معین بود و درین تخصیص ماه رمضان برای این است بجهت عنایات بی غایات حضرت حق تم
 است که بر این است مرحوم فاضل است نظر بصفت بدنی و کی عمر و قلت است و توفیق مزاول اعمال شایسته
 موصوف و ولایت القدر مقرر شده تا بدون مزاول اعمال شایسته بوساطت برکات ماه موصوف و شب قدر فائز
 بدرجات عالیات مثل پیشینان بلکه زائد از آن شود و در هر سال بیکبار لک کوبی قوی نفسی که اثر آن تمام سال
 می ماند و شهور و غصب و حرص و اوصلاهی پدید می آید که در انسان را بر آن آگاه است نشود و
 افاده ۴- اما چنانچه مندر آفت که با دشواری می بیند و آزار امور و عنایات بی غایات خود سازد و هرگز
 در آن مکان طلب نماید آنرا نهایت مورد فیوض خود سازد و در اقران و معظم و مغر کند حتی اگر کسی بدون
 طلب هم در آن مکان داخل شود و در آن بخیالی که یافت آن بسیار دشوار سازد و بوجوه غری و
 عظمتی او را هم در اقران خود داخل شود و در اقران محض از اغراض و عنایات ندارد و انحصار آن مکان را بخواند و شایسته
 پس هر که بنابر طلب حاضر شده باشد و در بر طبق حال او مغر و نعم سازد و هر که بدون طلب آمده باشد و در اقران
 حال او بوجوه مغر و نعم کند چنانچه پادشاه علی الاطلاق فائز کسبه و طراف او را که سستی بجم است از تمام ارض
 ممتاز ساخته مورد فیوض خود کرده است و در آن بخیالی که هر کس ناکس بسند و ساختن پس هر که بنابر طلب بجا حاضر
 شود و آن بنی آدم اندر این نوع نعم الهیه مشمول می شود که از آنجا منفعت عام است که تمام گنایان آدمی آمرزود
 باعتبار رفیع گنایان چنان می شود که گویا آنجا این پادشاه هیچ گناه بروی نیست آینده و هم در عنایات بزرگوار
 کفالات رحایه مشمول می ماند و هر که بدون طلب از مقام تحقق نگزشت حیوانات و نباتات پس ایشان هم بجهت
 حرم مغر شده از امثال خود و تباری محال می نمایند پس من پاک باید که این امر عظیم را یعنی طلب و در گذار و در
 مثل این مقام این چنین عاجز را محض ای اعزاز و اکرام تصور کرده عظمت سلج و کمال خود را بخاطر گرداند و

افاده ۵- باید دانست که چهار امر است که کثیر الفوائد عظیم المنافع که منفعت آن بوجه متعدده بر جهان نام ببر
 بشمار باران که منفعتش نبات و حیوان و انسان را حاطه کرده و منافع این امر عظیم و در است منفعتی عامه که منافع
 مطیعین و کفار و ترمین و فراق و منافقین بلکه جن و انس و حیوان و نبات و زمین و منافع مخصوص
 به جماعات خاصه یعنی بعضی اشخاص منفعتی حاصل می شود و بعضی دیگر منفعتی دیگر از منفعت عامه پس ایشان را که چنانکه بجهت
 بجهت نایب شده که بسبب عدالت حکام و دیانت اهل معاملات و سخا و وجود ارباب اموال نیک نیتی و جهان نام ببرکات
 سما و شیل نزول باران بر وقت و کثرت نبات و اتفاق مکاسب معاملات و دفع عیالات آفات و نمود و احوال فطریه را بر آید
 هنر و کمال ایشان ازین تحقیق میگذرد چنانکه ایشان بلکه صد چندان بسبب شوکت دین حق و عروج سلاطین و ترمین و
 حکومت ایشان و قطار و انکاف زمین و قوت عساکر ملت حق و تمشیت حکام شرع و در قری و مهابه ظهور میر سرتاج
 حال هندوستان با حال روم و توران و نزول برکات سما و باید بخند بلکه حال هندوستان و درین جزو زمان گشت
 یکبار رود و صدی و سوسه است که کثرتش برین ایام و در ارباب گرده بحال همین دلالت که پیش ازین صد سال
 در نزول برکات سما و در ظهور و ولایتی عظام و علمای کرام قیاس باید کرد و اما منافع خاصه پس حصول آن نسبت
 شهادت مومنین و خرافه مسلمین و سلاطین ذی الاقدار و جوهران گار استغنی از بیان است و اما نسبت براب و طین
 صافی پس حصول ترقیات عظیمه و اوقات قلیل و فوز مرتب و ولایت و صاحب جاست و ریاضات سیه است و اما نسبت
 علمای این عالم حقه و کثرت معاینات این رفوز علمای در تب حسب قضا و جهاد و تقویام بر نصب ماست باطن
 یعنی عورت ظاهره بسوی ملت مقبول و حصول نیت نیایا نسبت عقاید حقه و حکام و ضعیف ظهور ابر و افتخار و غنی عن
 لشکرت و اما نسبت عوام صغایر این فوز غریب ایشان در صلاح و تقوی بسبب اغوازال صلاح و امانت اهل فخر و سبب
 شهرت مورد مشهور و عد و غمور امور مردم منبوغ و نیز انصاف جرداعات ایشان بسبب انصاف و سلاطین اهل سلام
 و اکرام علمای ذی الاحترام و ولایای عظام و بسبب دخول در جماعات عظیمه کافرا اهل سلام است و اما نسبت
 عوام مومنین پس حدود نیت صحیح در املات و سلاطین بسوی طاعات و رقاب ایشان بسبب تشار و ترمین
 حق و الطاف جو و مطلق و تقیاد و در سوسه شریک است بهر آن اگر چه قلیل باشد و نیز زرافه است بحاش بسبب دخول
 برکات سما و بسبب طاعت سلاطین ذی الاقدار و جوهرانی سخاوت شاعر و نظام امور و مشایخ و علما و ایشان

بسیب استیجاب بودن قرآنین شریعت است اما بجهت فساد و مجاری حصول تیرینی حدوث کرامت و مطلوب
ایشان انقضی و غیر بسیب بر آن ذرات حق و قلوب بنی آدم بسیب بر شاعت افعال قیود و عقل جمود را نام
بسیب شهرت است حق و نیز دست کشیدن از اظهار عنکرات و بدعات بسیب خوف قنات حدود و تعزیرات با خوف
لحق و عاریب طعن خوان و بلاست اقران بسیب شهرت قبح عنکرات و بدعات است اما بجهت اهل نفاق پس
استقامت ایشان بر دین حق ظاهراً و عدم دخول ایشان در زمره کفر و هر چه بسیب خوف قنات است بسیب طاعت و
اهل ایمان ذلت اهل طغیان و نیز سبب است نورالت حقه و در قلوب ایشان بسبب ذلت نورالت حقه و در ذل کات
سما و بی بسیب خط شریک اهل اسلام و بسیب بطلت باور اهل عظام و علمای کرم انکس از انوار و نفوذ و موعظه این
بزرگواران قلوب ایشان اما بجهت کثرت انفس فاسقه و معیشت بسبب ان کات و نفاق کما بد و عدالت طعن
و طغیان انفس و طعن طریق و سید حدث و غربت بسوی اسلام بسیب بطلت اهل حق و شهرت بسوم ایشان
بسیب خط نظام امور معاش و معاد اهل دین حق بسیب اتباع شرح است اما بجهت اهل حرب پس حق کما
در جهاد و در دست اهل اسلام مقبول شدند و چون دیگر ایشان قلیل و فاسق اکثر در محاکم تقدیس اهل قلیل به نسبت
فایزین میباشند خصوصاً وقت ظهور شوکت جلاله القدر و حق ایشان مقتول شدند باعث تحقیف عذاب و
تقلیل عذاب است چه اگر مقتول نمی شدند بکفر خود مادی باقی میماند پس با کفر ایشان شریک میشد و هر قدر
کفر متزاید میشد باز در آن عذاب متضاعف میگردد اما و حق ذلاری ایشان از شمار و صبیان پس از بسکات ایشان
و بسیب استرقاق مخالطت اهل حق بدست می آید بجهت حصول مبالغه و محبت اهل حق و حق ایشان منظور میاید
این است پاره و از ذکر منافع جهاد و انقیض آن پس باطلش و یتقام نمی تواند شد القصد و جواب جهاد و اهل ایمان
و امر با قنات آن الی القراض الزمان در کارخانه تشریع مشا به انزال عیش و آجراست و نه است در کارخانه
نگوین با تلف شدن چندی اشخاص فاسد الاستعداد و بعضی از اهل اسلام که مانع از وقوع جهاد میشوند
در راه مخالفت خرات و مجاری بسبب جث باطن و حسد و محبت کفر می پیمایند و در ورطه بلاکت ابدی
خورامی اندازند و در زمره حیث منافقین داخل میشوند پس در عموم منافع جهاد مغل نمی تواند شد پس این است
که عموم نفع و در حق جمود نام بر می آید و هر یک بعضی از اشخاص اندام عاری از ایمان و سول و انانیت و فساد

خاتمه در فوائد متن

و آن مشتمل بر پنج افاده است

افاده ۱ + باید دانست که استماع غیبی مزایای خست طاعت دارد بدون شهوت اگر چه از منوعات
شرعی نیست لیکن اشغال این امور را در حق سالکین راهی خصوصاً در حق طالبین راه نبوت عالی از خل هم
نهایت فیه پادشاه اشغال این امور بسبب رقی مبتدیان است و هم در حق مبتدیان اما در حق مبتدیان
پس تفصیلش آنکه جمیع ارباب طب روحانی اتفاق کرده اند بر سالکین راهی را اینهاست حقوق نفس
ضرورت است و اتباع خطوط آن منفرایا با خطوط یکدیگر لذات آن در نفس راجع گردد و حلاوت آن
سوی اول شکل نشود نفس مطلب آن سرگردان گردد و در نظام است که اشغال این امور از قبیل حقوق
نفس نیست چه گاهی بسبب ک آن ضعف ناتوانی در جسم پدید می آید چنانکه بسبب کمال و شرب و همچنین
گاهی بسبب ک آن اختلاج می پراگندگی عقل و کرب طبیعت و کثرتی شود چنانکه بسبب ک فم و شرب و همچنین
و همچنین گاهی بسبب ک آن منقطع و قبح و منوعات شرعی تحصیل نمی گردد چنانکه بسبب ک طمع القصد اشغال
این امور باطل از عظام از قسم حقوق نفس می تواند شد و این اشغال این امور نیست مگر از خطوط نفس بلکه از جهات
خطوط که طالب اجتناب از آن اوکد است چه صوت خوش و صوت دگش از جهات قبیل است که لذت آن
در تعلق فرود و در اثر آن علی و الدهر و الاحصار تبدیل نفس قشیت میماند و نفس و طلب آن بیجانی و سرگردانی
فراسگیر و علاء بر آن که اشغال این امور از جهات مانی است که سن و جبه اتصال با امور محرر میبارد و بعضی افکار
بعضی اشخاص را بسوی سعاصی کشان بر و شلا شدت تعلق طلب اتباع غنا منجر به انتخاب شماع
مزایا میشود و کثرت خست طاعت اما در خطوات مجدد و شهوت بکشد چنانچه اهل فطانت و تجربه کاین
پوشید نیست و جنبان اشغال این امور با حشوعا اهل تقوی و صلاح است چنانچه در احادیث کثیر مخرج
و کسب بلکه تقوی و صلاح خود متدشده قدم بر اشغال این امور نباید کرد که کلام به این التیام و الشیطانی
تجربین کائنات و حشری الدمار و انزال اشغال این شانی و کانی است اما در حق مبتدیان پس اعتبار و توجیه
غنا منکر دیگر میماند و تعلق قلب با موضوعی دیگر اما مضرت اعتبار و شماع غنا پس تفصیلش حقوق بر تیرید و تیرید

بیانش آنکه هر انسان سلیم و اجدان در باطن خود تفاوت میکند که کیفیت غضبیه امری دیگر است و ملکه شجاعت
 امری دیگر اگر چه آنکه در حکام آن هر دو با هم متجانس و متماثل میمانند مثلاً در قتل و عرض و غضب
 سر بر سینه و در ملکه شجاعت هم صادر میشود لیکن اول آن عرض سر بر سینه از اول است و صدور فعل از اول
 به نظام ثانی از ملکه است و صدور فعل از اول از نظام اول از کیفیت فطرت است
 و ثانی از ملکه است و در این طریقی در این غضبیه صدور آنرا اگر چه فعل ظهور آن شجاعت نیست بلکه چون
 لیکن غلبه آن کیفیت تسلط آن نفس و اتباع مقتضای آن بحقیقتیکه هر چه غضبیه نظام کند باز اهل آرد
 خود موافق عقل و عرف باشد خواه ملکه شجاعت الی ردفی می سازد و چنانکه صاحب شجاعت تین با یکدیگر
 میباشد همچنین صاحب غضب بیک مزاج بود و قارچ این مقدمه بن نشین شده پس اصل مقتضای عقل و تقوی
 نمودن نظر قاری کار باید فرمود که بجای و غلبانی که بسبب شجاعت صوت خوش در باطن انسان پدید آید اگر چه
 فی نفسه از امور فسادیه است چه مثل همین حال نفسانی و فساد ملکه متبیین و کفار که بر نفس ساری حیوانات
 دارند و لیکن بسبب نظام و انوار عبادت طاعات و انبساط محبت خانی از اوضاع السلوة یک که نتایج سازگاری
 حق را بدای نظر نماید و از اخلاص محو و ابرض صدور دیگر و اما در جبهه نظامات آنرا حسب بانی بنامه شجاعت
 غضبیه است و جنب شجاعت و چنانکه فضا که آنشی از زیر پاره زریا سیم می افزونند و بسبب تیری آتش در آن
 پاره غلظت حاوت میشود که مثل آب شده کفائی او به یار دیگر و در خلاصه در تری شنید پس امر مرغوب
 فی الحقیقت همان است که در مرتبه شسته است این کف که بر کوه کار آمده هیچ کار آمدنی نیست فلان الله
 فیک حب جفا و اما ما یقیم نفس فیک شرفی الاض و همچنین بسبب شجاعت غلبانی که بر کوه کار می
 تمام باطن مستمع را میگیرد و در دست از مرغوبات نفسانی و حکام همیشه که در قدسیه مرتبه شسته سر فلک کشیده
 و حکام و آثار حسب بانی و در نه وضعی گفته و این چنان اهلاد و مستعد با کار آمدنی نیست کسی مثل طلسی است که
 نقطه نشان این ملکوت بر کوه کار آمده پس اتباع مثال این امور و احتیاج با سبب تحصیل آن موقوف طاعات و عبادت می
 چه کار صاحب میانی سر بر اطمینان است و لیکن در قمار است و کمالی چه در سر بر طریقی و چه در سر بر طریقی
 تعلق قلب با ما و بیانش آنکه اگر چه عقل و سبب و فضا نیز حق ایشان مضرتی نمیزاند لیکن سبب

در سبب قلب نیست ایشان هم قائل است و تعلق قلب با ما در این قبیل میشود یا با خبر منجر این امر دیگر
 چنانچه بر صاحب جلال سلیم پوشیده نیست و لیکن آنکه در کار سالکان اهل حق مثل انبیا و صحابه چیزی از
 امثال این امور فائز نیست بلکه آنچه از حکام و بدین التیام ایشان بزرگای اهل طاعات بود و دیگر دعوی جناب
 اشعاری بجز همین این امور است چنانچه بر مبره اول حدیث پوشیده نیست و اما عدم تفریح و تنجیب بخرم مثال
 این سر بر سبب حاجت غاصد است بیانش آنکه این سر بر سبب غاصد از غاصد شرعی و فعل مثل تفریح و تنجیب
 بسبب کمال و رغبت نفسی آید و شدت شهوات و انبیا و طوائف نام و تنجیب ان از جمیع نام و شهوات و در این
 سبب صریح از مثال این امور در شرح دارد می شد قطع نظر از ظهور غاصد و حضرت آن از کتاب معینی شرعی و در
 برین مو لازم می آید و گشت است موجه شجاعت و تحسین گرفتار میشد بنا علیه بر اشعاری بجز همین مثال
 آنکه در شدت طلب حق را باید که با مثال این امور عقبا و نور زود آرد و سویی قلب و خجسته و در طلب حق
 در گردان گردد و اتفاقاً صمیم قلب می آید نماید اگر بطریق امور از غلبه مثال این امور چنین است و مجاز
 با شکار آن نور ضرورت نیست و تعرض بحال غلبه آن از نه تا شد فی الدین و تحریر حلال از نه نباید و اگر غلبه شود
 بلکه سائر طایفان اهل حق که کرمیت و ضلوعی حضرت حق است به باشد اظهار کرمیت این امور و بیانش آنکه
 حق اولی تر است فاما آنکه مثال این امور از وسائل قرب آتی دانسته و در موه عبادت شرعی و فعل شایسته
 ایشان بلا شبهه اهل برعت اند

افا ۲۰۵۰ چنانچه در کتاب از تحلیله و تخلیه قوم شده بدو وجه تحقق میشود وجه اول طریق صاحب الیقین است
 بیانش آنکه هر مسلمان افعال و اقوال خود را بمنین شرع بنحیه قدری ضروری از تخلیه و تحلیله است و در اول
 از جبریل بر حق خلیل خود باشد و از مظهر و لفظیه سبب و لذات جسمانیه جائز و احتیاج نوز و مثلاً و فراسهم
 کردن موال و جمع نمودن منته و قشقه و کفر کردن مال سال سی شین نمیشد بکار برد اگر چه در ادای نفقات
 او چه مثل نکاح و صدقه و نفقات و قربات شایسته نماید و علی بن القیاس پس می این شخص مشکور و صالح
 بقدر اعمال خود با خود خواهد شد و در جرات جنت بجز عبادت طاعات خود فائز خواهد گردید و بعد از مدتی در طریق
 سالتین است. بیانش آنکه ایشان که فائز ضروری از تخلیه و تخلیه نمائند بلکه اخذ بجز آنکه بحالی نمی

و قطع تعلق از ماسوی الهی بنماید چنانکه در مال و عیال و از چار و عشا و از ساعی و اعمال خود بمقتضای عبادت
 میباشند و همه را از ان منقطع نموده و مولا را مستحق خود بنمایند و شهادت خود را دست خود می دانند و سر خود را سر خودی
 پندارند و تمامی حشمت و شوکت مال منال و سایر سبب نیل از ان حضرت حق جل شانه فبیده برگر خردند و
 بران نمی کنند و در صرف آن بر مضیبات او سبحانه و جانه و غنی و قهوه غنی غایبه و وسوسه آنکه نه گمانی و معاشش با سر خود
 گذشت برگر در خیال ایشان نمی گذرد و مثلاً اگر ایشان احتیاجی شد به سبوی طعام میزدند و صرف آنرا از غیر
 مولای حقینی خود سر نمی نهند و صرف کردند آنرا بهیچ صر ف بکار نه بدستی که ششانی و مساعی که در تحصیل ضای
 مولای خود بجا آورده اند از رسم هرگز از ان خود نمی شمارند مثلاً اگر یکی اعمال ایشان را حق جل و عا لیا فری میزد
 فرماید یا لا یبیط نماید هرگز حرف نگذرد و حکایت نکایت بخیا ل و در پیشان خود بگذشت که این اعمال را بجان
 گرفته و چه بکند از ان بود که از دست مافیه بلکه و نند که مالک حقیقی در ملک خاص خود تصرف فرموده و از ان
 بهیچگونه عدا نه نیست بلکه صدق آن اعمال از دست ما بشنا چیزی است که مالکش آنرا و صدقانی که محض مالک
 اوست نباده باشد پس آن صدوق را اصلاً آن چیز عدا نه بشنا اگر مالکش بگفتی که برادر با بر او کند هرگز صدوق
 را محل اعتراض نه بلکه بعضی از بزرگواران مقامی عطا میفرمایند که از لوازم قیام بقوام نیست که در اول تصدایق
 رحمت بانی و خیر خواهی چه چاره نام فواره صفت جوش میزند چنانکه اگر ایشان این مطلع شوند که اعمال جلیله ایشان
 به بعضی از عضا عطا فرموده اند و بسبب همین اعمال کار و بار ایشان درست شده چال بد مال ایشان بهیچ
 البته این بزرگواران به سبب حصول نجات آن عضا نه از جهالت مروت بسبب اعمال ایشان سروری و فرحتی
 بهم رسیده اند و آنکه نده از بزرگان حق بسبب اعمال ایشان از جهالت مروت نجات یافت چنانچه شیخ سعدی
 شیرازی از قول شیخ بشیر شهاب الدین مبرودی قدس سره العزیز نقل نموده که آن بزرگوار ششی و درین
 مضمون این بیت را عا فرموده **چو بیت** چه بودی که دوزخ زدن پر شدی چه مگر دیگر از زاری شدی
 انقصه چون این معنی تری بعضی از امور دنیا و حق در خلال او جا میگیرد و در جبر طبیعت او حکمی نشیند
 و فائز او را بهیچ دست میدهند و عیال و عشا و عا که در دنیا جلیله خاص که بادشاهان و ولی الاقدار بعضی
 خود را از سایر علایق و دوا بهیچ خاص مقلب میفرمایند و بزرگوار میکنند پس چنانچه جلیله خاص از ان مطلق و تصرف خود

آتش مولای خود میباشند و تمام سلطنت او را بخود نسبت نمایند مثلاً جلیله خاص با شاه هند و سائر امیر مد که گوید
 که سلطنت ما از شهر کابل تا لب دریای که شورش است چنانچه اصحاب این مراتب عالییه و ارباب این راه و فیه و
 سلطان تصرف عالم مثال شهادت میباشند این کار او سه لایه ای در الانصار امیر مد که تمامی کلیات را بخود
 خود نسبت نمایند مثلاً امیر مد که گوید که از عرش تا فرش سلطنت است منی این کلام است که از عرش
 تا فرش سلطنت مولای ماست ما را با هر چه نسبت میدادی است یا هیچ چیزی خصوصیتی نیست آنرا چه
 با منسوب باشد و غیر آن با منسوب نباشد و الله اعلم بالصواب
افاده ۱۰۳ در حالات و مقامات و فضائل که مندرج در رساله است هر که شصت آن شود یا صرف
 بدریاست علمی آن بهره مند شود و او لازم است که تعظیم و تحکیم عا طلیین و عا فلیین این امر کوتاهی نمند
 حال هر یک حق تعظیم او را نماید چه بر مسلم و کفر و حق جل شانه منصرف نیست پس او را تعظیمش بکند
 تعظیم این نام پاک میباید این نام پاک اسم جلیل القدر است که بقا لآن هیچ چیز نمی بخرد و او را کند
 کمال آن نمی رسد و همه و صوابش را بایان نیست و ثانیاً حال آنرا در انجام خود را ملاحظه کرد و از آن بزرگوار
 شده و خضوع خا ن نماید چه بر کس در بدو خلقت لا یقل محض تا کلام و محنت بود و در خفا هم هیچ کس را معلوم نیست
 که چه خواهد شد و ثالثاً بلحاظ عموم حرمت قدرت حضرت حق جل شانه از رحمت و قدرت او هیچ بعید نیست که
 او را یک لحظه از انرا قطب لا قطب رساند مومن باشد یا کافر از هر یک لحظه فایز نعمت ایمان فرماید و ثانیاً
 او را نعمت قطبیت نبوا و رحمت انعام او متوقف بر محنت و استعدا نیست بلکه محنت و استعدا هم از
 انعام علم اوست اگر احدی را برود و برود و بعد محنت شدید معنی عطا شده و پندار که عطای آبی بدون این قسم نیست
 جائز است که بزرگوار و بزرگواران در یک لحظه عطا فرماید
افاده ۱۰۴ باید دانست که آنچه از تمهید خلاق بهیچ از زو ایل و تنحلی و فضائل و اصلاح اعمال و
 عبادت مفسلاً بیان شده همیشه کسی است که طالب رضائی حق تعالی باشد و بارضائی وی مقبول
 و غرت و اعتبار بیا که حضرت زود اجمال حاصل نماید و مدار نجات برین مور نیست بلکه مدار نجات صرف کلمه
 است که از صدق آن عقا و در گوید و از عقا و بد کلمه کفر محتر و بر چند کبار عمده مثل نما و غیره از وی صادر شود

نماز نشینده لفظ مبارک الله از وسط سینه برآورده بشدت و جهرا و زانو است ضرب کند و باز از تنه و صورت
 متخیل را با بستگی تا به شایسته کشیده و وسط سینه را مانند چنان متخیل کند که در برابر این لفظ بر آید و بجای
 و به پهلوشان دوست راست تمام آن نور گردیدنی اینهمه اعضا باطل شده و بجای آنکه نور نشسته است باز
 سکوت کند و در آن سکوت نشستن بپای نرسد که آن اعضا که مذکور ملاحظه کند تا در وزن و صورت بماند و بجای
 آن اعضا خوب پر کشیده بعد از آن این لفظ را بر آن نور از وسط سینه تا بشان راست کشیده و قلب بشدت
 و جهرا ضرب کند چنان متخیل نماید که همان نور که بر جانب راست محیط شده بود و قلب فرو رفته است باز قدی
 سکوت کند و در آن سکوت چنان ملاحظه نماید که همان نور که قلب فرو رفته بود درون تمام این شخص ساکن
افاده ۳۳۰ طریقی که سرفری است که چهار زانو نشیند و یک ضرب و جانب است بطریقیکه
 مذکور شد کند و دیگر ضرب در جانب چپ همان وضع نماید و ضرب سوم در قلب نماید
افاده ۳۳۱ طریقی که چهار ضری است که چهار زانو نشیند یک ضرب بطریقی مذکور در جانب راست
 دیگر در جانب چپ و در قلب چهارم در سر که دست و بضعیکه همراه آن ملاحظه کند گوید که در یک سیم این
 بر سر از تحت احاطه میکند تا که تمام این احاطه کرد و تمام این شخص آن متفرقی گردید یک سیم این شخص آن
فاده ۳۳۲ غایت باین که با بطریقی مذکور است که از ذکر آن امتناع می نمود اما لفظی احاطه کند
 بشریت از تمام بدن همراه از اعضائی مذکور خصوصاً در سر و دو تهید فکائی حیاتی گردد و در سر و فکر ملاحظه شود
 و اقرب باشد بر انتقال از ذکر بر آید و چون از کار چهار گانه از یک ضری تا چهار ضری دیگر که ذکر شد نماید

پدریت ثانیه در بیان اقسام فکر

و آن شش طریقت افاده است

افاده ۱۰۱ مراقبه اولی مراقبه حدیث است و طریقتش آنیکه وحدت حق تبارک تعالی را که لا شریک
 بهین است هر جا احاطه کند که در هر زمان مسکن آن ذات پاک بگنجد است و ملاحظه را صورت بخواهد
 اول آنکه هر چه بر آنی که بجای می جوئی تعالی را به بند و دم آنکه جوئی تعالی را این چیز تا بخیل کند
 برود و درین مراقبه بلکه ازین برود و طریقی برین و جنبه است که هر دو صورت سوم که مراد در اینجا است که در

اورا بکانه غیر تمام شایسته را تصور کند آن چه بر آنی کند و درین حق و اندر شایسته یکم شخص پیدا کند
 که در آن لحظه است فکائی می و درین آیه می کنند هر جا بود و درین سیم غیرت بلکه غیرت است با وجودی که در آن
افاده ۳۳۰ بعد از استقرار در مستحکام مراقبه حدیث کند و از او مرتبه است با بند و آیتا اما در
 عبارت از ملاحظه جتیج بر چیز بسوی اوس بجا آید اما در ششای می از بهر چیز است چنان این مراقبه است
 طلب تحصیل انتهای آن کند و در عبارت از ملاحظه احتیاج خود را سرعاش مساعد و فیصله از مروج بقا
 صحبت و اذیت نهایت تفریح و عجز است یعنی چنان ملاحظه کند که در هر چیز جتیج بسوی اوست و هیچکاری در
 عنایت وی را سرعاش نمی شود کار عمده بود یا اهل از سحاش بود یا از سعاد و این مراقبه در الهی و محبت و
 بنجاب کبریا می تحقق گردد که بر فکائی جان مال غرت و آبروی خود را در رضی وی تعالی بلکه بر نام
 او اهل و آسان نماید بلکه از موجب فخر و اعتبار غرت و جاه و شمار و این امر در اعتقاد وی کما فی
 مستقر و حکم شود و شایسته آنیکه شخصیکه از طرف با و شایسته انعامهاست فخر و عرونی تا با عن جد ریاضه آید و تمام
 بکار با سحاش غرت اعتبار قبول باشد و داده اگر بکاری امور از طرف آن باشد شود سرعاش از جانب باز
 هم فر خود میداند و ازین مراقبه سنی اذاک فیکد و اذاک فیکد و سنی بخوبی تحقق میگردد و در ثبات این آیه
 بخشاف توجیه کنائی است که با وجود کثرت افعال و افعال حیاتی این آیه یک فاعل یک مفعول است و فاعل
 حقیقی است در فصل بر پیش هر سکون بود می گردند

افاده ۳۳۱ بعد از این آیه فکائی در کار آن شغل حاصل از اسماء می آید و سیم بعد از سیم و سیم با سیم
 قوت در ضم کند پس مراقبه نشسته و خاطر را منتهی شود و در احاطه کرد و بخیال خود گوید که از آن فک که تمام لطیف
 نفس است و سیم سیم که تمام لطیفه سر است بر جوانی اند که درش که مرگ دریا بنده هر چه در وی است آن فک
 شده همراه ذکر مذکور از ناف و سیم سیم است اگر نقل روح از ناف سیم سیم مستقر چنان متخیل کند که در آن
 بر او سیم سیم می آید که لفظ الله بالا و لفظ سیم زیر آن است پس این بر انتقال روح و انتقال از یک فک
 گردید و بهر جا جنت الله بصیر طریقی که لفظ الله فکائی که متعاش و معاشی است سیم سیم سیم سیم سیم
 خود تابع و هم از آن را بر آید و سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم

جمید ترقی و دود و دایک در منزل سوم و چهارم یعنی آسمان چهارم و عرش مجید روح را تا در ترقی و ترقی سازد و ترقی نماید
یا یک گزنی هر قدر که ممکن شود و آنجا روح را بچپ راست و دایره ساز کند و گاهی ترقی روح در آن مقامها و شوار
می افتد بلکه مثل چیز نیکین خود بخود بریزی افتد تدریش آنکه در وقت صعود در این بطور و فرجه ها و آسمانها استغنی
شد بنا بر اقامت و توقف روح آن روزها و راه را بی خیال چنانکه تاصح آنجا توقف کند باز بهمان در قضا
از عرش جمید تا طبقه نفس ترتیب و وضع مذکور نزول نماید یعنی بذکر الله علیم از عرش تا آسمان چهارم و بذکر الله قیوم
آسمان چهارم تا طبقه نفس و بذکر الله بصیر از نفس بسو فیکر الله صبح از مرتبه نفس آسمانه آسمان این ذکر را تدریج
کند تا که آسمان آن پدید آید از آسمان نشو آسمان روح ذکر است و ملاقات با روح انبیا و اولیا و ملائکه و بر خیزند
و آنکه سمت مثل سدره المنتهی و جنبه العز و غیره و روح محفوظ و کشف و قانع آنجا و بنا بر همین امور روح را در
آسمانها متوقف کردن و دایره و ساز نمودن میباشد و دیدن عجایب آنجا مختلف می شود بر کس بهوجب قوت
هر یک که هستند و در منازل خود می بینند و در حسن ملاقات ارواح و ملائکه و کماله با ایشان میشود و حیا با بر خیزند
چنانکه مضطرب راه سالک بود و یا غیر آن نیز او را آنگاه می نشیند و روح را طاعتی و قربی و دانی نبوت پاک الهی
و بر چنانگی از جسم حاصل میشود و در این مقام هر سده که در مثل نفس اعانت و امداد میکند و آنرا آسمان ترمیم از و بر خیزد
روح بشری قابل غرض عالم قدس است و نمیتواند لیکن اگر آهسته بدر قضا و شد و پس چنانکه طاق رسیدن
نمیدشت به در قضا و تدریج میزدند سید .

افاده پنجم در باطن نفی پیش گیر و یا نشاء که مقتضای اشاره الله تعالی فی السماوات و الارض -
انوار الهی در هر مکان موجود است بشا به وجود حق که هر جا ثابت است چنانچه در ساقیه وحدانیت واضح گردیده
و انوار از هم آن وجود پس جای که وجود است همه جا نور است تحقق است و چون احاطه وجود معلوم شد بهر حال که
انوارش باید نفی شود با وجود آنکه نور هر جا موجود است لیکن قوت در کمال انسان بسبب آنکه از خیالات اشیا میگذشت
ظلال آنکه کمال عالمی و غرضی است از نور آن محبوب و محروم است از بسبب نیست و در وصول بذات
طی حجب که عبارت از انوار است و جب و طی آن بدون ادراک آن و حق اکثر ناس منتفع و آنچه باب حضرت
عالیه را چون بحکمت انوار و وصول بذات بخت دست میدهند پس احتیاج اکثر ناس با حشاش انوار قریح

نمی کنند پس براسک ادراک آن قوت و در آن خور و از خیالات نکره پاک و صاف باید کرد تا که انوار آتشی و ملک شکر
 و همین که تابد قوت و در آنش از رنگ خیالات غروب و صیقل گیرد پس انوار هر جا موجود اند بلا تعجب دریافت خواهند شد
 و مطابق پاک کردن آن نیست. شش نفس که در حلاله شش نفی نیست کردن اشیای با خیال خود
 اگر چه فی الحقیقت هیچ چیز نیست نخواهد شد فی الحقیقت آرزو نیست و آتش خیال باطل و دهم کاذب است هر چه موجود
 است با بجا وجود و حقیقی تبارک و تعالی موجود است و مطابق خاص با وجود پاک و هر چیزی موجود را حاصل است پس
 نفی وجود چیزی فی الواقع ممکن نیست و قصد این امر کردن گو یا مقابل خالق شدن است و غرضی بهم نفی واقعی
 منتفی نیست چرا که غرض صاف کردن در آن که خود است چون در آن صاف شده عای خود خواهد بود و نفی واقعی
 هیچ کار نیست و هر چند نفی تمام عالم امری حسب بنظر آید لیکن ایجاد و مرتبه است پس زیرا که نفی عالم و نفی یک
 جزوی از عالم برابر است انسان را خالی کردن خیال خود از پریش و تمام فلک برابر است آری نفی وجود خود چیزی نیست
 است بنا بر علیه نفی را به و مرتبه باید نهاد اول نفی خود دوم نفی تمام عالم و سبب در سهولت دوم و دشواری اول
 آنست که قوت و در آن علم و دهنست خود را نام منتهی و پریشی نام و دریافت غیر خود و حیانا می شود و نفی دوم خیر است را
 از آمدن در لغت و در آن که خود منع میکند و در نفی اول آنچه در در آنکه مستقر است از آن خارج می نماید پس نفی کردن
 صافست خارج از دخول و خسران و فعل است پوشش نیست که اول بسته است و هم بسیار آسان است یا باطن
 و قش توان فهمید که نفی با آن شخصی را که در آن گاه و گاه دیده آسان است از نفی بر آن کسی را که در عین باطن
 آینه او و نظرات متواتره بر برش می افتد و بنا بر علیه و نفی خود نفی جبهه اهل جا نیکه بر آن قرار دارد و دشوار تر میشود
 و گاهی نفی سر که مقام ادراک و تمییز است گران می نماید و بعضی را که بر نفس و آمد و رفت و هم آگاه و نرمی باشد نفی
 خلق و سبب سخت میشود و با نماد هر چیزی که آگاهی بر آن حشر نفی آن سخت تر پس اول نفی تمام عالم کرده و نفی بدن خود
 و شروع از همانجا که نفی آن دشواری نماید که به نفی آن عضو تمام بدن یک با نفی خواهد شد و اهل در تحصيل
 نفی توجه صاحب نفی کامل است که نفی خود کرده بهرست خود توجه شده و اتفاقا باید و ابتدای شود و اثران بر مبدی این
 کار بصورت مختلفه میباشد که گاهی خلائی به مقام سینده و شکم و دلا معلوم میشود و گاهی خود را بی سر و گاهی بی سر و دست پدید
 و گاهی تصور میکند که خود شده و هم و گاهی طولانی یا کمی مختصات و جنبه متغییر میشود و گاهی بهرست است از آن که در هم و در آن

مشت حاصل می آید و آن کشف مطابقت واقع می باشد لیکن خود را قیاسی تمام عالم نداند بل این خیال
مخالف حلقه از انما این مرتبه اشتغال کند و درین حالت توقف نکند که راه راست منزل مقصود نیست هر چند از پی
باشد فامود و از راه راست صورت سیر و استقامت قصد انتقال از آن با نوار کند که حقیقت پاک است
و گاهی انوار از بخار رنگ بظرفی آید و پیش صورت راه حصول مقصود طالب است و آن انوار حجب ذات بخت حق
جبل و علا است و طی از نماندنی مفرغیت اگر غایت آنی شامل حال باشد در یک لحظه هزار طایفه میگردد و لیکن هیچ
عادی بر سر انتقال سالک از بجای بجای دیگر است که هر یک را از انوار بقوت خیالیه خود بخوبی و بیچ
که احاطه تمام عالم کرده بخار از قید مکان بفضائی لا مکان نماید بعد از آن است انتقال از دل خود برآید
استند عانی پس امر از جانب حضرت حق نموده بنظر خیالی خود در آن نور بخوبی نور کند که نوری دیگر از صلب حق
نمایان گردد و اثر هم بطریق نور اول وسیع کند و از آن نور ثالث انتقال ورزید و حلقه جبر و پاک انسان دیگر
حجب متوقف گردد و او را راه وصول باصل مقصود بدست نیاید و آخرین حجب حجابی است لطیف بی لون
که انسان بجهت بی رنگی قفسیر میکند آنجا که کاسه توقف روید و در اینجا بعضی طالبین با نوار مقصود
اصلی می پذیرند و همان جا متوقف میشوند

افاده ۳: که در کمال انبساط از روی وجد غیبی تمام حجب طی شد بتمام معرفت ذات بخت میرسد
در آنجا حالاتی پس عمده و اطوار مختلف پیش می آید و خونی که در اینجا می باشد انما بیانی فضایی نامند و نه پندارند
که در آن مقام تفاوت و تبدل حالات نمی شود بلکه بموجب شقوق کُلّی و حقیقی تئان هر وقت شان جدا
از ان ذات پاک جلوه گر میگردد و بجز و تبدل احوال طالب و غیب هم تبدل و تفاوتی بر وجه بصیرت او
نمایان نمی گردد و چونکه بطریق حدیث نبوی علی صاحب الصلوٰه و السلام کرد و آدمی به منزله پاره پرست که
در صحرای صاف با دانه از راز بر و زیر می سازد و دل سازا قرار نیست پس ظهور شایان هم از ان طرف سکون
و قرار نه بلکه در صدمه متبدل میگردد از جهت تفاوت شیون الهیه است که معاملات مختلفه حسب استعدادات
بخی آدم پیش می آید و میان سیر فی الله تفصیلی دارد و طویل و عریض که تخریش درین اوراق دشوار است مگر
که متعارف و منضبط کتب مختلفه این فن است پس بتمام معرفت منتهی میگردد

فصل دوم در بیان اشغال طریق پیش برتری جدید که موجب قوت اثر و عزم
ظهور نماید و از سنه قلیله باشد و نظریات و مجاهدات متعارف انسان نماید

و آن شتمل بر دو باریت است

باریت اولی در بیان اشغال طریق پیش برتری

و آن شتمل بر پنج افاده است

افاده ۱: اول طالس را باید که با وضو و زانو بطور نماز نشیند و فاتحه بنام کار بر این طریق معنی حضرت
خواجیه معین الدین بخیر حضرت خواجیه طیب الدین بخیر یا خوانده انجا بجانب حضرت این دو پاک
بنویسد این بزرگان نماید و بنیاز تمام وزاری بسیار از بسیار و علمای کثرت خود کرده و ذکر و وظرفی شروع نماید
طریقش آنکه لفظ مبارک الله را ده بار متصل گوید و برای اتصال هر دو خا اول را پیش گوید و این دو بار گفتن
یک ذکر قرار دهد و بنابر آیت از هر دو ذکر فی اینها لفظ الله را که بار دوم در هر دو ذکر خواهد گفت بطور وقت گوید
تا را با بخرم خواند و بقوت تمام از رسیدن بر آرد و بجز و شدت و مد گوید و آخر را نا اول و بجز و شدت و مد و کثرت
زیاده تر کند و هر احوال تخیل کند که نوری از سینه اش برآمده بر لب او رسیده و توقف کرده و بار دوم از آنجا
بسیب قوت و کثرت که هر دو جمع گردیده از پیش برآمده بالای سرش رسیده پس آن نور را بلند تر نماید و یک
مقصود کند پس ذکر را حضور دل تکرار کند و برای حضور دل از تقدیم کافی است که این اسم مبارک نام آن است
پاک است که همراه نام خود هر وقت و هر جا موجود است غیبت این اسم مبارک از سبائی پاک و منزله می گنجین
ایست و اثنی از فضل کامل آن کریم مطلق است که جلد تر از کرانوری معلوم شود پس این ذکر آن قدر کند که در آن
شکل چهر بر سرش شده باز بسبب کثرت توبه شدن بر تمام بدن او رسیده پیش را از درون و بدن
احاطه کند و پیش در آن نور گرم گردد

افاده ۲: چون این معنی بخوبی حاصل شود و شوق و ملک آن وضعی رود که هر وقت بلا گفتن همین طور
بکند و بجای خود آید و ذکر دوم شروع کند و آن ذکر لفظ - الله است قوت و شدت و چهره هاں ظهور است
نکته شد لیکن این قدر فرق است که این کلمه را بجانب تحت در میان هر دو نوری خود ضرب کند و نور را همان قدر

که در ذکراول بجانب فوق بلند تخیل کرده بود بجانب تحت تخیل نماید و آنرا از زیر بیابا اگر نداند که در فوقانی و
تحتانی بنابر یک ستون نورانی که بنشیند و آن گم شده باشد ثابت گردد +

افاده ۳۳۰ + باز بلامت و استقامتی که سر مشرع کند و در بین آنکه بطور اول صرف لفظ الله بگوید و
ضرب ثبات و جهت بر طرف و این لفظ مبارک را بخیال خود در آن نور که بجای بنشیند هم بان است گردش و پرتاب
جانبی و مصداق که اگر کردنی و این از خیال من خود یا غیر آن باشد یعنی متصل سازد و تمام آن نور را در روشن نگردد

افاده ۳۳۱ + چون این نور انجمن صفتی گردد که شمع آن از هر جهت و در هر دو آن باشد و تصنیف و تخیل آن
بقابوی ذکر آن که چهارم مشرع کند و آن نفی اثبات است یعنی لا اله الا الله تعالی لا را بخیال خود کشیده
محیط زمین آن همان ساند و تمام دوره با فر گرفته الله را در خود تمام کند و طریق کشیدن لا نیست که پیش روی خود

منصور و بیع بنیل کند آنکه بعرض مجید رسد و باز از آن شرک تصور نماید که در تمام عالم جنبش کرد و بطور اکره گردید
بقا خود رسیده بلفظ الله بجانب فوق بالای عرش مجید ضرب کند و لا الله نفی معبودیت هر چیز
فی الواقع نفی اثبات و نفی وجود خود تمام اشیا کائنات از خیال خود با حاط درست و تصویر چپست مستغرق

مستحکم سازد و در ضرب لا الله اشاره بذات بخت نماید که مخلوق کلام مجید است یعنی لا اله الا الله تعالی العرش
اشیائی بجز ابراهیم و ایزد نور آن ذات بخت از بالای عرش آن کثرت و وسعت بشاید و بیای خود خواهد آمد
که تمام عالم را محیط خود گشت بلکه تمام عالم در آن گم خواهد شد چنانکه در ذکراول حفظ جسم اگر گم شده بود و باین طریق

ذکر نفی و اثبات طالب صادق را براسه حصول کمالات مخصوص کافی است فهم درست باید و این گرا بکثرت
و مبالغه نماید بنیابت انبوی و ترقیات محتاج بشفلی و گیرنده خواهد شد +

افاده ۳۳۲ + حریفی انتقال ازین ذکر به منزل مخصوص است که بعد استقرار نوری که از فوق عرش صادر شده
تمام عالم را فرا گرفته و پس نور را قیام کند و ذکر را بگذار و طرز مراقبه آن است که نفی خود و نفی تمام عالم را از حاط نور
ذکر حاصل کرد و بجا قصدی ملحوظ نموده نفی سلطه بطری در قابوی خود را که اولاً : در آن لحاظ نور هم نفی خود
نفی تمام کائنات انوی آسان شود و که نفی از آن نور شک نمی شود لیکن این بخش را باید که نفی را مقصود لذات
ساخته شغل نفی را مستحکم سازد و بعد استحکام نفی با توضیح صفاتی جوید خواهد شد چنانچه در طریقی ثانی راه طالب

یابی است پس بطریقیکه فصل اول مذکور شد از آن حجب نور است بجا و کند تا که با حجب که نسبت بی نگی
است فائز گردد اگر چه نسبت این طریق را تشبیه نور مناسب که فائز باشد میسر نیست لیکن فی الحقیقت بی رنگ است
یک گونه این رنگ معلوم میشود همین که در آن نور کرده آید هیچ رنگ بخیال نیگیرد و چونکه از حجاب اخیر هم تجاوز
خواهد شد و حصول ذات بخت کنهائی سلوک متعارف است تحقیق خواهد گردید +

پایست ثانی در بیان فوائد مستقر

و آن تشبیه و افاده است +

افاده ۱ - برای انکشاف حالات کمالات و ملاقات ارواح و ملائکه و سیر حجت و دار و اطلاع بر حقائق آن
مقام و دریافت انکه آنجا و انکشاف امری از لوح محفوظ ذکر یا حتی یا قیوم است یا می را به کربخالی از
در میان سینه خود تا جلب آورد و روح خود را پیوسته زیر آن سازد و باز لفظ یا قیوم تشبیه بر آورد و از سبک تا لفظ باین لفظ
مبارک متصل تلفظ بلفظ اول واقع میگردد لا بد که اثر این هر دو اسم مبارک و وقت تلفظ با هم جمع شود و قوت یگیرد
بند هر دو تلفظ بلفظ اخیر با استعانت برود و لفظ مبارک باین طور که این اسم مقدس زیر روح شود و روح در میان
هر دو اسم با اندر جابجایی عرش رسد و در آنجا رسیده توقف نموده مفرود نماید و در سیر و دوری عرش بالای
عرش نماید یا زیر آن در مواضع آسمان نماید یا بقاع زمین مثل کعبه معظمه و دیگر اکنه بقدر که بعد عرصه بهیاری خرداری
این عالم خواهد با استعانت همین هر دو اسم انتقال از عالمی با شغل نماید بیکر خدائی یا حتی آیتا انتقال از آنجا کند و
بصاحت یا قیوم تدبیر بیکان نور رسد و نزول کمالات را جدا گانه ملحوظ دارد +

افاده ۲ - برای کشف قبور مستحکم قدوس نهیب الملائکه و ملائکه مقرر است طریقی که با
آدل یعنی سبوح از نافع تا بدایع یعنی تمام لطیفه اخفی رسد و با هم و هم یعنی قدوس از آنجا بالای عرش مجید
و با هم سوم از آنجا انتقال کرده بطور ضرب و دل زند و از نور فوقانی دل داخل شده از نور تحتانی برآمده متوجه
بر گردد و اگر در عایکبارگی نباید دل تنگ نشود و در نکو آن بجنود و توجیه و التجا و زاری کوشش کند و امید
و ان از فضل الهی دارد که کشف مطلوب حاصل خواهد شد و این کشف قبور را نا واقفان موجب قرب الهی است
دینی الحقیقت مورد و درست

همان طور از تمام بدن ذکر شود چنانکه باید که خود سلطان ذکر نموده بطور مذکور القاب طالب کند و اثرش
گناه جنسی نمایان در تمام بدن می شود بحدیکه دست یا پا یا دیگر اعضای وی بدون اراده اش از جای خود منتقل می
گردد و ایما ارشاد و حرکت پدید می آید و گاهی بطور تشعیر معلوم میکنند یا مورچه ناگه بر بدنش میخیزد
خفگی و سبکی در تمام بدن محسوس میگردد و گاهی آنچنان خفگی در بدن ذکر ساری می شود که در وقت نشستن و درگمی
او را سردی محسوس می گردد و سبکی آن چنان می شود که گویا آرایش را تمام بدن او در کرده و در مثل آنکه
کسی بکسبه مالی در حمام غسل کرده باشد و غسل ظاهر می این یکی حرف بر جلدی نماید و در سلطان ذکر کراز
اندرون صفائی می یابد از قبیل خرق عادت است که مثل اختلاج شدید تمام بدنش در قابو نماند و حرکت
مخفیست که از تمام بدن او در دو دیوار و حسن خار و سنگ غاشاک و از ذکر جبهه بلا شنباه بگوشت صاحب
سلطان ذکر کرد ششیدن هم نشینان زیادی است در کرامت مذکور و گاهی نور صلیب سلطان ذکر
را محسوس می شود - فایده - طریق دریافت کردن صاحب تلقین از استاد حصول ذکر لطافت
بسلطان ذکر و غیره را در طالب آن است که صاحب تلقین سخن در اخالی سانه متوجه بوی شود آن وقت
هر چه در خود یا بداند که آنچه معلوم میشود عکس اثر طالب است پس آنچنان وقت در صاحب تلقین بپوشد
همان است و طالب است و کیفیت حکم شغل منکسر خواهد گردید

افاده - ۴ - چون سلطان ذکر بقدر مذکور بجا آید و بروقت اراده بلا کلفت روح را بشل نفی کند
و همه اشغل نفی شغل یابد و شغل ختم کند بعد از آن شغل نفی یعنی بجل آورد پس لایزال بر سالک یا توحید
صفائی منکشف خواهد شد یا بحجب نورانیت بود یا خواهد گردید و امر ثانی طریق مطلب یا بی است پس
سالک را باید که از آن حجب بفرقی که در فضل اول مذکور شد تجاوز نماید و در ثانی طریقی بحجب براه صحت
مزاوت کند تا که با خر حجب که سعی نسبت بی رنگی است رسد اگر چه نسبت این طریق را بآب و دیاکه
صاف از آلودگی خس و خاشاک ریگ خاک بود تشبیه میدهند اما بعد از معائن نظیر هیچ چیز تا بل
تعبیر در کفنی شود و بعد تجاوز نسبت بی رنگی معرفت ذات بخت است و هر سواد متعارف با تمام
رسد میرنی الله پیش آید و در ثانی آن حالات بس شگرت و مقامات بس عجیب و دهر و مرشد دیگر

بمحورش طالب رسیدنی الله ترقیات خواهد کرد همان مرشد را بر حقائق مقامات آنجا آگاه خواهد فرمود
فایده - حضرت امام این طریق یعنی خواهد بهاء الدین نقشبند قدس سره فرموده اند طبیعت
اول ما جسمی ترسی است آخر جیب تنگ است
طالب صادق باید که تجسس همان امر باشد که تجارب بطن جیب تنگ است از آن تعبیری نمایند و شغل خالی شدن
از اذات عوالم خود است چنانچه تفصیل در باب چهارم این رساله نشان داده تعالی مذکور خواهد شد

هدایت ثانی در بیان فوائد متفرقه

و آن مشتمل بر دو فایده و یک فایده است

افاده - ۱ - برای کشف ارواح و ملائکه و مقامات آنها و سیر کنند زمین آسمان جنت و نار و اطلاع بر لوح
مخفی شغل دوره کند و طریقش فصل اول مفسر مذکور شد پس هفتاد هفت شغل مقامی که از زمین و آسمان و
بشت و دوزخ خواهد توجه شود و این تمام نماید احوال آنجا دریافت کند و با اهل آن مقام ملاقات سازد و چنان
گفتگوی بایشان میری آید و آینه یا گذشته با صلاح و شورت کاری از کارهای نیک دینی معلوم می گردد
افاده - ۲ - باید دست که برای کشف قانع آینه اکابر این طریق طرق متعدد نوشته اند اولی این
آنست که در پاس سوم از شب بیدار شده بحال آداب و مستحبات نهایت حضور قلب است بجا آورد و غیره
که برای تکفیر گناهات بعد طهارت معین فرموده اند بهر نسبت تکفیر گناهات بحال التجار جناب خالق الاله
نحوه بعد از آن صلوة تسبیح بیکل آداب مستحبات طهینان قلبه قالب بحال شریع مخصوص بگذارد و در
تمام صلوة دعای تکفیر گناهات و التجاری عفو خطیات و جناب خالق البریات و ربه قلبه بخوناد و در بعد از آن
از همیم قلب تو بیزج معاصی نماید و بجای التجار کند که در دل اوطن عفو خطیات و قبول توبه بپایان رسد
همان وقت بشغلی از اشغال طریق که آن مهارت داشته باشد مشغول شود و در تمامی آن شغل التجار جناب
حضرت حق را بکشف اتم و مظهر پیش وی بصیر بصیرت خود بخشنی دارد که بگی بهمت او بهی و بحشاکان
و اتم و جگر دهد و داشت از جناب حضرت حق آنست که بحشاکان و اتم و طریق نزول الهام از فوق یا
بطریق ظهور آن واقع از قلب تحقیق گردد و فرق در میان درود و پاس و نزول الهام آنست که الهام

احتمالیست که در قلب فرو آمده قرار میگیرد و مستحکم می نشیند و وسوسا را قرار و ثبات نمی بود و آرد و رفت
 آن را وسیلی محسن نیست بطور ذوق و کینه بر از جانبی بی آیه از جانب دیگر میزد و چنان معلوم میشود که گویا چیزی
 است که در جانبی اندل خف کرده رفت و باز دیگر بجانب دیگر و اگر شکاف و افتد بطریق مذکور تحقق نگردد و باید
 که کمال التجا بجانب حضرت حق عا نماید که الهی سن علم و تو بهر چیز انا میدانی که سن باین طریق در تحصیل کمال
 فلان اقدسی که در مذهب حاصل نشد پس بندها کسی از بندگان خود کلام جاری بکن که از ان مطلبی در
 دریافت تمام بعد از ان گوش خود را بجانب صواب و انکار از مردم در لوم یا تخطا صادر می شود و متوجه سازد و بطریق
 قال از کلام آنا عرض خود پنهان نماید اگر باین طریق هم شکاف مطلوب حاصل نشد باید که در وقت مذکور
 یعنی پاس سوم از شب و رکعت نماز بر نیت شکشاف و اتمه مطلوب گذارد و هر رکعت سه بار فاتحه و سه بار
 آیت الکرسی و پانزده بار سوره اخلاص بخواند بعد از ان سر بسجده نماید و کمال خضوع و خشوع یک صد و
 یکبار رکوع یا سجده یا خیزد و نیت شکشاف بخورد بعد از ان دعای شکشاف نموده در خواب و نشأ است
 تقاضای در تمام سجده یا از آنجا حال آن واقع ظاهر خواهد شد خواه صراحت خواهد اشاره +

قاعده ۴ از جمله اشغال مبتدعه شغل برنخ است که در متاخران اکثر طرق مبتدیانند بلکه کلام بعضی از کاتبین
 بران شکل گردیده و تصور شغل مذکور این است که برای دفع خطرات جمعیت جهت صورت شیخ را کما یسبغ به
 تعین و تبیین در خیال حاضر می کنند و خود با دلبسته و تعظیم تمام بگی جهت خود متوجهان صوت میشود که گویا آواز
 و تعظیم بسیار در بروی شیخ نشسته اند و دل با کل آن سو متوجهی سازند حال باین شکل از احوال تصور معلوم
 می توان کرد چه ساعتی صورت گناه که در تعظیم است و نگاه کردن بدان خصوصاً در تعظیم و توبه البتة حرام و قول
 حضرت ایمانیم علی نهینا و علیه الصلوة و السلام که قوم خود را خطا بنمودند و ما هدیه الله الیک انی انتم تها
 عاکفوت باطلاتی خود و لالت در بر آنکه عکوف پیش تاویل ممنوع است معنی عکوف لزوم حضور است نشسته
 یا ایستاده تعظیم و ادب و محبت و خشک نیست که هر که با صورت ظاهری این عمل کند البتة اثم و گناه است تفاوت
 در عمل آن اثم و گناه شغل این سالک طلب الهی حق پس قدر است که و اقل تصور رنگین بر قرطاس شش می
 خواهد بود و در ثانی تصور تمام صورت بلون جلوه شعار و خود و خال و صف و خیال خواهد بود هر چند بظاهر

صورت پستی نیست لیکن بر باطن صاف صورت پستی است صورت قرطاسی آن قدر در قافی تصور می شود
 نمی کند که صورت خیالی میکند با وجودیکه هر دو بی جان اند پس معنی تصویری صورت خیالی از بد است و صورت
 قرطاسی چه فرق در میان هر دو نمی تواند شد مگر با یکد صورت اول در نظام ظاهری شریع قتل را می یابد و
 در صورت ثانی نظام ظاهری را وسیلی نمی رسد لیکن بجهت تاثیرش در نفس فاعل این کار است صورت
 دوم از بد است و اولی است پس باین جوی باید که حرام باشد قطع نظر از این معنی در ارج شغل برنخ نقصان را
 بصورت اول می رساند و تعارض ظاهری ساخته آن حرکات تعظیم که پیش امل صورتی کنند در روی آن تصاویر
 پس می آید و صاف بصورت صم پرستان میشوند و در غیر شدن شغل برنخ باین عمل که صریح حرام است نسبت
 پس این هم باید که حرام بود و در شریعت محمدی علی صاحبها الصلوة و السلام بنا بر پیش بندی صورت پستی تصور می
 سلطانا منع شده و در شریعت دیگر بنا بر بعضی اغراض صیقل دریافت حالت شکل و شمائل مرده یا زنده غایب است
 بود پس فیکه شایع اینقدر احتیاط و تصویر سازی فرموده باشد متبعان شایع را باید که همان طریق احتیاط پیش
 گرفته شغل برنخ را حرام و قبیح بپندارند و هر که بر سر پستی بنشیند علیه السلام و بگوئی آگاهی دارد و خواهد داشت که اگر
 استغفای این مردمان زمانه بر میگرداند البتة از ان منع می فرمودند و تحریم آن ظاهری شده +

فصل چهارم در حل اصطلاحات طریقه مجددیه قدس الله سر ما مهمل
 و آن شش یک تمیید و یک مقصد است

تمیید - باید دانست که مقامات لطائف نزد اکابر طریقه مجددیه شغل شیخ عبدالاحد و امثال ایشان قیوم
 است و هم باین طریقت که مقام لطیف قلبی پستان چپ لطیف روح میازی لطیف قلب زیر پستان
 راست و لطیف سر بالای پستان چپ بقدره انگشت مائل بوسط سینده مقام لطیف نفسی مائل پستان راست
 بقدر مذکور مائل بوسط سینده و لطیف نفسی در میان سینده و لطیف نفس در میان پیشانی است بجاییکه لطیف نفسی در زخم
 ایشان است اول باید که لطائف مذکوره را بدقت جاری کنند و آنا را ذکر نمایند و طریقتی است که طالب
 موعوب با وجود بعضی خشوع و التجای تمام روی بر میگرداند و پیشانی و خاموش شود و خاطر خود را فراموش آرد و خیالات
 دور نماید و با کل زبان سائر اعضا را از جنبش باز داشته اندل اسم مبارک یعنی لفظ الله را بگویند و

مرشد را باید که بخشش تمام متوجه بقیه طلب گردد و در لطائف خود ذکر کرده بهجت درست الفانی آن در لطائف
 طالب نماید و چون ذکر لطائف ششگانه معلوم شود برای حصول سلطان الذکر بر لطیف نفس چه بسیار نماید از
 کثرت توجیه بر لطیف نفس سلطان الذکر حاصل می شود و بعد از آنکه شستن لطائف حصول سلطان الذکر مجرد یک
 غفلت روند بدو ذکر لا اله الا الله ذکر نفی اثبات است بهل آورد و مقصود از این ذکر نفی بدن خود است لیکن چون
 نفی سایر عالم از آن آسان تر است در نفی بدن فعلی میدارد لا بد و لا نفی تمام عالم را در خیال خود مستقر نماید و
 بعد از آن بسوی نفی بدن ذکر لا اله الا الله توجیه باید شد و طریقی است که فقط لا اله الا الله کشفه و باطن رسا
 خواهد بود و مضمی که لا اله الا الله بخود تحمل کند و فقط لا اله الا الله در لطیف روح رسا شده لا اله الا الله در قلب ضرب کند و مقام لطیف روح و
 تمام آن جانب بدن را همراه فقط لا اله الا الله مقام لطیف قلب را تمام بدن باقی را نفی کرده اثبات
 ذات حضرت حق را ملاحظه کند و این ذکر در نفی هر دو بقوت خیالیه عمل آورد و اصل از این بان تلفظ نماید و بعد از اولت و
 بکار این ذکر تا بخیل نفی در قوت خیالیه نفی بدین نشاء الله تعالی را سخ و مستحکم خواهد گردید و بهجت یک نفی تمام وجود خود
 بلکه نفی تمام عالم در قوت خیالیه علی الدوام مستقر خواهد ماند و ششگانه شغل نفی در حد خیال طالب مستحکم میگردد و
 معالجات در وایش رو بطوری آرد خصوصاً انکشاف دوازده بدون شغل نفی انکشاف آن که حقه تصور نیست
 و هر قدر که نفی محال تر انکشاف جنبه پس باید که پیش از مراقبات و ارسای در تکمیل و ترقی نفی کرده باشد و عدم
 وجدان بدن مطلقاً کمال نفی است و در کمال نفی بجز چیزی که مدک انوار در است باقی نفی مانده بعد از آن
 نفی انفی و فنا و الفنا پیش خواهد آمد و آنچه در کمال نفی باقی نخواهد ماند و غفلت محض طاری خواهد شد و همراه مراقبات
 و ارسای در مزید نفی ماند و ششگانه محال انتمای نفوس محبت خواهد رسید نفی انفی و فنا الفنا حاصل خواهد
 شد اگر چه شغل نفی و نفی انفی و کلام اکابرین طریقه صریح نیست لیکن برائے انکشاف و انوار و ظهور معالجات
 و رسوخ انوار ضروری است و اما عدم تصویر این کار با مثال این اشغال پس سببش آنست که بسبب قوت تاثیر
 ایشان بر مستفیدان نفی و نفی انفی طاری می شد پس مجرور توجه ایشان مغنی ازین اشغال بود و اما بدون حصول
 نفی خواهد بود تا تاثیر ششگانه باشد خواه بطریق اکتساب پس انکشاف دوازده رسوخ انوار خلی مستعد می نماید

والله اعلم بحقیقه الحال

مقصود از تفسیر الفاظ است که کابر این طریقه شروع شغل و دوازده مراقبه حدیث است طریقی است که وحدانیت
 مقدس حضرت حق تعالی را که شصت و پنج صفت کمال است ملاحظه نماید و این لحاظ را از قلب بر آورده و توجیه
 بسبب جانب فوق ساخته از عرش مجید بگزیند تا که انوارش پدید آید و انوارش ظهور نوریت از جانب قانی قلب
 که مقصد طولانی شل اسطوانات نورانی گشت تبصرش مجید رسد و شعاع آن اسطوانات نورانی تمام عالم را احاطه کند پس
 جوهر آن نور زبان اسطوانات است که سلسله رجا نبی قانی قلب است و سرش انوارش مجید رسد و شعاعش
 در همه فانی منتشر شده و ظهور این نور شروع دایره امکان است و رسیدن آن نور تا عرش مجید علامت حصول
 نصف دایره است و پنجاه از این امارت تمام آن دایره و فقط ظهور نور از اسطوانات دایره امکان نیست چه
 و فرخی و ضحیکه میداد و مفرود متاز نور حقیقت دایره است پس دایره نخواهد بود و دیگر و ششگانه شعاع نور از هر طرف
 پهنای عالم را در گرفته تجاوز از عالم امکان کند و دایره و حلقه باشد و این اثره و سبب آنکه عالم امکان را فرا گیرد
 دایره امکان نهمه و این اول اثره از دوازده سیر قلبی است و دوم دایره ولایت قلبی است که سلسله بولایت متحرک
 است و درین دایره مراقبه قربت است و درین دایره و تحلیلی قلب نیز سببشاید و تمام قلب شل آفتاب
 میگردد که انوار از تمامی جهات دایره بر جای می میدرخشد و انوار که از هر جهت پدید آید بر سطر و دایره اول
 تجاوز از موجودات ممکنه کرده بعد از امکان رسیدن غیر متناهی میشود و وصل قلب باقی می ماند تا آنکه قلب محض
 و متلاشی گشته انوار محض باقی ماند و الا انوار بلکه قلب مصدر انوار تمام جهات میگردد و فرق درین دایره
 و دایره سابقه بدو وجه است اول آنکه منبع نور در دایره سابقه صرف جانب فوقانی قلب است و درین اثره
 تمام قلب دوم آنکه نور به طور دایره سابقه شعاع نور مست فوقانی است اصل همانقدر است که مانند ستون
 قلب بی لافند و سایر دایره را بطرف شعاع از آفتاب ز بهمان ستون پدید آمده و درین اثره تمام آن دایره نورانی است
 که از قلب آمده محیط بل تجاوز از عالم امکان گردیده و درین دایره گاهی سر توجیه واضح میگردد و یعنی وجود
 که قیام تمام ممکنات بوی است و مضمی مدک میشود که وجود تمام ممکنات را واحد میداند و امتیازات که بسبب
 کثرت است و نظرش مضاعف می نمایند و بعد بصیرتش بر همان وجود بسط می افتد و در آن وقت قلب با کل
 مضاعف می گردد و نور صرف باقی می ماند و دایره سوم ولایت کبری است این ولایت متغییر سه دایره و یک

دائرة اول و شمع دائرة دوم گردید و لابد درین امره ترجیح جانب حق بجانب خود بلکه تمامی مخلوقات پذیرفته
 شد لیکن مراد ازین ترجیح ترجیح عقل علی شیت که نفع و نقصان موازنه کرده و همیشه ترجیح دهد بلکه مراد ازین
 که ازنده دلش فواره هفت جوشند و چونکه محلال فنا برین اعلی رسیده و نشانی از جانب محب تمامه
 دائرة دوم و شروع قوس است و پیمین جهت قوس است که نصف ثانی یعنی جانب محب ان مقام اصلا نیست
 تا که ابتدای قوس است خیال محلال فنا می جانب محب نیامد اگر و پس کمال قوس محبت است و
 پیمین تمام فنا و انسا حاصل میشود بعد آن مراد از اسم الظاهر است بیان آنجا که خدا تعالی را دو نام پاک است
 ظاهر و باطن هر نام از این ظاهر بی شمار است و مصداق هر نام در ذات پاکش موجود هر قدر که عرفان و تحقیق تر
 شناخت مظهر وافی تر است با مصداق و در ذات پاکش بیشتر و کاملتر و مظهر بر اسم ظاهر تمام عالم و جلال و فعال
 و احکام است که در کونین و تشریح هویدا می گردد و کار خجانت که تعلق برزقیت است منطری است از مظهر
 آن همچنین کار خجانت که تعلق بشان بابت واد و از خود آوردن کتب و بحث رسل گرفته تا توفیق
 کلمه پند آینه که از هر سلمان صادقی گردد و منطری دیگر است همچنین منظر محلال از خلق انیس گرفته تا سرور
 سرانی و همچنین دو منظر دیگر که بر منظرین نیکوین مرتبت است یعنی ثواب و عقاب که بهشت و دوزخ و حالا
 گور جان کنان و آتش و راحت و خوف و بهشت که نیک بدر و در خواب پدید میشود با جمله مظاهر اسم
 ظاهر ملاحظه کرده شما گویین اسم مبارک که ذات پاک از دست محبت ظهور این عوالم بی شمار ملاحظه و
 مراقبه کند و نداند که این ملاحظه ممکن نیست بلکه بالاجمال بنایت سهل آسان است چو که بصیرت
 تیز تر میگردد و ملاحظه تفصیلی حسب نیازی آسان تر میشود و از همین دقیقه است که تسبیح این صیغه که
 تَسْبِيحُ اللّٰهِ عَدَدُ خَلْقِهِ تَسْبِيحُ اللّٰهِ زَكَاةُ عَرْشِهِ تَسْبِيحُ اللّٰهِ وَكَاذِبُ كَلِمَاتِهِ
 از صاحب معرفت برابر بلکه زیاده میشود از هزار نام مرتبه از تسبیح غیر عارف بیانش آنکه تسبیح بصیغه مذکوره
 چون عارف و وسیع العرف باشد و لحاظ او وسعت خلق را فرا گیرد حسب لحاظ خود و حتی ثواب میگردد و بخلاف
 غیر عارف که لحاظ او وسعی نیست بلکه از این اقبه را فرود کند و وقتی که موارد و فیوض این
 مراقبه که لطیفه نفس بلا صالت و سائر لطائف بالشیع است که فیضی استغنی از فیوض آن خواهد شد

آثار این مراقبه هویدا خواهد گردید و ملاحظه آنرا شرفی نفس است یعنی محلال او از دست خود نسبت انحال
 و تهذیب خلقی که عبارت از تبدیل ذرات بقضائل است و وجه صالت لطیفه نفس در و رو و فیوض
 این مراقبه است که عقل ادراک مظاهر بر اسم ظاهر متباین و بخلاف مظاهر بر اسم باطن که در ادراک
 آن غیر از کشف و الهام راهی و ادراک که محل لطیفه نفس که سرست محل عقل و ادراک است لهذا این لطیفه
 اختصاصی از فیوض مراقبه اسم ظاهر حاصل گردیده و سبب ترتیب این آثار آنکه محبت این مراقبه صد مرتبه تمام
 حرکات و سکنات و سبب و سبب از ذات پاک حضرت حق منتقلش خاطر روحی خواهد شد که غفلت از
 تاثیر و احراز هرگز متعرض حال او نخواهد گردید و در جا و خوف و محبت و خشیت صرف بآن ذات پاک و استغفار
 شد و غیره را اعتبار می و نظر سالک نخواهد ماند و غیره را بشا پس در دست کاتب خواهد نوشت پس علی است
 کریم الطبع را صرف بسبب محبت و آفت آن ذات پاک که سبب ظهور این قدر کلمات است آثار مذکوره
 بتما هوام مرتب خواهد شد و هر که در علم است و کرم طبع بر تبادله است بعضی آثار بسبب محبت و بعضی
 آن بسبب خوف حاصل خواهد شد و مقتضای کَلِمَاتُ اللّٰهِ الْحُسْنٰی هر یک کامیاب مطلب خواهد
 گردید و درین دائرة هم اتمام وقتی شود که با وجود ظهور آثارش که ناشی از تقیات و در انوار اسم پدید آید چنانچه
 سابق مشروح شد و اگر این دائرة مقدم بر دور محبت میشود بهتر میشود چرا که این دائرة ملاحظه عظیم می باشد
 دور و از محبت پس حسن ترتیب متفق است که مقدم بر دور محبت باشد باز بر اسم الباطن باید کرد و بیان آن
 آنکه همین چیز نامی ظاهر را باطن است که تنفیض از اسم باطن حضرت حق تعالی است شانه و شانش نظام
 مملکت است که بر ظاهر و هویدا است باطنش عقل و تدبیر بادشاه است پس فراخ را در ک خود باید که مظاهر
 بطون دریافت کرد و هسمای اسم باطن را باعتبار صریانش در مظاهر او مراقبه کند و این ولایت را ولایت
 علیا نامند محبت آنکه ولایت ملائطی است و مراد از ملائطی ملائکه مدبر است الامر و متعلقان احکام و تکلیف
 هر یک که نفاذ میابد و لا اله الا الله میفرماید باز در عالم هویدا میگردد و او آنها باطن تمام عالم احکام و حاکم
 در جسام اندیشمند لهذا کمال ایشان تعلق بر اسم الباطن است و در و فیض این مراقبه آتش و آب و هوا
 از اجزای جسد انسانی چنان بر سر عنصر جسد انسانی باطن اند و خاک در وی ظاهر است باین جهت

مورد فیض این بر سرستند و اثر آن تبدیل آنهاست در حد و اندازه آنش از حقیقت خود منبذل نمی شود بلکه بختضای طبیعت خودی مانند خاما متضای طبیعتش ضامندی حق ظاهر میگردد و مشکا متضای نار غلبه و غلبه است که در انسان شوق و کجری پیدا میکنند و گاهی متبادر میسر مانند ابله را متضای آتش موجب است گردیده مایوس مطلق از درگاه عظیم الرحمن ساخت و چونکه سلفیض از فیض این مراقبه خواهد گشت عزیزم بلند و فرمان برداری احکام الهیه سعی بلیغت و سعادت و ران پیدا خواهد شد و متضای همدار خلاق انسانی حرص و خواستهاست و تبدیل آن مصروف شدن حرص و خواهش بر فضیلت الهی و خیر شدن آن از خرفان غیری است و اثر آن انسان کمال دانندگی و تسلسل است و تلاش کمال است است از حاضری و آفتابگی بارگاه الهی و تسلسل محض و عظمت حضرت رب العزت و تجلیات اسم الباطن برین سیرودی نمایند و تمام این سیر هم با وجود حصول آثارش بقطع حجب نورانیه حسابین سیر است باز سیر تجلی ذاتی است و معنی تجلی ذاتی ظاهر است یعنی تجلی که نشان آن نفس است است و غرض از ذاتی است که تجلی است متغیر و ثابت مانند آسمان و زمین در استقرار و ثبوت تجلی موصوف اگر چه تفاوت جیشا است لیکن اندکی امری دیگر که معنی ظاهر از انیت و از همین تجلی است ظهور کمالات انبیا و مرسلین و اولی العزم پس این سیر را سه درجه است اول بلحاظ انبیا که متشکک کالات انبیا است علیهم الصلو و السلام یعنی ظهور علوم و باریت بر چوکه غلط را و ران بوجه باراه نبود و معنی در انبیا علیهم السلام علی الدوم متحقق می شود که در حالت خواب هم چه چه و با خود ایشان منبع فیوض هدایت میباشد و منافع ایشان خلاق میرسد که گشت از آگاهی نبود پس خود ایشان بزرگ چیلغ است که از روشنی آن فوائد حاصل است که چو چرخ را خبر نباشد پس انبیا علیهم السلام را ساد کار و بار خود اندیشه فیوض ایشان تعلق به تجلی ذاتی دارد و بخلاف ملائکه که عدم در کار می ستغرق نمی باشند بلکه بروقت رسیدن حکم و فرمان کاری بجای آرند و باز مسلط و منتظر و مستعد میباشند انبیا کالات ملائکه تجلی ذاتی و ذاتی بود و انوار و تجلیات که ثمرات متابعت پیغمبر خداست صلی الله علیه و سلم درین حاصل میشود و فیض این بر سر غرض خاک است و در اول آنکه استقرار و ثبات خاصیت خاک است لهذا انسان سبب سیر است دوم آنکه تجلی موصوف حق ظهور

چه بوجهی توان گفت که عالم بر تجلی ذاتی است و درکی است ظهور عالم ظاهر است از ظهور عالم باطنی با وجود غرض خاک هم در انسان ظاهر است و از ظهور فیض این بر سر غرض خاک تواضع و فروتنی است و در انسان متضاین تواضع و فروتنی است و پیش ملائکه خود و عدم سرکشی از قبول فرمان او که در انشال او امر ملائکه خود بر عدلی نوعی از تجلی متحقق شود و تسلیک بجهت آب است غیر این تواضع است چه تسلسل است چه است مطلقا و معنی تواضع خضض جناح و در وقت مقابل و موافق دیگر است پس تواضع بر وقت امر است جدید که پیش می آید بخلاف تسلسل که امری لازم غیر تفکک است چنانکه سابق مذکور شد ظهور این آثار را امتیاز باید کرد چه گاهی انسان عاقل تصور صفی را از صفات نفسانیه حصول می پذیرد و در گفتگو می نماید که فیما بین حکمی فیلسوفی و دعانی کامل است جاری شده بنا بر مایش تشبیلی است وانی متقول است که هر دو با هم ملاقات کرد و بعد ملاقات غایب از شخص احوال آن حکیم بلا عارف بر سید عارف فرمود که وی اخلاق ندارد و این سخن حکیم برسانید که کلماتی تسبیل اخلاق منقح و مذهب تالیف کرده بحدت عارف فرستاد عارف فرمود که من گفته ام که اخلاق ندارد و شما که اخلاق ندانید پس است آن جدید و حصول آن جدا و گاهی بسبب عبادت و گاهی از تسبیل نفسانی که شیطانی تصور کالات حصول آن مشعب میشود و انسان در وادی حصول چهل مرکبی مانند این و نشان حرمان صریح است حصول همان تجربه است که از غرق قبض جوش زنده آنکه زور بر خود دهند و بنا بر تمام این تبدیل انوار چنانکه ذکر شد نیز ضرورت درجه دوم از سیر تجلی موصوف بلحاظ نشانی کالات است است خصائص سلسله را فمید انتقال بنشان آن کنند حضرت ذات را از جهت منشای آن مراقبه نمایند از رسالت از ثبوت بطور و وساطت و ایلمی که نسبت در میان حق و خلق ناصح و اعطای بدن و کوشش بلخ در بیان حجج و دلائل و اقامت معجزات کردن و مناظره و حق صمد مقابل مرسل لازم است بخلاف انبیا ایشان از مقابل لازم نیست و قول رسول حق مرسل الی مقبول است بلین وضع لازم نیست نسبت است و جیش ظاهر است که ایلمی حتمه و صادق را چون نمی می خلیف خفش و حق التقدیم که فرمانبرداری کردن یا نافرمانی کردن مقبول میشود درجه سوم مراقبه است بلحاظ منشای کالات و اول العزم و امتیاز اول العزم از سایر مرسل است و قوی است در باب ملائکه کفر و جهل و مومنین پس ملائکه کفار است قوی صاحب العزم از مرسل نیز قوی ملائکه

بس توی تجلات غروی از رسل که خط احوال است میکنند و بمنزله جارج از جوامع انسانی بر نسبت اراده
 آید که با ملک کفار متوجه میشود و بی باشد تجلات اول و دوم که بنابه جارج میمانند بطور ملائکه و شایسته
 صورت تحقیق میگردد و اول آنکه ملک انسان یعنی رسول و العزم در وساطت برآید و دوم آنکه اصل ملک و
 انسان تابع سوم عکس آن بود یعنی انسان اصل ملک است و این صورت نشانده نیست عظیم که مختص بخلاف انبیا
 است اصل انبیا علیه و سلم و ظهور آن که انبیا بر سر برشته و صحابه و جند بر سر برشته اند و انبیا تعالی عنهم جمیع انبیا
 خصیصه با بر بطن میست غلام المرسلین محال شد با بجز انبیا رسل از انبیا و انبیا از اول العزم رسل بخصایس آنها با بجز
 این سیر حصول آثار آن ضرورت و فذلک کلام در حصول آثار که دلیل رسول نبیهای سیر مقام
 است که سه چیز را بدین اول تبدیل شود که مکرر سه کرد که در کور شد و دوم تبدیل صفات چنانکه انبیا بدین
 و تازه نیست که جمله تبدیل صفات است حصول پاره از صفاتی و ثانی که مراتب در آن کرده شود پس هر که مرتبه
 ذات نبی است که کلمات نبوت خواهد کرد و البتة در بعضی از صفاتی نبوت که انبیا آن خواستهای نیک است
 فایز خواهند ساخت و همچنین در درجه دوم صفاتی رسالت بر فائض خواهد شد و همچنین تعظیم و مناظره و خلاقان
 جادان و سعادتان بهم خواهد گشت و در درجه سوم است توحید و اطلاق عصا و شکر و انعام اگر هم مطیع
 و مخلصان او را خواستند بخیر و این و عار با عموم باید و است هر چه از انبیا است و این که مراتب خواهد کرد و فیص
 انان خواهد یافت هر که زو قیامت او را مرتبه و این مراتب و انکمال رساند ثانی از مرتبه توحید و روی جلوه گر
 خواهد شد و چنانکه کمال که در آن کرم طاق است عادت که است که هر که در وقت طعام خوردن مثلار و سبزه
 ایشان میشود و رید طبع بر او و در و بسته لغت با تو خواهند داد و همین تخیل به بقصه این کلام باید یعنی
 هر که مرتبه انبیا می باشد بگویند که مقابل شان احیای وی است و پس مقتضای کرم او سبحانه است که بسته
 از شان احیای اثری آن شخص از زانی فراید سوم صفاتی خاص از حضرت حتی برایش گفته اند بجز چون
 کار را از کارهای خدا بخوبی سرانجام میدهد و حق و چه میشود و یکی از در و انعام از هر چیزی بی پایان بود و یک
 از مرتبه و در است و مرتب بر آنکه در انبیا آن انعام بمنزله خلعت فافه است که پیش از صفای سواد است
 انسان چون آن فایز میگردد و در انبیا هر دو که انبیا می نماید مثال انعام تجاب الدعوات شدن یا حاجت

در ملا اعلی و غیر هم باستن است و آن انعام چیزی می بود که در کار کار آمدنی است و در مرتبه رتبه انعام
 است و در مرتبه رتبه انعام اجرت قال الله تعالی للذین احسنوا الحسنى فی ربنا اننا انفسنا رتبه رتبه
 است بموجب روایات صحیح و مسود فیض و در درجه و بیات و صفاتی انسانی است و صفاتی و لطیف و در و در این
 فیض خصوصیت دارد و پیش این است که صفاتی کلمات رسل و انعام بر نشان جامعیت حضرت ذات است
 و اصلاح علوم اجزای ناس و تمام اجزای انسانی بیات و صفاتی مقصود اصلی اهل این کلمات است اندام و
 فیض این در درجه بیات و صفاتی می باشد باز مرتبه حضرت ذات است باعتبار ظهور حقیقت کسبه و آن سجود
 حضرت ذات است در صفاتی و این سخن پر هوید است و اثر سبب این مراتب و در سائر این سیر منظم بودن
 است بجهانیت و اهل حق او تعظیم بسیار کنند و موجب رضا و خوشنودی او قائل و مانند از همین است که بخاطر
 بعضی اصحاب گذشت که بود که جناب رسالت مآب را سجده باید کرد و حضرت آدم صلوات الله علی نبینا و علی
 خود سجود تمام ملائکه گشتند و قبل از آنها شدند و حضرت یوسف را علیه السلام مخطمان ایشان که بوی برادران
 بزرگ بودند سجده کردند باز مرتبه حضرت ذات است باعتبار ظهور حقیقت قرآنی از وی و نشان آن مبدء
 وسعت بچونی دوست و اول تصور وسعت بچونی باید کرد و پیش آن که وسعت ذات پاک باعتبار ظهور
 افعال یا بطریقی دیگر زمین نشین نمایند اما باعتبار ظهور افعال پس چنان ملاحظه نمایند پس هر حرکتی که در عالم
 ظاهری شود همان است محرک حقیقت پس اگر پای مورچه جنبش می نماید ازوست و اگر فلک الافلاک گردش
 می کند به حرکت اوی کند و اگر سیل طریق حرکت کند و در یافت کنیم بجز آنکه چون و چگونه گوئیم
 و انیس کشیم مثنی کلمات نام امری دیگری یا هم پس چنانکه افعال دوستی دارد که تمام عالم را در گرفته
 همچنین بچونی او را نیز دوستی باید نمید و این بیان شده است از وسعت بچونی او ثانی اثری از وسعت بچون هر
 کلام باید شناخت کلام بسبب آنکه حاکی هر چیزی است دوستی دارد که معدومات و موجودات را بخایش می کند و
 بسبب آنکه اثری از خواص کلی عذره و یافته نمی شود و چون توان گفت و قرآن مجید بسبب افعال می بر حقایق
 عالم و همین بدون دوستی دارد پس عرض طولی که علم بشری به پستیهای آن رسیدن است چونکه در حقیقت
 ازلی از دوست بچون است و از بچونی دوست که با وجود تالیف وی از حروف و کلمات متداوله عرب ترکیب

والله اعلم بحقیقه الحال

مکمل در بیان سلوک ثانی راه ولایت

و آن شش بر یک تمید و یک مقصد است

تمهید - طالبان نافع چون به مقام معرفت ذات می رسند و سلوک متعارف را با مقام می رسانند میداند که باینجه پاره و هم مقام اولیای مقام مثل حضرت غوث الاعظم و حضرت خواجه بزرگ نائب رسول الله حضرت خواجه معین الدین چشتی و حضرت قطب الاقطاب حضرت خواجه قطب الدین بختیسار کاکلی و پیشوای شریعت و طریقت حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند و حضرت امام ربانی قیوم زمانی حضرت شیخ احمد مجد و الف ثانی و غیره هم قدس الله تعالی اسرارهم اجمعین شدیم و این مخطوط است صریح و عقیده است نیت تسبیح زیرا که درین مقام ممکن که اهل خدایان و بطلان هم رسند و چون درین مقام رسائی آنان بجا شد چه طور این مرتبه را تمامی کمال اساطین بارگاه قبولیت ایزدی و سلاطین عالمات عنایت مرمی توان تمهید شهره: **فَسَوْفَ تَرَىٰ إِذْ أَنْكَشَفَ الْغُبَاكُ أَفْرَاسَ تَحْتَ حِجَابِهَا** هر چند سلوک متعارف بود چه که درین کتاب مخر شده اهل خدایان و بطلان را درین رسائی میسر نیست زیرا که اکثر اشغال آن مخرج با دایب شرعیه و تعلیم شرع شریف است لیکن این جابیان حال نفس آن اشغال قطع نظر از مخرج آداب شرعیه است پس حقیقت این است که بلا ریب حصول معرفت ذات حاصل شده لیکن مد و قبول چیزی است و رایی این وصول مرود دان درگاه الهی را باین مقام رسانیدن بشا بآن است که قزاقی سماعی بکار برده در آنک شای رسیده نزدیک است که گرفتار غضب سلطانی شود و اگر از فعل شنیع خود تائب نشود و زوال اثر نبی و عباد که مقابل حکم سلطانی کرده و برین محکمه عدالت سلطانی نگرند و بهین است حال طالب غیر متدین که به مقام معرفت ذات رسیده آری چیزی عظیم و امری نفیس است و حتی طالب تشرع کرنی الحقیقت ابتدائی ترقی و کمال ازین مقام است این مرتبه بمنزله ایجه خوانی است و در نتیجه که انابتدای ذکر نایجا شده در کمالیکه مطلوب مقصود است معدود دینی تواند شد و حقیقت این امر در ضمن تمهیلیکه مندرج اناده امینده است با حسن وجه انشاء الله تعالی واضح خواهد گردید پس لابد که این

اساطین بارگاه قبولیت ایزدی را سوائی سلوک متعارف ترقیاتی و مقاماتی نیست که بسبب آن ترقیات و مقامات از زمره مقبولان محسوب گردیده بلکه بسبب انبیا را ایشان در همان مقامات انبیا را سبب مقبولان حاصل نموده اند پس همان ترقیات را بسبب ثانی می کنیم و القابیکه در زبان صوفیه برای این مقامات مقرر است تمامی آن قطب رشاد است که وسطا فاضلت حجت آلی بود و هر چه از بود و اسطرش باشد و اکثر آنرا به اتفاق که تیار در سلوک اول ثانی نمی کنند بلکه از سلوک ثانی بی خبرند و از آنکه به تمامی سلوک اول کمال تمام می شود و دینی دانند که انتمای اول ابتدائی سلوک دیگر است که مقصود اصلی همان است ایما بعضی مقبولان بارگاه الهی بدون سیر سلوک اول بمرجع سلوک ثانی متنازع و سرزانی باشند و از آنجا این است که شخصی صاحب عقل و همت را که از حضور بادشاه و در دست او امر سلطانی رسیده و دی در مقام آن دایم چنان محو شش نموده که بقلب نمک حلالی و ندویت بارگاه سلطانی مشهور خاص عام رخایا و شکر بیان شده منبسط بسیار است از مقربان حضور گرفته هر وقت که این چنین شخص را حضور میسر خواهد آمد بعضی از امتیازی فارغ خواهد گردید که اکثر آنان سلوک اول را حصول آن متعذر است و امیانا در سلوک اول مارج سلوک ثانی حاصل می شود و این چنین شخص در سلوک اول سالک اصطلاحی صوفیان است با اعتبار مارج سلوک ثانی حاشا بدان شخص صاحب عقل و همت است که پیش ازین شمع از جای او رفته و پیش خلوص نیت و صفاتی طویرت بموجب شرع شریف است که سلوک اول را محض تبعی و تشرف و تغافل و توجه الله تعالی می نماید بر قدر که نیتش درین کار صافی تر حصول مارج سلوک ثانی میرسد و ترا الله اعلم بحقیقه الحال سلوک ثانی هر چند مقصود شرع و بدین قرآن و حدیث است لیکن بطریق اول مضبوط نیست بنا بر علیه بطریق مضبوط و محض کرده نوشته می آید بعون الله تعالی و حسن توفیق +

مقصد در بیان سلوک ثانی راه ولایت

باید است که در راه ولایت سلوک مرتب است اول بضبط و ربط بدون است و ثانی منضبط نیست با وجودیکه اصل مقصود تمامی همین سلوک است علی الدوام اهل ولایت آن سلوک کرده اند و آنرا سیرینی نامند و ایما نایجا و اتفاق بسبب عدم انضباط ثانی هر دو سلوک نایجا باشد و هر یک متنازع دیگری نمیدانند بنا بر این تمهیل تفصیلی هر یک را بشنید تا هر دو با هم متنازع شوند و واضح گردد که اصل مطلوب متوقف بر

سلوک ثانی است پس مثال مقصود این است که شخصی است از عایاک و طش از در انخلافت و دست شوق و
 باد شاهی و درش جاکرده طریق مطلبی بی خود را خصوصاً با و شاهی بکاشته ساعی و زانرا نشاندن بکعبه و باد شاهی
 گشته و اصل مطلوب را که مرکز خاطر است کمون و شوق و حصولی را مطلوب خود انظار می نماید و اصل مطلوب را
 پیش از رسیدن بکعبه و باد شاهی دستور می دارد و بنابر مفاسدی که در انظارش متوجه می شود بنا بر آنکه
 در انظار آن فی الحال فائده تصرف نیست از انظار آن خاموش می ماند پس بنابر رسیدن بمنزل مقصود و تبریک
 نخواهد کرد و از اجل طریقی رفعا و اکم منزل تقدیش کرده و تعیین راه است کرده بباب سفر فراهم خواهد آورد و بعد از آن
 آمدن اسباب و خورش بنابر رخصت شده و وطن و دیار را گذاشته بجهت بمنزله از اول قطع کرده و همه آنها را یک
 پشت انداخته قطع راه شروع خواهد کرد و در شانس راه چپ و راست راه شهرها و باغات و انبار و عجب و صیقل
 هیچ گاه ندیده بود نمایان خواهد شد بنابر غرضی از اغراض مثل سیر و تماشا یا دلت احوال مردم و شکر
 و تحصیل تجربه سفر و توجیه همان شهرها و غیره گشته از راه راست انحراف و در دیده طول مسافت را گوارائی خاطر
 خود ساخت و دور نیست که درین حالت آنچنان مشغول بسیر و تماشا و سیاحت گردد که مطلوب خود را
 فراموش سازد یا آنکه با وجود یاد داشتن تا بمنزل مقصود نرسد تمام عمر خود را در همین سیر و سیاحت برباورد
 و این قدر مقرر است که بصورت تمام و پس از انقضای مدت دراز بمنزل مقصود نخواهد رسید و اگر از راه راست
 منحرف نشد و منزل بمنزل راه راست را طی کرد و شروع نمود البته آثار و علامات دار انخلافت و زبرد نمود
 شده شروع و قرب و حصول مطلوب بگویش خواهد رسانید و هر قدر که نزدیکتر خواهد شد آثاری که خاص
 به دار انخلافت است مثل فعل خاندن و شکر خانه و ابله و اشال آن نمود خواهد شد تا آنکه به دار انخلافت رسید و بوجه
 و حصول مقصود حاصل کرده و طعن گردیده از متاع سفر تا بام دست رحمت گرانید من بعد که دیوان خاص
 رسیدن مکان را نظیر بچشم در آتش حساب است اجلال و شکوت اقبال شاهی با فضا حاکم حقیقت سلطنت
 یافت و من بجهت بصری بادشاه فخر گردید باز بجهت بصری بادشاه رسیده و اصل مطلوب اول ظاهری گردیده
 طریق حصول مطلب ثانی اصلی خواهد شد پس مطلوب اول و ثانی است طریق حصول مطلب دوم
 سلوک ثانی است تطبیق این تشبیه سلوک اول از ابتدا تا انتها بود است چه تحسین هر شد و طریق دیگر اول و ثانی

اندر حدس الله تعالی از سر هم تا بهر شدی رسیدن طریق معین کردن بمنزله تقدیش حال نقاد و راهها و تعیین یکی
 از آنها است و از کار جاری باشد یا سری از زبان بود یا از لطافت یا سلطان الذکر بمنزله فراهم آوردن یا
 سفر است و خویش را تبار و وطن و دیار را گذاشتن بمنزله شغل نفسی است انحراف بجهت است بمنزله استغراق
 کشت توجیه صفاتی است ایما و دفاع توجیه صفاتی آنچنان مستغرق می شود که از اصول بذات بجهت
 عظمت غافل میگردد و بسا که با وجود یاد آوری و حصول در همان دفاع ماند و از آن نه بر آید و دشواری و دیر
 رسیدن البته خواهد بود و آنکه روی است خود را از توجیه صفاتی باز میدارد و بر راه راست منزل مقصود بین
 انحراف می رود و آثار و علامات دار انخلافت بمنزل حجب نورانیت ذات بخت اند و آن هزارها هستند
 آخرین حجب بمنزله دیوان خاص است و آن نسبت بمرنگی است چونکه ذات مقدس حضرت حق جل شایع
 و بچگونگی است و این حجاب اختصاصی را که بآن ذات پاک میدارد بنابر آن نهایت لطیف و بی کیف است لهذا
 بهر چگونگی می گردید معلوم باید کرد که حجب نورانیت پیوسته یکی با دیگری نیست بلکه هر یک حجاب از برده جانب
 حدی دارد معین که تا آن حد علاقه همان حجاب است و شالش از پردای درو از ای مکانات با و شاهی
 می توان کرد مثلاً هر پرده که در راه دیوان خاص خواهد بود علاقه آن پرده از جانبین تا حد معین خواهد بود
 جلوه و حجاب آن پرده متکفل بجنبانی آن حد خواهند بود و آینه را با جازت یا مانع از همان حدگاه خواهند ساخت
 و آینه را با جحد دیگر بعضی است اجازت خود خواهند رسانید تا مومکلان اندرون دیوان خاص آن حد آینه را
 اجنبی نه بپندارند و در آنش مزاحم نشوند و حدود صحرائی بیات از جانب اطراف بهم مثال آن نوازند
 پس نیست بمرنگی را به همین وضع ممتد تصور باید کرد و در امثال مرقوم ابتدایش از دار انخلافت باید فهمید زیرا که
 خصوصیت دار انخلافت هم بادشاه پرنظار است و اما انشائی نسبت بمرنگی پس مشاهده و وصول بذات
 بخت است این است تطبیق تشبیه بر سلوک اول از ابتدا تا انتها اما تشبیه سلوک ثانی پس تشبیه بعد رسیدن
 بکعبه و بادشاه هرگاه که کسی حصول خدمتی و منصبی بسلوک ملازمان بادشاهی بعمل آورد و لازم است
 که حضار و باران هرگاه و چه بدر گرفته تا وزیر عظم از خود را ضعیف سازد تا به وقت حاجت کلان الخیر از زبان پادشاه
 بحضور بادشاه حاضر شود و هر یک حسب مرتبه خود سی و سفارش نماید و در فضیلت پادشاه بیاگر

و چنانکه با خود آمد و رفت در بار و سیر و شکار و ملاقات حضار در بازگشت و تقاضای نذر و مبادی و بلوغ کا به
 دوران در بار و اندام و گویید از نظر اعتبار افتاده لائق حضور بادشاه نماند و این معنی بخیر و خیرش ازان مقام
 گرد و وزیر و فریار باید شد که از صاحب مرتبه متفاوت می باشد رضای وی تا و قیاس که در وطن خود بود و این قدر است
 که مذوی و قزاقی و بی و مثال آن میل نیارد و اگر مال گوار است مال و ابدت سرکار بلا حیل و تکرار داده کرده باشد
 چونکه باین مقام رسید پس رضای وی آنست که رعایت حقوق و آداب تعظیمات شانه که با اینجی بجا آورده
 باشد و بیل اموال غیره را در رضامندی اهل آن مقام مثل گذاریدن نظر و توضیح و هدایای تحف و هدایا برابر
 خس و خاشاک شمار و در رضامندی آنها را بهتر از جان و مال خود بپردازد و حاضر باشی را مراتب است مثلاً کنان
 دار اختلاف است و وجه حاضر سلطنت اند و حاضران قلع خاص فوق از ایشان و ملازمان دیوان خاص بالاتر
 از آنها و آنکه مستعد خدمت پس در و دیوار سپیده می ماندند و از انبیا و آنکه در بروی می باشند فوق
 ایشان و کسی که بحضور رسیده و نگاه خود را بر چهره بادشاه مقصور ساخته هرگز نباید دیگر اتفاقی نمی نماید بالاتر
 برایشان پس ازین مراتب مرتبه اعلی را اختیار کرده آن قدر تعظیم کند که در دل بادشاه الفتی بوی پیدا شود
 و قدر و وقع وی در دل بادشاه جاگیرد و معلوم بادشاه شود که این شخص نهایت محب مذوی من است باین سیلا و را
 اقامت آن مقام میرانده چه هرگاه همیشه با بادشاه نگاه دوخته خواهد ماند و اتفاقی بادشاه بسوی وی سلوک اهل
 و برخواهد شد و خود اهل دربار هم اندوی رضامند خواهند بود و مانند او را در آن مقام جا نخواستند و پشت بپسند
 اطمینان و اناقامت آن مقام او لازم است که علی الدوام حاضر مانده چهره بادشاه را که مینویسند و تامل ملاحظه کرد
 باشد و وقایع و اخبار که در دربار می گذرند آن لایم شنیده حقیقت چهره بادشاه را که بعد هر فرخوش یا ناخوش چگونه
 متغیری شود و بخت و امان دریافت نموده اوضاع تغیرات را سپرد و قوت حافظه خود نماید و بعد هر تغیر حکمی یا تعلیمی
 یا بر تعذیب و سزای یا صلح و جنگ یا بندوبست که از حضور بادشاه صادر گردد آنرا هم دریافت کند و درین
 وقایع و اخبار هرگاه گامی خرد و بزرگ را نگاه دارد و را بخیر خوش از خبر صحت غلامی ذیل گرفته تا مشرو صحت
 در زراعت و در اخبار ناخوش از مردن سوری گرفته تا وفات وزیر عظیم و علی هلاقیاس را اگر فاش شدن کیسه
 گرفته را اگر فاش شدن دشمن زور آورده صاحب ملک از فاش شدن روستائی در صحرای دور

و از تمام بجوم دشمن بر قلع خاص با کمال احتیاط از قصد کند و بسیار چاره های باشد که بران جزای یا سزای و لذت و سب
 میگرد و بنا بر آن تغیر چهره بادشاهی و آن چیز متفاوت نمی شود پس نباید در دگر و در خبر خود و تغیر سب جدا گانه
 خواهد بود بلکه اگر در با تغیر چهره بایسان باید معلوم کند که این هر دو جز یکسان اند تفاوتی در جزای یا سزای آن
 نیست بر همین عمل موافقت و مداومت و زود تکرار حسب کار و نظایات می ملکه مرضی شناسی بادشاه در وی پیدا شود
 و بر مراد بادشاه در وقایع و سوانح آگاه گردد و این آگاهی بجدی رسد که از تغیر چهره مراد بادشاه خلافت معنی لغوی
 جملی که و کلام بادشاهی است دریافت می شود مثلاً گاهی بادشاه میفرماید که خدمت گزاری این دزد بخوبی باید
 کرد و عرض آنست که این را که مینویسند تغیر باید داد و هرگاه ملکه مرضی شناسی حاصل کرده کاری را از کارهای سلطنت
 سر انجام خواهد کرد رعایت شاهی اصفاف منصف از آنجا سابق بود و بدی بچشمش خواهد آمد و سعی و سفارش
 اهل دربار و دو گاه خواهد شد تا به حدی میبوی بادشاه را خواهد نوشت و اصل مطلب خود که تمام این تشبیه و از
 دشمن و متاعیب برای آن کشیده بودند تا الله تعالی فائز خواهد گردید و من بعد حسب طاعت خود بر همان خدمت ستر خواهد
 با نیا تر قیام کرده از منصبی انتقال نمود و منصب علی خواهد رسیدیم چنین است حال سلوک دوم سالک را
 لازم است که بعد رسیدن بر مرتبه شایسته و تمام سلوک اول سلوک ثانی کند و از لوازم این سلوک است خدایا
 عزائم شریع و هر باب از امور و دنیا است توخیر کند اتباع شریع شریف نایب ایمان است و سالک را لازم
 که تمام متبع شریع شریف باشد و کمال اتباع شریع مقدس سلوک اول را با تمام رساند و در سلوک ثانی عزائم شریع
 را که مینویسند ستم گیرد و این حریت گاهی اندلی بود و گاهی از جوارح مثلاً از لب مصحف این قدر که بی و خوس
 نکند لازم شریع شریف است هر سالان را باید که بی و خوس نکند و سالک سلوک ثانی را واجب نموده باید و
 آن اینست که در وقت گرفتن مصحف توجه نکارد دیگر نشود و بوضع تادب نشیند و در دل خود خلعت کلام آبی حاضر
 ساخته و از آن بخلط مصحف انتقال کرده و نارت و دانست خود را تحویل نموده تقدیر این نعمت عظمی را بشناسد و در
 من بچاره و نفس پس این چیز ستم و مطهر نفس بخلط حضرت حق تعالی رسیده و اگر از خود هرگز بیاقیت این نعمت
 بدست و باین ستم تصور سینه اش از رفعت مالا مال شود کمال عظمت مصحف نصب العین می گردد و این
 چنین معانی اگر خود بخود در دهن وی آید از جمله اولی و اصل دعا و الا بکلف این معانی را در دهن خود رد و علی بن ابی طالب

شکست همه پروردگار و شافع بودن آنها را بحضور حضرت حق جل شانده یاد آورد و غفلت نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد
و سایر شایع بر همین منوال اعتقاد کرده باشد و ازین جهت تعظیم شرع تعظیم مطلقا و تعظیم کعبه و انبیاء و رسول
علیهم السلام و اسلام از غفلت است نه از احوال و انضباط و اشیاء در زکوة بشرط خود و بر مسلمان فرض است
و نه از احوال و در رضای حضرت حق جل شانده یعنی است که سالک سلوک ثانی را لازم است تمام نوازش تمام شل
توجه و غیره ازین جهت است و اجتناب منیات را هم بزرگی دیگر بر خود لازم شمارد تا که از راه باجه عزیمت شود مثلا و سوره
زنا اگر بخواهد شل کند و بچنان متفرق شود که گویا نجاست برای خوردن پیش و سه نهاده اند و برین قیاس باید که تمام
منیات را در نیزه مالک این سلوک را باید که در ادای حقوق انبیا و اولیا بلکه سایر مؤمنین و تعظیم ایشان کوشش
و شافع کند که بهر پیشانی ساعی و شافع و سه شوند و سوسی و شاعت انبیا و اولیا بر ظاهر است اما سوسی بهر سوس پس
و عای خمس است پس بر قس و کما که کار آمدنی در آن مقام است تقصیر و خاطر داری هر مسلمان کند و همه
حقوق و تعظیفات و در تباع عزائم شریف شود شاعی شود و چنانچه بزرگتر و یکجه و نه شده و شران و
سوران و کعبه نماز و روزه و غیره همه آنها مرتب شاعت دارند پس همه آنها را از خود راضی سازد و مرتبه
رضای این مقام از میان سابق واضح گردید و اصل و مدار این سلوک مراقبه و جزا است و محسنی و جبهه الله است
حمت و رحمت حق تعالی است محسنی بسوی بنده و آن را تار و پود باید که در آثارش بر موجب فحوائص کریمه
انیت حاکم و کوا فقه و حبه الله هر جا موجود است مثلا اگر بنده در حال چشم و بینایی خود خور کند بهین و اندک یا
نعمت عظمی مرتفع بجهت وجه الله است یعنی حق تعالی بر حاش توجه شد و روی بسوی قبه آورده که این نعمت
او را حاصل گشته و الا این بنده بچاره بوجوب الوجود استحقاق آن ندشت بهر حال عای آن نکرده بود و
خواهش تقاضای آن اعلای دردی متحقق نشده و فاحشی شافعش برای بخشیدن این نعمت عظمی بحضور حق تعالی
گردیده و نازین و مانده محض توسل بخیر نموده پس نیست این قسم نعمت عظیمه غنیمت مگر نفس بفضل شامل رحمت
کامل و طبع آلوده و علی القیاس هزاران هزار نعمت است و بر نعمت همین حال دارد بلکه فی بحقیقت هر چه بسیار
که در عالم موجود است اگر بخوبی در آن خور کرده آید هویدا شود که همان در حق این بنده نعمتیست عظیم القدر
پس هر چه از ملک و ملک گرفته ناض و خاشاک نعمت برای دوست و خصوصیت با دوسه دارد و با وجودیکه متعلق

وسی و ذراتش با در برابر گردان و خل نیست پس در نعم الهیه عرض کند علی الدوام پیش نظر خود دارد که رحمت الهیه
برتر است که میان آن مستعد است بلا سبب و بلا جهت بحال متوجه است و تمام انام از جهان رحمت فاضل اندر هیچ کس
ندست که هر دی نعم نکات را در وجود نیست و اگر شخصی بود که سبب کثافت طبع این چنین نعم را و خود را ناکردن نعمت اندر
باید که در غیر خود نگاه نماید و الا در این جهان جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم اندیش نالات آنجناب صلی الله
علیه و سلم از وقت تولد بلکه از زمین علق تا آخر آن یاد آورد که این چنین نعم عظیمی را در عواصم انصاف از رویا
بی گنا رحمت الهیه چه قسم بلا و نعمت و در عادی استحقاق و بهر عادی سنی سفارش احدی چه گونه بر آنجناب
فائض می شد و بجز تولد چه قسم بر کائنات عانیات با وجود با وجود آنجناب منضم ساخت که آن بر کائنات عانیات
کشیده می شد و موجب محبت و عقایدی گردید و این نعم که طفلی و صغیر بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم فاضل می شد
بقیاس نعم دیگر می رسد پس است چندان وقع دارد با وجود آنکه فی نفسه نعم عظیمی است و اندک با بجز این چنین نعم عظیمه
فیمر را تصور کند که این همه بلا سبب و بلا و چه نعمت از رحمت کامله ذاتی حضرت حق تعالی است چه که وجه الله بسوی
بنده می شود بهین قسم انعامات با هر ظاهر بلا استحقاق و بلا است عاده و عافا فاضل می گردد پس خلاصه معنی و جبهه
شانی است از شیون محبت الهیه که بلا سبب بی جهت بی سابقه استحقاق و بهر عادی و عافا و شافع و رحمت و رحمت
مستغنی از بعضی انعامات عظیمه و تشارعی گردد و مراقبه و جبهه الله ملاحظه بینان است و اصل آن انعامات بجا است
از نعم عدم و این محسنی و جبهه الله عا و شامل تمام موجودات است فاما بجهت تفاوت و تفوق بعضی بر بعضی دیگر
و جبهه انعامات معنی و جبهه الله نیست هر کس عا عاده می باشد و گمان نبرد که درین صورت محبت در نفس حق تعالی
لازم خواهد آمد و محبت سخاوت است و ذات الهی جل شانده انان منزله و پاک زیرا که حکم و مصالح فعال
الشیء چیز دیگر است و استحقاقی بهر عادی این کس که بر وی انعام می شود چیزی دیگر اگر فی الواقع حکم و مصالح
منظور است پس در دیدار حق شایسته خصوصیت باین کس هیچ نداده مثلا فاضل را باب و نش و کمال فکر
بحکم و مصالح منظور آن حکیم متقی است فاما اگر غریب کس را علم و دانش عظمی فرمود بلکه عیالات بین کمال
می دارد و بکس و هیچ امر نکرده است خدا را جل شانده از ان سو مصرف ساخته باین سو متوجه ساخته و این نیست
با نشان رساندن پس عنایت محمد و رحمت صرفا است که هر کس با انعامات با هر و تشاره نرفته و بسبب این

نعم هر یک را تخصیص کرده پس شایسته است که لایزال باشد و آنرا وجه الله تعالی نام
ظاهر و باطنی که لایزال باشد و وجه الله تعالی نام آنرا شناخته می شود و مقابل آن وجه بعد است یعنی رو
آوردن بنده بسوی خدا جل شانده بپایش آنکه برنده مومن خواهد و لیکن است باشد خواه عالی است بنا بر تحصیل چیز
عبادت حق می کند و او امر را بجای آورد و ادنی نعمت پس بنا بر خوف نار و طبع جنت و اما عالی است پس بنا بر
تنی حصول عزت و جاهت و عبادت و دخول در زمره اهل حفظ و عبادت و انسلاک و مسلک ملازمان خاص
ذوی الاعتبار هر چند خلاص از نار و نور بد جات جنت بر حصول عزت مذکوره یقیناً مترتب می شود بلکه از
توابع و آثار آن است لیکن ارباب همت مالیه را این امور اتفاقات نمی باشد بلکه نشانی ایشان همان انسلاک
و مسلک خاصان است و پس پس لابد و دل بر یکی از این بر دو طریق استی با فاتی خود حادث می گردد
در روز بروز افزون می شود تا اینکه در حق بعضی بندگان شده باشد تمام مراتب تنی و طبع و خوف از دلش
محو نمی می گردد و محبت و الفت حضرت حق آنچنان در دلش مستحکم می نشیند که او امر را بجای آورد و حصول
ایچ مرتبه از مراتب قرب و ثوابی از ثوابات جنت بزرگتر بپایش نمی گذرد و هر چند حصول عزت و اعتبار بران قطعی
و یقینی است چنانکه حصول ثواب بر حصول عزت اعتبار نماید و ادنی او امر را خاطرش تنی حصول عزت و اعتبار
و تصور ثواب باطل می رود و همچنین از منیات پریشانی نماید و صرف منع او تعالی مخلوق میدارد و هر چند محفوظ ماندن
از لذت و ملازمتی و سقوط از مراتب اهل عزت اعتبار و نجات از عذاب نار مقرر بران مترتب نماید اما این بنده
را هرگز تخفیل نیست محض رضای تعالی مقصود می گشته چنانکه می دانند که در بجا آوردی او امر حق را
اوست آن رضا را بهتر از هزاران ترقیات در طایع قرب و عزت و درجات ثواب جنت در حق خود می شمارد
و هرگاه نارضا مندی او تعالی و کاری تصور می کنند آن نارضا مندی را بهتر از هزاران لذت یعنی سقوط
از مراتب اهل عزت و اعتبار و دخول در زمره اذلیل که بهتر از هزاران عذاب و درنگ می پندارد و پس چنانکه
و وجه الله تعالی وجه رحمت الهیه است بسوی بنده لایزال و همچنین وجه العبد و آوردن بنده است بسوی خدا تعالی
محض بنا بر رضای وی بدون تنی مرتبه از مراتب عزت و جاهت اعتبار و بی توقع از حصول ثواب
جنت و نجات از عذاب نار و همانا که همین مضمون اشارت است این آیات که تَحِيَّةٌ لِلَّهِ الْكَلِيمِ الْكَانِ

حَكَّامًا فَهَكَذَا وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَاَعْنِي اِنْ هِيَ سَاءَ اِمَارَةٌ اَشَارَتْ اِلَيْهِ اِنْ هِيَ سَاءَ اِمَارَةٌ اَشَارَتْ اِلَيْهِ
وجه بعد و چون وجه الله تعالی آن شناخت پس طریق مراقبه آن نیست که نظر خود را همان شان که
شناخت رحمت لایزال است متوجه سازد و علی الدوام نگاه خود را بآن دوخته یعنی وسائل بزرگان حال و قال با
که هرگاه این قدر نعم عظیم بر من یا بر غیر من بیست و ستون فقرات و دست عام حمت فرموده پس فلان نعمت عطا فرما
هر چند عظیم و عظیم است و من نایب نالایق و عاجز نا اتمام عام ترجیح نمی باید و موقوف بر هیچ نعمت
و این مراقبه گاهی بجهت می باشد و گاهی مقید بیتی از فوق یا تحت موافق توجه باطن مراقب متصور میگردد
و بسبب این مراقبه عنایت خاصه از جانب حق تبارک و تعالی متوجه حاشی می شود و عنایت خاصه از صراط
خاص می باشد مثل خلقت حضرت آدم با آنکه تمام مخلوق از قدرت حق تعالی آفریده شده و اما چون عنایت خاص
در خلق حضرت آدم مصرف شد صورت خاص آن بطور پرست و بهین خصوصیت استیلاست و در قول
حق تعالی که خَلَقْتُ بَيْدَاً و همچنین است اختصاص حضرت ختم المرسلین بر عروج و اختصاص حضرت
موسی بکلام بر که هر طور و بسبب همین عنایت خاصه عظمای بارگاه ایزدی زیاد تر از وی راضی میشوند
و از مقام و آنجا انعم نمی شوند و عزت و وقار او را بجای و بهند پس برین مراقبه التزام عزم شرعی شریف
و از رضای عظمای بارگاه الهی و عظمت و عزت و این بشا بر رضای اهل و بار و ملا خطه چهره باو نشاء
است فاما پادشاه را بسبب جلال که لازم بر شریعت است اطلاع بر حال و مال کسی نمی بود لهذا با وجود جلال
باشی و خوشنودی خاطر پادشاه از وی بجز تجویز حاضر ماندن بسبب اندیشه لطیف و حیانت خیانت نمی چسبید
او را نمی تواند تا که بعد از زمان خوبی چلی او بجز برسد و آن از طرف وی حاصل بود بخلاف عالم انقیاب که
علمش محض ظاهر و باطن هر کس ناکس است در آن بارگاه مجرّد که مراقبه وجه الله از نهد بخوبی سرانجام یافت
کما فی فی درست شد و مقبول بارگاه ایزدی گردید و حقیقت باطن بنده خود را بخا بود و است پس فری
مقدس ازلی که در آنزل نصیب هر مومن مقدر شده بودی رحمت می شود و آن نور تخم عقل است عقل شریف
و ایمان ثمر آن و آیت تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ بهین نور ابراهیم می فرماید پس این مراقب وجه الله را آن نور
مثل ستاره تابان از دور نمایان می گردد و است آهسته نزدیک می نماید که بر پیشانی مقام سجده گاه رسید

در تمام بدن ساری شود و مانند نور بصیری که در کانون و اضواء است خاصه آن نور دریافت مغیبات حق تعالی
است مانند شجاعت که برای انصراف جنگ فلول است و خاوت که برای لغو رسائی غلافی مجبول است این نور
برائی دریافت رضای اوتالی است و طریقتش آنکه هرگاه قصد کاری خواهد کرد یا امری متوجه خواهد شد غیر
غایبان و غیبتی که محاذی کمال است پیدا خواهد آمد و این قسم تغییر خواهد بود که از ان رضایان را قرآن فمید بعض
اشخاص آنچنان نباشند که سالاد ایشان از قلب جدا زکوره و ایشان را زبانهان راه بر رضایان را نگاه میسازد
شماره گاه قصد می کنند که کار معین عمل کند اگر رضایان مطلق است بشاشت و انشراح در قلب ایشان از نور نیست
سبوی آن کار در دل ایشان پیدای شود و اگر رضایان بآن معلق است سامت انقباض و انقباض و انقباض و انقباض
لاحق حال آسانی گردد و آنکه حال ایشان تجاوز از قلب کرده است بمقامات عالیه رفیده رسیده اند پس ایشان
رضای و نارضای حق جل و علا را بسبب حدوث تغییرات در تجلی که محاذی کمال ایشان است دریافت می نمایند
و این تغییر که در تجلیات حادث می شود ذات پاک حق جل و علا از ان منزله و مسد است تفصیلش آنکه آثار
ما را که از ذات پاک چون و چگونه حادث می شود در ان آثار تغییر و اصلاحی شود چنانچه آثار کما کان
و صفات است هم چنان بر نسبت آن آثار بر یک صفت است که از ان آثار جدا گاهی در ان تغییر نیست اما نسبت
آنها را خاصه پس تغییر می شود و مثال این تغییر عدم تغییر آفتاب است آفتاب بر یک وضع و بر یک طبع و انوار
آن حسب استعدادات اشیا نهایت مختلف و این اختلاف متغی اختلاف ذات با وضع و مکان آفتاب نمی شود
در درختی و اثر خاص از وی مطلوب خواهد شد بابران وضع و مکان وی سیدل خواهد گردید و قریب سه اهل عشر
خواهر رسیدیم چنین برای ظهور آثار خاصه تبیل تغییر می شود و این تغییر و ذات پاک و می نیست تعالی شاهد من
ذکر بلکه ظهور و تجلی آن را صورت خاصه می باشد و ان صورت تغییر پدید می آید و این تغییر و ذات نیست و این
انسان است چه آنکه صبرترین است این جسم مضری نیست زیرا که بعد موت جسم موجود می بود و احکامیکه بر
انسان مرتب می گردد بر هر سیدل می شود پس حقیقت انسانی که مشار الیه بین می باشد بر اسطین جسم مضری
و خفی گشته بودی اتحاد پیدا کرده که معالیه با جسم می شود و منسوب بآن حقیقت می گردد شلای گویند که نزد
نیز قسم و بر بسته بودی نشستم و در چنین و چنان کردم و همین که انسان فوت شد با وجود بقای جسم

بر حال خروج حکم از احکام منوره بر آن جسم نمی توان کرد ان وقت هیچ کس نخواهد گفت که نزد پروردگار
با وی نشستم ذات منزه ان چگون و چگونه و صوری و باسی ششتر شده نمایان میگردد این قدر فرق است
که حقیقت انسانی حقیقتی نمی باشد پس نمی تواند که بر اسط جسم دیگر احکام خود را بطوره و بدو حضرت حق
بل مشاهده مبینج صحت نیست بر اطلاق خود باقی است بر صورت که می خواهد کلام می فرماید و همان صورت
تغیری شود و انچه با او ششتر شود و انچه با او ششتر شود و انچه با او ششتر شود و انچه با او ششتر شود
در حقیقت باشد بر این بنده بکمال را رضایان رضای حق تعالی در هر امر معلوم می شود و هر چه که احکام
مستورات و مقول خواهد شد زیرا که احکام هر چه بر این طریقت است که از شایع ثابت شده و این رضایان رضایان
آنکه بر شایع است و آنکه بر شایع است و آنکه بر شایع است و آنکه بر شایع است و آنکه بر شایع است
و بجای غلای نفع که جمیع شری بود و جزو رضایان او تعالی خواهد شد و علی هذا القیاس در هر امر و در هر
احصل خواهد شد و این دریافت از کوشش و اجتهاد نیست بلکه بیزاد و در ان هر چه ششتر ظاهر می است و
سالک را چون این کمال درست میسد بر هر یک سالک فانی شود و می بیند و هر یک سالک فانی شود و می بیند
در میان بنایه چه میدان دعا و مراد از اشارات و اوضاع نوی از کلام است گاهی کلام حقیقی بهم می شود و گاهی
بدل کلام مراد و در هر امر و دریافت می کنند و هرگاه این بنده کامل بر رضای حق تعالی مطلع شده کاری بود
آن رضایان تمام خواهد داد و کار گذاری او برهنه ظهور خواهد گرفت عنایت الهیه بود و بکثرت جلال
بخوش خواهد آمد و عظمتی آن بارگاه خود شایع و ساعی می باشند و اهل و یار گذارند ششتر شخصی کار آمدنی بکاف
حکمت است مقرر و از بعد حق عزت خواهند بخشید و ان خدمت حسب حال وی خواهد بود و من بعد و ان توقف
و استمرار بر همان خدمت خواهد ماند و از منجی عالی تر تر می کرده منجی رسد که فوق آن منجی برائی نباشد و درین
مقام اهل ولایت را بر توبت و دست می دهد اگر برسانیدن امور بر ایشان مشکلف می شود و امور را بشنید اگر
برسانیدن امور شود پس بر توبت و دست می نماید و اگر با وجود ان بخاصه و متعالیه حکم شود بر توبت و دست
میگرداند و این مقام بعضی خلیفه الله باشد و بعضی خلیفه الله نباشد و ان کسی است که برای انصراف جسم مساج
او را مقرر کرده و مانند نائب سازند و هر که این چنین نباشد پس خلیفه الله نیست اگر چه ایمان کاری که از دست

خلیفه الله سرانجام می شود از دست دیگری سرانجام می کشند تا آن که دیگر خلیفه نمی باشد اگر می صاحب خدمت بلا ریب می بود و شش بشارت آنست که گاهی پادشاه کار و زحمت را از خواص خود میگیرد پس آن خواص هر چند که از وزارت را سرانجام داده و فلان وزیر شده و این مقام نهایت را در ولایت است و راه ولایت بعد از آن پنج کمالی نیست و الله تعالی اعلم

باب چهارم در بیان طریق سلوک راه نبوت

و آن مثل بر شش افاده است

افاوه ۱ طالب راه نبوت را بعد از تزیین اخلاق و ملکات قلبیه ادائی عبادات شرعیه بطریقیکه در باب ثانی معلوم شد اول چیزی که در دست رسوخ قدم در مقام توبه است تفحصش آنکه اول طالب این طریق را باید که منیات شرعیه را خواه از قبیل اعتقادات باشد خواه از قبیل افعال احوال خواه از قبیل اخلاق و ملکات خواه از قبیل افراد و تصرفات و عبادات این همه را اگر کتاب سنت تفحص و تنقیح نماید اگر خود عالم کتاب نیست است فبا والا احوال محرمین استفسار کند بعد از آن انعام حضرت حق و تربیت جو او مطلق که در باره این خوره بے مقدار میندول شده و بار بار ملاحظه حجت و تصور درست و در بین خود تسکین سازد و کمال عجز و احتیاج خود را بسوی آن بے نیاز و بروی بصیرت خود مودعه بعد از این پیش آورد بعد از آن در غفلت نشسته و نفس خود را ملاحظه نماید که ناخوشی مثل این منعم حقیقی و بی نیاز تحقیق و محقق مثل این عاجز بی مقدار که از مراد احتیاج و حین است چه قدر متکبر و مستفیع است و این معنی را در ذهن خود چنان تسکین سازد که غفلت ناخوشی آن منعم حقیقی در ذهن او متسکین گردد و حتی که اگر وقوع آن ناخوشی را تصور نماید و در حالت تشعربیت پیش آید باز از صمیم قلب چنان اذعان نماید که همه منیات شرعیه موجب همین امر می شود که زنده و قوع آن سوبرتن می نیز در زبان امر را در ذهن خود تسکین سازد و حتی که قبح این منیات عقل و قلب او را از اگر دور و در باطن او بنیست آن منیات خونی و وحشی پیدا آید حتی که صد و آن منیات را از خود بجای قوع خود در تملک جان و دل و آبرو از دول شامد بعد از آن غفلت تو آن عجز و خفا و حید را تصور نماید و از صمیم قلب خود ملاحظه کند که این صفتی است از صفات از لیه بانی که از باطن امکان هیچ گونه ناسبتی نبوده حضرت حق جل و علا محض بنیات خود را کسوت زبان عربی همان و صفت

اولی و کمال ذاتی خود را انزال فرموده همچون را و اسطه فجا بنید و بین العباد کرده اند و بنیاد نیک با و شای عظیم قدر و ستار خود را بگیرد و یکطرف او را بدست خود نگه دارد و جانب دیگر را بدست فقیری مغلس عاجزی بی لایه که هرگز لیاقت انتفاع با و شایان نمی داشت دهد و او را امر فرماید که هرگاه ترا حاجت پیش آید این دستار را حرکت دهی و مرا بهین وجه حاجت خود متنبه سازی کنی الحال بسوی تو توجه خواهم نمود و عنایت خود و صرف خواهم ساخت پس اگر در حال این فقیر نیک ناس کرده آید و از قانون ادب بی اطلاع ساقی و زریه شود و شکاف گفته شود که اگر چه بنظر دور دست آن فقیر یک کتاب ستار است لیکن فی بحقیقت و درست او خود پادشاه و پادشاه است و نقد غفلت این کلام پاک در ذهن او بجای می خیزد که در تنگ نظر بسوی مصحف می کند و غفلت آن کلام پاک را بآن مصحف ملاحظه می نماید بصرا و از نظر آن مصحف خیره می شود و سینا و بسبب غفلت آن کلام پاشش پیش می شود و باز اگر این ملاحظه می کند که آن کلام پاک بواسطه مصحف رقابوی سن است بهر وقت که متوجه شوم او را بر زبان خود بی گفت می آمدم و بهر وقت که قصد کنم بدون بدل مال و نفس دست خود را در سامع او را بر سینا خود خیزم البته او را بسبب این ملاحظه بر حال خود تعجبی و حیرتی دست و پادشاه آنکه یا قوتی در خشان بدست مغلسی که باید افتاد باشد پس اگر او را می بیند نظر او بسبب در خشان آن یا قوت خیره می شود اگر افلاس و کم یابی خود را ملاحظه کند مالکیت خود را بران یا قوت تصور کند و با دید حیرت و تعجب سرگردان شود و چون غفلت این کلام پاک در ذهن او کما حد و ذرات و ثبات ارتباط او را بسبب این کلام پاک بجناب آن صمدی نیاز خوب غیب پیدا کند و می تواند و طریقتش آن است که یومی لازما می بیند که اختیار کرده مصحف مجید را همراه خود گرفته در مکانی خالی داخل شود و الحاج و نیازش از پیش بجناب العالین بجا آرد که باز خدا یا سن همه وجود عاجز و توبه بر می خیزد و توبه که قدم اول را نهاده است بن عنایت فرما و نهایت بی نیایات خود را ملاحظه فرماید عدم لیاقت مرا که استدعا و دنیا قمت بهم دست تو هست شکر تو چون سانی شوی و در تنگ خونی نمی مانم و بقدر بجز باشد شجعت آفتوش ساحلها بعد از آن صلوات علیک بر نبوت تکفیر سیات و حصول حقیقت توبه کمال فخر و توبه قلب تا که عزت بگردد و در اکثر ارکان مسالوة دل خود را بسوی طلب تکفیر سیات و حصول حقیقت توبه متوجه دارد بعد از آن همان انعامات و صفات حق و در دست تو ناخوشی او کمال متفرا از منیات شرعیه ملاحظه نماید اگر حالت مرقوم الصدور در باطن پیدا آید

و ظاهر و باطن او را فر گرفت و تمام خیال و قلب و هم او در همان حالت گرفت و نهادن این امر را بر فرد دیگر
خواهر کرده و محبت نماید باز در دیگر همچنین کند تا که همان حالت رود و بعد از آن در شایسته بودن حالت عظمت
کلام حمید و شاکت ارتباط او را در میان خود در میان رب العزت ملاحظه نماید و وقتیکه عظمت آن کلام
پاک و ساطع و فیما بین الرب عباد و سینه او را مال سازد و سرور و اتیان بلاست آن کلام پاک
کاسه سرور را بر سازد پس نظر که مخرج که مال تغذیه قلبی باشد بر صوف حمید اندازد و بگوید که بار خدا یا این کلام
پاک ترا در حضور تو شفیق خود ساختم و وسیله خود گرفتم و باین حل بین تو خود را محکم بستم بعد از آن اتباع و انعام
شریعت و اجتناب منیات آن بر نسبت این طالب که شک برخص بلا ضرورت نیز در حق او از جمله منیات
است بجملا ملاحظه کرده عقد تو بر کند تصویرش آن که چنانکه شخصی التزام ایقاع فعلی یا اجتناب از چیزی برود
خود می کند و بهجت و ثوق آن التزام قسم حسب اشتیاق آن یا دمی کند مثلاً اگر مومن پاک است قسم حق تبارک
و تعالی یا دمی کند و اگر حسب اشتیاق نزدیک او زند یا مال یا آبرو یا جان خود است قسم همون چیز یا دمی کند
و اگر عاشق است قسم مشوق خود یا می کند البته نزدیک یا دور کردن این قسم منقطع است بر ایقاع آن
فعل یا اجتناب از آن امر از دل او مثل میخ فولادی علی خیسند و با کلام او منقطع نمی شود که او را
عقد بین می گویند همچنین بهجت تو یا زنده دل خود بر آورده و بقرآن حمید توسل کرد و بر زبان خود بگوید که
بار خدا یا بر عنایت تو توکل کرده اتباع شرع را بر خود لازم گردانیدم و جانب شرع را بر جانب نفس مال
و جان و آبرو و سرزند و عیال و استاد و پیرو آقا و بر جمیع مخلوقات ترجیح دادم بار خدا یا من محض
عاجز هستم و بر عنایت تو توکل کرده التزام از امر عظیم بر من خود کردم پس بر محض کرم خود این عقد
را با تمام رسائی بعد از آن او را علی الدوام بر اعات عقد تو به اشقات ضرور است که در حضور ملک الالام
که قادر علی الاطلاق و عالم الاسرار و انقیاد و شدید العقاب و مریع الانتقام است این عقدا
منقذ کردم بسیار و که سر موسی از آن تجاوز کنم و داغ نقض عهد بر حسین بن علی الدوام باقی ماند
بنابر آنکه شخصی در محضر پادشاهی عالی شان صاحب قدرت و انتقام محکم داده باشد که فلان

چیز خواهم کرد و فلان چیز خواهم کرد و در البته در حرکت سکون هر قول فصل ملاحظه آن چنانکه می ماند یعنی
هم گاه که قصد هیچ فعلی یا هیچ قولی یا هیچ حرکتی یا هیچ سکونی در دل او و بطوری کند و او را در میزان عقل خود می بند
کاین موافق آن نوشته است یا مخالف آن بعد از آن او را بر روی کاری آورد و نیز او را می باید که نصیحتی
زائد و مناسبتی قوی نسبت قرآن حمید در دل خود محکم سازد مثل مناسبت طالبنا شیخ خود مثلاً شخصی که در طریق
قادر بر قصد بیعت می کند البته او را در جناب حضرت غوث الاعظم اعتقاد می عظیم هم میرسد و قنیکه آن بیعت
به توحش می آید مناسبتی ناکند بر اعتقاد سابق او را هم می رسد که خود را از زمره غلامان آن جناب و از جماعت
حلقه بگوشتان آن عالی قیام می شمارد همچنین بر اعتقاد عظمت قرآن اگر چه بر هر صاحب ایمان واجب است
اما این طالب را بآن کلام پاک مناسبتی دیگر بدست آمده بعد از آن پس توبه را بدست عزیز یک در اتباع
کتاب سنت و اجتناب از بدعت ساز در آن جزو زمان از اشغال و اوقان باشد اظهار نماید پس قرآن حمید
شیخ حقیقی خود بداند و آن عزیز را شیخ ظاهری پس لابد که اتباع قرآن ماسل خواهد بود و استماع آن
رفع آن در نظر است که چون رفع اصل با هم متعارض می شوند رفع اندر جها اعتبار ساقط می گردد و نیست
تصور مقام توبه بر وجهیک مناسبت این طریق است در عقد توبه باین چه فوائد پس غبطه و منافع بر جلیلاست
و از همه آن حصول استقامت در توبه است تفصیلش آنکه بجز هر چه محقق شده که و قنیکه طالبی بدست
بیعت می کند عنایت نردانی بسبب جاست آن عزیز بسوی این طالب جوی شود و او را از مواقع ارتکاب
معاصی مظان ملاست منیات با نزع لطائف غلبه حیل قدسیه بازی دارد و این امر بدو و متحقق شود
یکی آنکه آن عزیز با وجود جاست عند الله کمال نفس قوی تاثیر صاحب کشف صحیح باشد پس حق جل و علا
عزیز را بر تو حق آن طالب مظان منیات مطلع سازد و بجهت انا ارتکاب معاصی امر نماید پس آن عزیز بقریری
از بدیارات خواه در تمام خواه در نقطه در میان آن طالب آن قیام حال گردد و دیگر آنکه حق جل و علا بسبب
عنایت و بسوی آن عزیز از غیب الغیب لطیفه بر روی کار آورد که بجهت آن طالب گردد و این لطیفه بدین

منسوب بآن عجز شود که آن عزیز اصحاب برین معادله اطلاق نموده باشند بلکه ظهور این لطیفه برچندیکه منسوب
بآن عزیز باشد محض برای نیابت و جاست آن عزیز از پرده غیب مپوشیده چنانکه منقول است که حضرت یوسف علی
السلام چون باز نیخا در خلوت تنهائند و آن عاشق بنده حال طامع حصول وصال گردید صورت حضرت یعقوب
علیه السلام انگشت خود را بندان گرفت پیش روی حضرت یوسف علیه السلام سوید اگر دید با عشق بر هم شدن آن
معامله شد حال آنکه حضرت یعقوب علیه السلام مهابت محال و یوسف علیه السلام خبر نمیداشتند بلکه حضرت جبرئیل علیه
السلام بصورت حضرت یعقوب علیه السلام ظاهر شده آن معطر را بر هم زود چون این هر دو حبه زمین نشین
شد پس باید دانست که این هر دو طریق در قرآن حمید بر وجهی متحقق است که در هیچ یکی از مکلفات متصور نیست
چون حقیقت قرآنی امر است از امور قدسیه که با هیچ یکی از حقائق امکانیه نمی ماند چه آن مثل برنج است فیما بین آن
و آهن و جاست او عند الله بحیرت کسی را در آن مکن نیست چه جایی حصول آن چنان کلام از نحو
صفات ازیه و کمالات ذاتیه حضرت حق است علاوه که در بیان صفات ذات است متعین تصور نیست پس لابد که
حضرت حق بسوی حفظ این طالب باکل وجود مبذول خواهد شد خواه بطریق اقل خواه بطریق ثانی یعنی حفاظ
طالب یا این طریق خواهد شد که از جانب همان حقیقت قرآنی که نور مقدس است در بیان طالب امر میگرد
من الوجوه در مقام یاد یقظه حیوانی واقع خواهد شد یا این طریق که حق جل و علا بذات پاک خود بواسطه ملائکه مقام
یا ارواح مقدسه بسبب کتب و نقل بقرآن محافظت طالب خواهد نمود

افا ۲۰۵ + چون طالب به نبوت رسوخ قدم در مقام توبه پست آورد و لازم است که قدم محبت در مقام ذکر یابی
و مراقبه صمدیت راجع کند اما ذکر یابی پس طریقی است که اولاً تحقیق معانی نفوی قرآن و اذکار مستفول و ادعیه باشد
نمایند که خود عالم بفنون عربیه است فیما و الا این امر را از تحقیقان این فنون که ذوی لای تقیار و ادلی الایدی الا
باشد تنفس کند و در تحصیل معانی نفویه بجز لغت عربی و لغات نوزده و بیوشکافی متعین فنون ادب که خود
را برای فضیلت غائی تحقیقین عربیه قرار داده برجم غیر از اصول اسلام و مقصود ندهد مخترع شود که آن بدعت محض
و اضعاف عمر در راه و لعب است بیست ترسم نرسی به کینه می خرابی چنانکه راه که تو میروی برنگستان است
بعد از آن خاصه این معنی و تفاهیل این مضامین بر وجهیکه در باب اول مذکور شد ملاحظه نماید و او را در تامل و تدبر

سازد و همراه این ملاحظه تلاوت قرآن با ذکر و ادعیه با توره بر زبان بیاورد و لا خدا و لا اله الا الله
کند و اما چه مفرط و اخفای مفرط پس در بعضی اوقات مفید می باشد و اعتبار بر آن چندان منفعت نمی بخشد و چه
مفرط از دل و تکیه باید نمید و حد اخفای مفرط از گوش تصور باید کرد و حد وسط از کلامیکه فیما بین این دو محفل
اهل ادب و مجلس اهل تمیز واقع میشود قیاس باید کرد و باید دانست که مقصود از ذکر یابی فقط کثرت ذکر یا مجامعه
نفس با ضبط اوقات نیست بلکه مقصود از آن حد و ثمان حالت است که در باب اول مذکور شد پس از دیگر اوقات
متحقق باشند آن ذکر ذکر یابی باید نمید اما بدون تحقیق آن حالت پس آن ذکر را از جمله ریاضات نفسانیه باید
شمرد و باید ذکر یابی چندان گشتار نماید که در طبیعت ذکر و بطلال آورد و به قبول و کسالت انجامد بلکه در ریاضه
نفس را بآن متبادر باید کرد و اما مراقبه صمدیت پس باید دانست که اساس مبادی این مراقبه چنانکه در باب اول و
ثالث مذکور شد ملاحظه انفاست حق و محاسب قدرت آن قادر مطلق است لیکن اینجا سرور و ابتهاج و دید تصور
و احتیاج و انشای عظمت حضرت حق و از ان حکمت آن حکم مطلق که مراقبه صمدیت است در سبای جلال
بسبب ملاحظه نعم شکر و تاثیرات عادی حادث نمی شود مثلاً انزال حیث و نبات زرع هر چند از نعم طبیعیه است لیکن
از بسکه درین نعمت هم افزا و انسانی مشترک دارند از ملاحظه این امر متعین عامی را حالت مرقوم الصدر حادث
نمی تواند شد و همچنین خلق مخلوقات و ارض و ایجاد اجرام نیره علومات اگر چه از اعظم آیات قدرت ظاهر و آشکار
حکمت باهره و علامات عظمت قاهره است لیکن چون این امور مذکور پیش روی انسان در اکثر احوال می نماید
ازین بسبب ملاحظه این امور قریب و در اب کمالات حضرت حق تعالی متحقق نمی گردد لهذا بر طالب لازم است که نعم
خاصه که بر نفس این باب امثال این فائز شده و محاسب قدرت که خلاف عادت خود نموده و امثال این امور را
نماید و قصه شکر امثال این مضامین باشد مره بعد از آخری گوش هوش خود بشنود و آواز بار بار بر روی بصیرت
خود حاضر سازد و ساقه خود را در بحر عظمت آن عظیم بالاستحقاق و در یادیه انعامات آن منعم علی الاطلاق تحیر
سازد تا مشرب مراقبه صمدیت بدست آید و چون مراقبه صمدیت بر وجهیکه در باب اول و ثالث مذکور شد
زمین نشین او گردد و آنرا مغز و ذکر یابی سازد اگر ممکن باشد در ثنائی مراقبه صمدیت کند و الا بعضی
اوقات در ذکر بعضی اوقات در مکرر نماید و در سبای حال منکر از ذکر میگوید و اندو از ذکر یابی مراقبه

صحبت را مویذنی هست که بسبب آن مویذات ذکر و فکر درونی می یابد و آثار او بقوت معرفت ظهور نماید
و از عظم آن مویذات و اقوای او حضرت خلق الله است خصوصاً خدمت بتامی و مساکین و مفاسد انجراح
حاجات و احوال حاجات و غیرگیری مرضی با بکلمه سعی کردن در حق کسی که از تحصیل حوائج خود فراموش و در ازل
حصول مطالب بر روی او سست و در گردید و با بکل چون مداومت بر ذکر و فکر خواهد کرد و البته مضاعف خزان
سعادت و اربین که حب ایمانی است با و سلم خواهد شد و حدوث همین حسب علامت استکمال ذکر و فکر
استدفعی بسبب حدوث همین حسب معلوم می شود که ذکر و فکر بکمال خود

افاده به چون حسابانی بحال خودی رسد بلکه طارک بلند پرواز است طالب برشته اعلام این راه و
انظر علامات این طریق که فنائی ارادت است خواهد رسید خیا نچه در باب اول مذکور شد و حصول همین کمال
علامت سنگمال حسابانی است باید دانست که تغذیه نفس از راه در راه نبوت بمنزله شغل نفی است در راه
ولایت که این هر دو شغل اصل الاصول این هر دو طریق است بیانش آنکه کمال سلوک راه نبوت عبارت از
شدت انقیاد و استقامت علاقه عبودیت است پیر ظاهر است که خود را نیک سنگ چوب در دست مولا خود قرار دادن
و لوح نفس خرد را از انقراض ارادت عواکم پاک کردن قصای مراتب انقیاد و اتوای مراتب استقامت علاقه عجیب است
آری در بعضی احوال بعضی بندگان انقیاد و شعاربسیب اخلت عقل و غیر خود را جابجی حاصل نمیکند لیکن این
حصول جابست بر همین تقدیر صورت است که عبد مقل تراز مولای خود باشد پس آن مولی بعضی شیای امری فرمود
و این عبد نصیحت شعاربذکاری فطرت خودی و اندک در امتثال آن امر کارخانه از کار خارج است مولای او در بار
خواهد شد پس اگر این عبد درین وقت هم بر امتثال امر گفتا نماید عقل و فهم خود را بدخلت نهاده البته راه ملامت
عقاب بر خود رسد و ساخته اگر حکم عقل فهم خود را در آن فی الجمله خطی نماید و بسبب این در خلعت هیچ معاملتی
از معاملات می برهم نشود پس اگر چه شغل عتاب ملامت نخواهد شد لیکن تا برسی در صلاح معاملات مولای خود
خواهد که علامت نصیحت غیر خروابی است جابجی در حضور مولای خود خواهد یافت و قید که این معامله عیب نیست لیکن
بنده نادان جاهل در میان مولای حکیم علی الاطلاق عالم است و غیبت است باشد پس آنجا جزاه انقیاد و امتثال

بیخودن خود را در مظنه ملاک عصیان انداختن است در اینجا که است که در این مقام پر ضرورت
 و آن اقسام تخیل ارادت است پس باید و هست که تخیل ارادت بر قسم است قسم اول آن مقصود ساین
 ولایت میباشد عبارت از بطلان خواهش و ارادت است میانش آنکه انسان را بسبب کمال رسوخ و مقام
 فنا رغبت و خواهش همه شیبای باطل میشود و بسبب انکشاف توحید افعالی هیچ عزم و اراده منقطع میگردد پس
 ایشان خدا را مثل چوب یا سنگ در دست تقدیر می دانند و مثل جانا از خود رفته می باشند پس گویا که خود را
 فراموش کرده اند قسم ثانی و آن نصیب ساین مبادی راه نبوت است و آن عبارت از تبارک کردن
 ارادت خود است مراد از حق جل و علا را بیانش آنکه ایشان از قضا و رغبت و خواهش و شهوت خالی
 نمی گردند و عزم و ارادت ایشان باطل نمی شود بلکه رغبت بسوی امور مرغوبه و نفرت از پیش
 آملن امور مکره و از دل ایشان می جوشد لیکن بنا بر طلب رضای مولای خود آن قضا و رغبت و کرمیت
 و نفرت را بدون اذن مولای خود جاری نمی سازند و ارادت خود را موافق قضائے طبیعت خود میگزینند
 بهسمال نمی نمایند و این همه محض برای طلب رضای مولای خود بر خود می پسندند قسم ثالث آن خطای کن
 است که بنا صبغ علیه راه نبوت فائز شده اند و آن عبارت از معطل ساختن ارادت خود است برای انتظار
 ورود امر از جانب مولای خود میانش آنکه چون برابر باب مناصب عالی این راه رحمت ربانیه و حکمت ربوبیه
 منکشف می شود یعنی از ته دل خود متشناخته اند که آنچه انصب اولی است همون راحت الکیه تفقا ضامی کند
 و هیچ انصب اولی را آن حکمت فردنی گذارد و مثل مانند کان متقاد رحمت الکیه هرگز معطل نخواهد ساخت
 بلکه آنچه انصب اولی در حق مانند کان است در همان امر را استعمال خواهد کرد و همان چیز را را امر خواهد ساخت
 لهذا معقول و ارادات خود را در کار خجالت آگیزه دخل دادن محض نمود و لا طاعلی است پس سیکه در مره
 مانند کان متقاد مثل آن مولای حکیم و رحیم و علیم منکب باشد که او همین است که عقل و ارادت خود را در کار خانداد
 و مثل نه بلکه نظر خود را برابر چهره مولای خود دوخته منتظر امر او باشد و هیچ خدمت معینه را از خدمات مولای خود

از جانب خود بخود لازم نشمارد و شعاع خود نماند بلکه مثل خدمت کار و دام حضوری و ملازمت را شعاع خود ساخته
و انرا ضاع و اطوار مولای خود مرضی او شناخته و نام و بر وی نظر خود را حاضر دارد و همیشه منتظر در و دام او بود
باشد تا هر امری که از جانب مولای او صادر شود خود را در پناه امر بکمال چستی و چالاکي در آورده
افاده - هم - چون غمی آمده بجمال خود میرسد و علامت کمال او دخول طالب است در مرقه شین
و شهد امر قبه عظمت پیش گیرد و پایش آنکه چنانکه سالکین راه ولایت اول در تحصیل ملکه یا دوشستی می گویند
یعنی دوام توجه بجانب حضرت حق و بعد از آنکه ملکه یا دوشست در صلب نفس ایشان می نشیند آن را به بعضی
صفات مزوج می سازند مثل احاطه بر جمیع کائنات یا ظهور در مظاهر متعدد یا صدور کثرت کونی از آن ذات بیخ
البرکات یا قریب محبت و جود یا بین طالب و یحیی طالبین راه نبوت را باید که بعد از حصول ملکه یا دوشست
صفت سلطنت و حکومت را تصور نماید و تصور کند *لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَكَذٰلِكَ يُخَوِّدُ*
فِي الْغَيْبِ وَكَذٰلِكَ هُوَ اللَّهُ فِي السَّمٰوٰتِ وَفِي الْاَرْضِ يُعَلِّمُ مِمَّا يَشَاءُ كَرِهَ لِمَنْ يَخْتَلِفُ عَلَيْهِ مَا يُلَاحَظُ كُنْزُ
محبت و قرب علی را پیش نظر خود دارد و انبساط با سلطنت و حکومت او را بر آسمان و زمین و بحر و بر
و عمران و خراب و بیضا و مرکب و درون و بیرون خود برابر نگارد پس بر حرکتی و سکونی که از او یا از غیر او صادر
شود و مجرد دیدن آن حرکت و سکون از تله دل ازلین مضمون سر بریزد که این ذات تبارک تعالی میدانند
می بیند و خود را در خلوات و جلوات بلکه سایر حالات نماند بلکه حال او مثل حال کسی باشد که همراه علی الهی
شخصی مانده که آن شخص را نسبت آنکس هم علاقه اوت هم علاقه تربیت و هم علاقه دلالت و هم علاقه سلطنت
و هم علاقه قافای و هم علاقه استادی و هم علاقه برتری و هم علاقه محبت و هم علاقه محبت بهم رسیده باشد و بعضی بر
قرب و جودی که فایده ناپذیری محض اینست که در پیشگاه آن شخص همراه من موجود است ترین راه کفایت نمی کند
بلکه این هم باید و نیست که آن شخص میزند می شنود اطاعت مطیع و اخلاص مخلص را قبول می نماید و محبت و فیض
بر آن می کند و ثواب جزیل و عقیقی قرب و جاهت در دنیا بر آن عطا می نماید و از مزمره خاصان خود می شود
و حصیان خاص را در می کند و بر آن نعمت و نفع می فرستد و عقاب شدید و عقیقی و بعد از آنکه در دنیا نصیب
می شود و در مزمره کافین نعمت میثار و عفو معاصی و غفر بظلمات میرسد که غرض کمال اخلاص و شوق است

انقیاد باشد می کند و جفا طاعات بلبله با و فی محبت که مزوج نبشت نفس مشاقت حق باشد نباید با بکمال بکثرت
و نکته نوازی شان اوست ندانی که مقصود از این کلام آن است که طالب را و نبوت لازم است که این مضمون را
تفصیلا در ذهن خود تصور کند و حاشا و کلام که از تصورات عقلیه چکار می آید بلکه مقصود آنست که حال آن طالب
تمامی احوال مثل حال کسی باشد که همراه شخصیکه موصوف باین صفات مرقوم است در دست لازم باشد و همچنین مقصود از
ملاحظه انبساط با سلطنت حضرت حق بر سایر کائنات همین تقدیر است که این را در ذهن خود تصور کرده فقط
از خان عقلی نماید بلکه مقصود آنست که چنانکه شعاع آفتاب در هر ذره از ذرات ریختان و هر سوچه از امواج بحر
ترخاری درخشند و ناظر را دل دریا سازد که تسلط امواج است بر تخلی می گردد و همین چنین بیرون و داخل فیض رحمانی که بر جمیع
کائنات بسط است از هر ذره از ذرات جهان جلوه گر شود و تأثیری واحد و علویات و سفلیات مجموعا و فردی
انمایان گردد و مثلاً بر قطره از زمین و ذره بر قطره آسمان که می ایستد حال او مثل حال کسی باشد که شخصی دست
او را گرفته و محاذی دریای ترخار و دریا و خجسته کند پس اگر آنکس دریای را می بیند از آفتاب مثل نقل خود نمی چندارد و اگر
هوای میند بچین می و اندازد اگر آسمان را می بیند رسیدن خود بان متغیری شمار پس سبب ثبات خود غیر از
شخصه چیزی دیگر در ذهن او نمی آید پس از صمیم قلب خود می داند که ما و امیکان شخص دست مرا گرفته است معترف
و هیچ چیزی از امواج بحر خار و گرد باد یا ریاح من نمی تواند رسیده اگر آن شخص دست من گرفته است پس در تمامی
عالم ممالک من است چه بر سر بحر از رویا که خواهم افتاد البته غریق خواهم شد درین امر هیچ کس را از امواج تبارک
نیست و این ملاحظه در ذهن او چندان مستحکم می نشیند که اگر شیر بیان یا پیل دمان بر آن حمله دیا عدوان شیر بر
جغوم او نهد و تازی این حالت آن طالب از صمیم قلب خود می داند که ما و امیکان حضرت حق دست محافظت
من شده است هیچ منفعتی من ازین امور اگر چه در باد و قطعی الموصول باشد نخواهد رسید و فیکه آن حافظی
دست محافظت از من بر دست هر چه پیا کمال و کس به حال که متعرض کار من نشود و در لاک من کفایت
کنند لهذا پیشوایان این طریق که بجای این مرقبه فائز شده اند مثل انبیای کرام و اشراف ایشان با سلاطین
جبار و با وجود قوت اعوان و انصار متقابل بی پرده نموده اند چنانچه قصه حضرت موسی علیه السلام و فرعون
شهری معروف است ندانی که مقصود از این کلام آنست که بران طالب خوبی یا اهلینا فی سبب بایباب

بطریق تادیب از یک طریق بر ایشان مواظبت می نماید البته بزرگان طریق بر ایشان نعم متعالیه یافت می نماید
بالمجمله مواظبت و در دار دنیا هر کس چنان بشناخت تادیب پذیرد شرف و سعادت خود را دست که اگر چه آن پذیرد شرف بقصد حق
حکومت و حکمت خود گوشتی پس عاق خود را پیش بگیرد و مادر عین آن سرزنش و تادیب خیر خواهی لطف
پدری مستور است و بالکل او را بر باد نمی دهد اگر چه نفس این تادیب هم از قسم لطف و تربیت است لیکن
مقصود در اینجا آنست که این تادیب را بوجهی نیکند که آن پس عاق محض بر باد شود بلکه در هر مواظبت و هر
سرزنش راه خلاص و راه مهم مراعات میکنند که اگر آن کافر از نعمت راه خلاصی خود ازان مواظبت لطف منایده
از کفران نعمت خود ناام شده باز آید البته راه نجات ازان هر کس که برود و وصل این همه شیون عفو ذاتی است
که توبه ازان بر نفس کاملی قد و بعلو بهمت می یگر و چه هر کس که در عفو ذاتی و در مرتبه قصوی واقع شده باشد
این امور خیریه دنیا را چندان ییاق نیست می باید که بسبب هجوم آن امور تشویشی در دل او راه پیدا بر تزلزل در
معاملات او دست دهد و لهذا بسبب سبب شتم و زال در دل سلاطین عالی همت غصبی و دایم انتقامی حالت
نمی شود چنان که بزرگواران را شل بخار و خفاش و شتاب و قابل انتقام نماندند بالمجمله این عفو ذاتی آتی را
باعتبار تشریح آن شیون مرقوم الصدور و باعتبار ظهور آثار آن شیون بقصدای قانون حکمت در عالم امکان
با گوشت می یسازیم پس اگو بهیت را شل درخته تصور باید کرد و عفو ذاتی را به شتاب و خشم آن دخت تر باید
داد و شیون مذکوره را بمنزله شتاب و برگ و ظهور آثار آن را در عالم امکان بمنزله تفرقه پس طالب راه نبوت را بعد
ظهور آثار مراقبه عظمت لازم است که مراقبه الوهیت پیش گیرد و مقصود از مراقبه الوهیت محض تصور معنی الوهیت
نیست بلکه مقصود آنست که این کمال را تصور کرده طالب تکمال آن در آت نفس خود باشند که مخلوق
با خلقت الله شایسته است باین دهرگاه که معاملات مذکوره او را پیش آید مثلاً یا راست تومی یا و مسلم
شود یا معاملات شمشیر و هجوم نماید یا کسی از مخالفان با او راه مخالفت پیدا یسین معنی اگو بهیت را یاد کرد
بقصدای آن شان الهی محض تشبیه با الهه معامل نماید یا بگوید که حال و مثال حال شخصی باشد که وضع محبوب
او در نشست و برخاست و زنی لباس و معالجه الناس خیال و عقل او را مالال کرده و در تمام بدن او سر
نموده است مثلاً و قیقه که بکلام می کند یا مثنی بر اقدام می نماید چنان که بگفتار و وضع رفتار آن موجب ازان جلوه

می شود هم چنین اخلاق الهیه و صلب نفس صاحب این مراقبه سر بر بندد و در تمام قوای او سرایت می نماید
قائم و باید دانست که آثار مراقبات به طریق ظهوری کند اول آنکه چیزیکه طالب حق مراقبه آن می کند باز
چنان چیز نفس او پیدا می آید چنانکه شخصی کریم نفس غذای لطیف می خورد و مغس گرسنه دیده سوال بران
غذا داده باشد پس البته آن کریم نفس لغو ازان غذا با آن نفس هم می رسد چنانچه چون طالب حق و بهیتر
خود را مزاج بفرط طلب کمال خواهش بر شانی از شیون انگیشت غفلت یا الوهیت یا بر معالمتی از معالمتی
ربانیکه در میان آن کریم مطلق و بنندگان خاص از گذشته مثل حالت مجوسیت می زند و البته چیزی از لوازم
آن شیون و آثار آن معالمتی بقدر بهت و طالب در مراتب نفس او که صفات از رنگ نامرئیات حق باشد منعکس
گردد مثلاً اگر مراقبه غفلت کرده است او را در جاهای در ملاطفتی هم می رسد و قهری و حکومتی بر بعضی کائنات حاصل
می شود و اگر مراقبه الوهیت کرده او را وسعت حوصله و مقابل سینه بکشد و ملکه عفو و حلم بهت می آید و اگر مراقبت
کرده بر بعضی معالمتی مثل معالمتی مساوی می شود و در طریق ثانی نزول قبول آن طالب است در ملا
طفت و ملاطفت در احوال مقدسه قلوب صلحای نبی آدم و این امر در باب اول و شایسته ذکر ثمرات حسابانی به
تفصیل تمام مرقوم شد و طریق ثالث نوافل عطایا است بشا به آنکه مغس می دهد خود را بر اطله لذتیده و نوا که باز
و البته فاخره و دخته و متوقع حصول قدری از شیون امور مذکوره گردیده پس مالک آن شایسته مذکور قدری از شیون
انسان را بهیم با و عطا کرد و چیزی دیگر که مناسب این مغس و گوشت از جنس آن شایسته مذکوره نباشد با و از نانی
فرمود مثلاً آن مغس می دهد طبع خود را بر غذای دخته متوقع حصول قدری ازان شده بود مالک آن طعام
لغو ازان غذا هم با و عطا کرد و چیزی از نقد هم با و بخشید تا خارج ضروری خود را با آن نقد انجاف نماید و بعضی
ایمان چنین اتفاق می افتد که آن مغس ییاق آن شی که دیده طبع خود را بران دخته بود و نیدار و شتاب نفس
است و طبع حصول نوا که لذتیده می دارد پس لابد مالک آن نوا که آن مغس را با عطای چیزیکه از جنس نوا که
نباشد مثلاً کلهای یا قیاتی تسلیه خواهد کرد و این عطایای غیر متوقع حصول را نوافل عطایای نامنتظم چنین
چون طالب حق مراقبه شانی از شیون حق یا معالمتی از معالمتی ادمی نماید البته نوافل عطایا فاخره و متوقع
حصول ثمرات آن مراقبه یا بدون حصول آن و این نوافل عطایا مضبوط و قاعده یا منطبق بر قانونیکه حصول

سبب حدوث آن نور قدسی نفس انسانی می شود بلکه آن نور قدسی از ازل الازل در نفوس موجود است
 و این الزامی نیست باینکه باطن او را در آن نور قدسی که در او است و طاعت او را به موت و حیات
 احوال چنان خیال آنرا که در او است حق جل و علا بطریق قلبی بطریق سر یا بطریق نفسی یا مثال آن را حاصل شده یا سبب
 نزول کتب سماوی و وجود انبیاء و اولیاء اما توجیهی الی الله دست داده اما اگر تحقیق بی برز البته بدانند که سبب
 حقیقی توجیهی الی الله همان نور قدسی است که در ازل الازل باطنی ایشان شده و تمامی لطائف باطنی را
 رونق بخشیده و حقیقت کتب و انبیاء را به سبب همان نور در ذهن ایشان قرار گرفته اند کسی که در ازل الازل
 از آن نور محروم ماند مثل ابوجهل و ابولهب در حق او این انوار قاهر و عظیم و لطیف باطنی نماند یعنی نماند
 و مثل کوفتی در عین روز روشن در موات و مهالک می افتد آری اینقدر هست که شعاع همان نور قدسی در
 رنگ لطائف انسانیة ظهور می نماید و بحسب اختلاف لطائف تفاوت عظیم در آن راه می یابد و هر لطیفه
 نوعی از توجیهی الی الله و انکشاف تجلیاتی از تجلیات ربانیه و آثاری از آثار صراف حضرت حق که مناسب
 آن لطیفه است می بخشد و در لطیفه دیگر نوعی دیگر از این امور مذکور بر روی کاری آرد و این لطیفه نورانی را
 بهر جهت لقب می نمایم پس بهر جهت را در هر عقل مثل چراغی که در پرده شیشه ای مختلفه اندکون افروخته باشد
 تصور باید کرد چون این مقدمه در ذهن نشین شده پس باید دانست که چنانکه از اجرام علوی که بوقت شب نمایان
 می شود اگر چه همان نور آفتاب است که در اجرام صیفیه آن که کتب منعکس شده در آن و آن مختلفه و البسه گوناگون
 بر آمد بر نظر ناظر ظاهر گردد و دیده با چون آفتاب از افق طلوع می نماید همه انوار مختلفه در نور بسط آفتاب منطس
 شود و چادری نورانی یک رنگ بر تمام بساط علویات پهنلیات کشیده می گردد و حقیقتش آنست که مراتب
 انکسار همان نور آفتاب در مرتبه صلیبه منطس شود و بگی فرع و اصل یک رنگ میگردد و همچنین چنانکه نفس که در
 بهر جهت بی پرده می افتد و تمامی البسه لطائف باطنی خود را فرود می ریزد یک شعاع مقدس از بهر جهت سر بر می زند
 و تمامی لطائف را بهر رنگ خود می سازد و تمام باطن آن سالک از مرتبه یا بهر جهت می گردد و بشاید آن که در تمام بدن
 شخص نور صبری سرایت کند و تمامی بدن آن شخص زکس صفت دیده و اگر در این حال غیر آن حال است سالک
 راه ولایت را در مبادی سلوک طاری می شود و کتب ایشان مست میگرد و تمام بدن ایشان در آن گم

می شود پس همه وجود ایشان قلب می شود و چه این حال در جنبه بساط حجرت حکم قطره بر بنیت نیای خضر هم
 نمی دارد و چه عیار است آنحال آنست که تمام وجود سالک آلا در اک تخیلی قلبی گردد و مال آنحال آنست که تمام باطن
 آن صاحب کمال در اسطر در اک ثبات محبت شود و نشان بنیها قصه کوتاه و قصه کمال تمام وجودش قلب دیده در جنب
 شخصیه تمام باطنش حجرت شده چه در بهر جهت باشد چون شخصی کامل باین مقام میرسد امور دیگران را
 باعث کدورت و قبض میگردد و در باطن این شخص اصلا اثر آن راه نمی یابد و بشاید آنکه شخصی مزاولت علوم و فنون
 می کند و به کار و بار و اتفاق بقوت عاقله میرسد و امور دیگر باعث کدورت حواس ظاهره می شود مثل حدوث پرور
 و در روی چشم یا بنیه در سوراخ گوش یا بگونه دیگر از غل نخواهد انداخت نیست آنچه از تصویر این مقام و حیطه تحریر
 و نطق تقریر گنجایش می تواند کرد اما آن مقام غیر سراسر عالم است و شش در سراسر عالم است
 فاعلم به الواح خواطر طالبین راه نبوت بسبب استیلاي حسب ایمانی در سوخ فای اراده از نقوش انانی
 منتهای صراحتی گردد که یک طلب هیچ امری جز رضای حضرت حق و غیبت هیچ نعمتی از نعمت کونین در خیر قلب
 ایشان مستقر نمی گیرد و التفاتی بسوی ترغیبات دنیا و غیبتی از سیم دل ایشان سر بر نمی زند حتی که یکبار هم
 مبارک الله که بر زبان او جاری شده و اگر مقابله آن آلا می پرد و جهانی بخشد و بسوی مبادلت این طاعت
 بپسره بنمای کونین ترغیب نمایند هر آینه در حق او بشاید بسبب شوق خواهد بود و القه صا حسب این حال همه
 اعمال برای استرضای حضرت ذی الجلال بجای آرد پس فی الذی یزید عوونکم و یغفرکم و یغنیکم
 یزید فی کون و جهته بیان شان اوست چون ارباب این طریق از مقام سرکجیت تجاوز می نمایند و بهر
 عالی ترقی می نمایند در نصاب فیض قائم می گردند و دل ایشان رغبتی بسوی امور ملامه طبیعت از مرغوبات
 کونین طلب نمایند و اگر ایتی از امور منافیه طبیعت از مکررات دارین قرار از آنها حادث می شود لیکن زبان
 و جگر بقای طاعات خود بسته عای مرغوبی یا از آنکه مکرر می نمایند حاشا و کلا چه این بزرگواران اعمال خود را
 از آن خود نمی دانند حتی که مقابله آن امید دارند از آن باشد بلکه چنانکه شخصه از رعایای با و شاه عالیجاه و طلب
 استرضای او مدتی نامم و سرگردان مانده در نصاب خدام سلطنت مثل سپه گری و جماعتی را می نشانی آن
 اشتیاقات و تحولات در زبده و با خود تمام قبولیت و رضایندی سلطانی و کفالت و کالت شاهی پدید

یافته و تجلیه خاص مقلب گردیده پس ریخال او را پایه طلب مرغوبانی که زیر حکومت مولای او موجود و در ملک او
متحقق است حاصل شده و هر چه نفیس که در خزائن سلطانی است طلبش می تواند کرد و نه باین وجه که آنچه را
بدل علاقه چنانگی خود انداخته و بجای ادای خدمت خود ندارد چه مثل این طلب رختی و عیبی است پس هیچ
که خود را از مرتبه عالی فرود آورده و در زمره اجیران معصوم نخواهد کرد بلکه باین وجه که مقتضای این علاقه همین است
که جمیع حاجات خود را که از جمله آن طلب مرغوبات و تقوا را که در مایه است همه عازم مولای خود نماید پس هم چنین
و قیاسا که این کمال با صلفا و جتبا و مقبولیت محبوبیت فائز می شوند و قدم بسوی در تقدیر صدق نصیب ایشان
می گردد و بطریق رفیع اعلی فائز می گردند و بر بنده خاص و عید با اختصاص مقلب می شوند البته سیلانی بسوی
امور مرغوب این بنا بر دخول آن امور در خزائن مولای خود و تمام انجام آنها از طلب امری از امور اگر چه پس
رنج و بدین باشد بسبب رسوخ قدم عزت و مقام قبولیت در دل ایشان حادث می شود و هر چه که آن امور
را بنا بر جرای اعمال خود طلب نمایند بلکه بوجهیک مقتضای علاقه عبودیت رونق گیرد و لهذا طلب مخلوق ناقص است
در حق ایشان موجب انداخته و قرب می باشد نه مورت بعد از نظم و موسسه اندر درخت آتش و دید
سبز تری شدن درخت از نار و شهنوت و حرص و صاحب دل به این چنین دان این چنین انجام
القصه چون ارباب این کمال باین مقام و حال می رسند بسبب اختلاف مقتضیات جلیه سرفری می گردند و قوی
بسبب کمال علو منصب و شدت رسوخ قدم عزت و مقام قبولیت مرغوبات و مکرویات کونین و مصائب
و مشکلات داین را از امور غیبیه و غیره استغاثی بسوی طلب مرغوب و فرار از مکروه و از الله تعالی و
استحلال مشکلات از صمیم قلب ایشان سر بر نیزند بسبب هجوم سرکجبت و عدم تمیز در مابین مکروه و مرغوب
باین سبب کمال علو منصب ایشان و درو این امور مذکوره و آنجی که پایه ایشان پس باینه است از آنکه باشند
این امور و قلوب ایشان التفاتی بهم رسد و سرور و ابتهاج بآن مناصب اعلی است از آنکه فرحتی دیگر طلب
نمایند اگر چه در پایه عرض حاجات بهم رسید و است بجهت که بنظر عنایات ربانی و کفالت یزدانی و عاقل او و
الاجابت و تقوا و ادب قبول گردیده و قومی دیگر در عرض حاجات و استحلال مشکلات و
طلب مرغوبات و استرا و مکرویات و شفاعات بنا بر استحکام علاقه عبودیت آنها حاجت شناسندگی

و بنا بر حجت بر اهل اضطراب و الحاجات چالاک سرگرم میباشند و قومی دیگر هم شرب فریق ثانی میباشند و در دل
ایشان اقتضای طلب مرغوبات و استحلال مشکلات شفاعت و حاجات حادث می شود و لیکن بسبب کمال تاب
و عاقبت اعتقاد و کفالت حضرت حق با وجود کمال اعتقاد و عاقل علم ازلی بسیار شایسته و باطن امور باین حال است که در
زبان قال را در کمال احوال مل نمی آرند که حسینی سنی الی علیه السلام بیان شان امثال این اعیان است
حق جل و علاقه و عاقلی عالی ایشان قبول می فرماید و حاجت قلبی ایشان را انجام می نماید باین وجه که مقتضای
قلبی ایشان را خود بخود و بلا تقرب بر روی کاری آورد و ایشان را بلکه ساعظای محافل قرب و اصطح می سازد و کما
این امر محض برای شرفی ایشان و تغذیه اقتضای قلبی ایشان تحقیق گردیده و این امر باعث فزاید اعتبار و مورت کمال
افتخار ایشان می گردد و ایشان را و حاجاتی پس رفیع بسبب این معامله در امثال اقران خود برست می آید
فائده - اگر چه تفصیل یک فرد از این فرق نشسته بر فقیه ازین من جمیع الوجوه غلط محض خطا صیح است
مع هر گاه رانگ و بوی دیگر است و لیکن قوم ثالث را بنظر انداخته و اعتبار و جاه و در ملا را علیه بر قوم ثانی
فصلی که هست به هیچ یکی از اهل فطانت پوشیده نیست و همچنین قوم ثانی را بنظر ملو مقتضیات علاقه عبودیت
و حصول مقام و سلطنت فی مابین الرب خلقه و وصول فیوض غیبیه که بوزناس بسبب سخی ایشان در
شفاعات بر قوم اول فصلی که هست به هیچ یکی از عقلا پوشیده نیست و العاقل عند الله
خاتم - در بیان پایه ازوار و مت و معاملات که حضرت ایشان را در شای سلوک هر دو طریق پیش آمد
اگر چه نفس این کلمات هدایت آیات که این کتاب مستطاب بر آن شل شده بر حقیقت خود حجت قطع و
برهان ساطع است لیکن از بس که درین جزوی از زمان اکثر ناس قال را کمال می شناسند و حال را با حال بخت
نزد ایشان علو و اعتبار کلام بسبب اعتقادی که در حق متکلم آن کلام تقلید بهم رسانیده اند میباشند حال آنکه
اهل دانش را عقلا و حکم بسبب کلام بهم رسانند این کتاب مستطاب بر پایه از کلام که بسین مضمون این او
باشد بدیل کردن ضرورت و آناظر این مضمین را بسبب اطلاع بر باخدا که حضرت ایشان این مضمین را با کمال
اعتد کرده و از که متفاده فرموده اند اطمینان حاصل شود پس باید نیست که حضرت ایشان از بد و فطرت بر کالات
طریق نبوت اجمالا مجبول بودند و آناظر این طریق از وجدان حلاوت مناجات لایسا در نماز و تعظیم شمع

شریفه و توقیر و در اتباع سنت و کمال نفرت از ملوث بدعت میلان طبعی بسوی طاعت و کرامت جلایه و محاسن
و سیات در خرد سالی بر ایشان ظاهر و ماهر بود و قصه آثار طهارت جلیه و جذبه طبیعت ایشان پیدا و انوار
سعادت از لیه جبرین مبارک ایشان هویدا بود تا اینکه قضا کنوز سعادت که ابواب مغلقه هر دو طریق یعنی
طریق نبوت و طریق ولایت با عانت آن کشاده گرد و حضرت ایشان را بدست آمد و انحصار ملازمت جناب
پادشاه تاب قدوده از باب صدق صفای زبده اصحاب فناء بقایه العلماء و سنده الاله و حاجت الله علی العالمین و انوار
الانبیاء و المرسلین مرجع کل ذلیل و عزیز مولا و مرشدنا الشیخ عبد الغزیز متبع الله السالکین بطول بقائه و اعوانه
سائر المسلمین پیچیده و علاقه است و حضرت ایشان را بجناب ایشان در طریق نقشبندیه شرف بیعت حاصل
شد و ازین حصول بیعت و برکت توجهات آنجناب معالمانی بس شگرف رونمود که بسبب همان قانع عجیب
کمالات طریق نبوت که مجلاد بدو فطرت مندرج بود و تفصیل شرح آنجا سید مقامات طریق ولایت بر حسن جوده
گردید و اول فضل آن مقامات نیست که حضرت ایشان جناب رسالت مآب را صلوات الله و سلامه علیه
در مقام دیدند و آنجناب سکه پادشاه است مبارک خود حضرت ایشان را خواندند و وضعیکه یک یک خرابه است
مبارک خود گرفته و درین حضرت ایشان می نهادند و بعد از آن که بیدار شدند و نفس خود اثری از آن رویایی
حقه ظاهر و ماهر یافتند و همین واقعه تباری سلوک طریق نبوت حاصل شد بعد از آن روزی جناب ولایت مآب
علی مرتضی کرم الله وجهه و جناب سیده النساء فاطمه الزهرا رضی الله تعالی عنهما را بجناب دیدند پس جناب علی مرتضی
حضرت ایشان را بدست مبارک خود غسل دادند و بن ایشان را خوبشست و شو کرد و در پیششست و شو
کردن آبار مر اطفال خود را و جناب حضرت فاطمه الزهرا را هم با همی پس فاخره بدست مبارک خود ایشان را پوشانیدند
پس بسبب همین واقعه کمالات طریق نبوت نهایت جلوه گر گردید و اجنبای ازلی که در انزال الامثال کنون بود
بر منصفه ظهور سید عنایت رحمانی و تربیت یزدانی بلا واسطه حدی تکفل حال ایشان شد و معاملات متواتره و قانع
متکاثره و در پی وقوع آمدن اینکه روزی حضرت علی علاست است ایشان را بدست قدرت خاص خود
گرفته و چیز را از امور قدسیه که بس رفیع و بلیغ بود پیش روی حضرت ایشان کرده فرمود که ترا این چنین داده ام
و چیزهای دیگر خواهم داد و تا اینکه شخصی بجناب حضرت ایشان استعاضی بیعت نمود حضرت در آن ایام

علیه العموم اخذ بیعت نمی کردند بنا بر علی طقس آن شخص را هم قبول نداشتند آن شخص پیش از پیش الحاح کرده که حضرت
ایشان آن شخص فرمودند که یک دور و زو توقف باید کرد بعد از آن هر چه مناسب است خواهد شد همان عمل خواهد کرد
باز حضرت ایشان بنا بر تضرع و استیذان بجناب حضرت حق توجه شدند و عرض نمودند که بنده از بندگان تو هستم
می گفتم که بیعت بمن ناید و تو دوست دارم و دوست دارم که درین عالم دست کسی نمی گیرد پس دستگیری همیشه
کنند و اوصاف ترا با خلاق مخلوقات هیچ نیست پس در آن معامله چه منظور است از آن طرف حکم شد
که هر که بدست تو بیعت خواهد کرد گوئی که با من بیعت را کفایت خواهم کرد انقضائشال این دقایق و شباه
این معاملات صد آور پیش آمد تا این که کمالات طریق نبوت بزرده علیا سے خود رسید و الهام و کشف
بعلاوم حکمت آنجا سیدانست طریق استفاده کمالات راه نبوت و اما طریق استفاده کمالات راه ولایت
پس با اول باید دانست که در هر طریق از طرق اولیا را الله مجاهدات و ریاضات و اذکار و اشغال و مراقبات
معین کرده اند و هر یک ازین امور در نفس طالب اثری اعلا می کند و بسبب توار و ثمرات اشغال یک
امری مستقر در نفس طالب حادث می شود که آن طالب بسبب آن امر بعالم قدس ارتباط می آورد و بطن
امر موجب علاقه آن طالب است بحضرت حق جل و علا آن امر و انکاد و نفس طالب جویدی نداد و بسوی حق
ملاحظه باشد یا نه آری بسبب ملاحظه بسوی حق این امر تا آن بر منصفه ظهور می رسد و الا در جوهر نفس که سبب ملاحظه
این امر را در عرف قوم نیست می گویند شالاش آنکه شخصی که عزاداری کتب و شمع و دیگر مثل سبب حق
یا عبادت یا صباغت می کند البته در نفس آن شخص بعد مدتی یکا امری مستقر حادث میشود که از ملکات الضمات
میگویند و آن ملکات در نفس آن شخص مستقر می ماند خواه آن شخص بسوی حق ملکات اشفاق کند یا نکند آری چون این
شخص بآن ملکات اشفاق می کند و او را بر روی کاری آرد آمار آن بر منصفه ظهور می رسد و الا در پرده کون مخفی می ماند
چون این مقدمه مهمل شد پس باید دانست که اگر چه عادت الدیرین قانون جاری شده که نسبت بعد
تحصیل مبادی آن از مجاهدات و ریاضات اذکار و اشغال و مراقبات بدست می آید اما بطریق خرق عادت
بعضی نفوس که راه را لا نصبت حاصل می شود و بعد از آن مبادی آن مثلاً عاده الله بهین فانی زن بری شده است
که مضامین کتاب سنت بعد تحصیل کتب عربیه فنون ادبیه بدست می آید اما بعضی نفوس کامله را بطریق خرق

عادت اولابر تا مضامین لطیفه اطلاع می بخشند و آنرا در مطلق قوم علم لدنی می خوانند و آن فنون ادبیه
 درست ایشان ثنائی آید بکار جانا و تحصیل مبادی با سنده این فنون محتاج می شوند مثل آبیاج و
 دیگر بکار جانا از مبادی عاری می مانند بقصه حضرت ایشان را نسبت طرق ثلثه یعنی قادی و چشمتی و نقشبندی
 قبل از مبادی حال شده اما نسبت قادی و نقشبندی پس بایشان آنکه بسبب برکت بیعت و بمن توجبات
 آن جناب دایم تاب روح مقدس جناب حضرت غوث الثقلین جناب حضرت خواجہ بہار الدین نقشبند
 متوجه حال حضرت ایشان گردیده و تا قریب یکماہ فی الجملہ تنازعی در مابین روحین مقدسین در حق حضرت
 ایشان مانده زیرا کہ ہر دو امام تقاضای جناب حضرت ایشان بہ نامہ بسوسے
 خودی فرمودہ تا این کہ بعد انقضای زمان تنازع و وقوع مصاعبت بر شرکت روزی ہر دو روح مقدس بر
 حضرت ایشان جلوسہ کردند و تا قریب یک پاس ہر دو امام بنفس نفیس حضرت ایشان توجہ
 قوی و تاثیر زور آوری فرمودند تا آنکہ در ہمان یک پاس حصول سبت ہر دو طریقہ نصیب حضرت ایشان
 گردید و اما نسبت چشمتی پس بایشان آنکہ روزی حضرت ایشان بسرے مرتد نمود حضرت خواجہ
 خواجگان خواجہ قطب الاقطاب بخیار کمالی قدس سمدہ ہنر نیز شریف فرما شدند و بر مرتد مبارک ایشان
 مراقب نشستند و درین اثنا روح پرفقوح ایشان ملاقات متحقق شد و آن جناب بر حضرت ایشان
 توجہی پس قوی فرمودند کہ بسبب آن توجہ ابتدائی حصول نسبت چشمتی متحقق شد بعد مرور مدتی ازین وقعہ
 روزی در مسجد کرب آبادی واقعہ بدو علی حسہ اللہ تعالی عن آفات الزمان در جماعت از مستغیدان
 خود نشستہ بودند چنانچہ کاتب الحروف ہم در سلک مبتدیان آن محفل ہدایت منزل منسلک بود
 ہر حضار آن محفل بہر توجہ مراقبہ فرود بردہ بودند حضرت ایشان بر ہمہ مستغیدان توجہی فرمودند بعد
 انقضای آن مجلس ملائک مانس بکاتب الحروف متوجہ شد فرمودند کہ امروز حق جل و علا بعض عنایت
 خود بامو سطا حدی اختتام نسبت چشمتیہ با ارزانی داشت من بعد آن و تلقین و تسلیم طریقہ چشمتیہ
 بازوی ہمت کشادہ و تجدد را شنایکہ این کتاب مستطاب بر آن محتوی گردیدہ فرمودند نسبت
 طریقہ استفادہ نسبت ثلثہ و اما استفادہ سائر نسب مثل نسبت مجددیہ و شاذلیہ و اشمالیہ آن پس

(۱)

(۲)

(۳)

باید دست کمالات راہ نبوت دیدہ بصیرت ارباب کمال را کھل کھل قدسی می گرداند و بسبب کل
 قدسی نور بصیرت ایشان حدت و تیزی سے پذیرد و روح قدسی ایشان مثل چشم و دیگر دھتے کر ایشان
 بہر چیز یکدھتے کنند و قائل در وقایع آن چیز را کہ حق فرما خورستند و خود را باند پس گویا کہ جمیع
 نسب ولایت و کمال سالک راہ نبوت بجملاً مندرج میباشد جس کر انانی انتفات بسوی چیز می متحقق شد
 حقیقت آن چیز تباری شریح و بسط خود پیش روی بصیرت حاضر گردید ذاتی کہ مقصود ازین کلام تفصیل سالک
 راہ نبوت است برائے طرق ولایت بکلی مقصود ازین کلام نیست کہ در نفس سالک راہ نبوت نور قدسی
 عادت می شود کہ بہ سبب آن نور اوراک نسبت ہر صاحب نسبت گو کہ فضل و اعلی باشد می توان کرد چنانکہ
 در جمیع النور قوت با عرو نہادہ اند کہ بسبب آن قوت اوراک جسم مشرق بقدر حدت و ضعف خودی کند
 اگر چہ اشراق آن جسم علی و اقوامی از نور بصری باشد و اللہ اعلم و اما از مبادی پس باید دست کہ تعیین
 اشغال از کار دیگر ہدایت و مراقبات فی الحقیقت ظل تفریع است و کسی کہ در مقام قرب الفرائض قائم می شود
 اگر آن عزیز از نسب انبیاری باشد لابد کہ صاحب ثمریت مجددی شود و الاتین اوضاع طرق موصلا الی اللہ از
 جہر طبیعت و نورادہ صفت می جوشد و ان تعلیم و تعلم را گنجایش نیست +
 قائمہ بدین کلماتی چند کہ مثل بر اشارت اجالیہ ملات حضرت ایشان است فوائدیست پس جلیہ و شافع
 ایست پس عظیم از ان جملہ است آنچه در صدر کلام فرمود شد و از ان جملہ بحث نیست کہ امتثال امر
 و امان بامر و ترک منکر و تہذیب و ان صورت می بندد و از ان جملہ ایقاف غافلین است کہ کسی کہ طالب حق
 جل و علا باشد طلب صادق حضرت حق از دل او سر بر آوردہ و ادبایتی بسوی مقام مطلب یا بی خود
 متحقق گردد و از ان جملہ تہذیب جملہ اہل زمان است کہ ولایت از منتفعات عقلیہ شمرود و مختصر بر ادبایلین است
 و شستہ قائل بانقطاع آن مثل نقطع نبوہ شدہ اند و اللہ اعلم علی من اتبع الهدی و الحمد
 لله اقل لا و آخر ان ظاہر باطننا و صلی اللہ علی خیر خلقہ محمد الہ و صحبہ و سلم

برائے پرسس لایر

